



شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جريدة شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اسسname حزب - مصوب سومین کنگره سراسری)

عمر ۱۴۰۰ (نومبر ۲۰۲۱)

دوره پنجم

شماره (۷)



به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان و بازی‌های پشت پرده اشغال‌گران امریکایی (قسمت دوم)

روابط امریکا با طالبان:

برای دانستن روابط امریکا با طالبان قبل از همه ضرور است که سری به روابط امریکا با بنیاد گرایی اسلامی بزنیم، و بدانیم که چرا و چگونه ایالات متحده امریکا با بنیاد گرایی اسلامی رابطه برقرار نموده است. شناخت این مساله حیاتی است، زیرا در ظرف هفت دهه اخیر ایالات متحده امریکا گاه بصورت پنهان و گاه آشکار از بنیاد گرایی اسلامی حمایت نموده و پیوند تنگاتنگ با این بنیاد گرایی داشته است.

صفحه ۲



حملات وحشیانه و ضد بشری در مساجد جامع قندوز و قندهار را به شدیدترین وجه تقبیح می‌کنیم

دامن زدن به اختلافات قومی، لسانی، میلیتی، جنسی، فرهنگی، مذهبی و نژادی خصیصه ذاتی امپریالیزم بوده و می‌باشد. زمانی که رقابت آزاد جای خود را به احصارات داد، یعنی امپریالیزم پا به صحنه حیات گذاشت، امپریالیزم همیشه به فکر بدست آوردن منافع بیشتر به تجاوز و اشغال‌گری پرداخته و تلاش نموده تا دامنه مستعمرات خویش را هر چه بیشتر از قبل گسترش دهد، و همیشه به موضوع نگهداری امپراطوری و حفظ مستعمرات خویش کوشیده است.

صفحه ۸

در درون و بیرون حزب علیه دشمنان انقلاب مبارزه نمائید.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان ایجادش تا کنون یک لحظه در محیطی فارغ از مبارزات سخت علیه دشمنان انقلاب زندگی را سپری ننموده است. حزب را نمی‌توان از محیطی که آن را احاطه نموده جدا دانست. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در کشوری مستعمره - نیمه فئodal کار و فعالیت می‌نماید.

صفحه ۲۳

"محفل هرات" چه گونه شکل گرفت و چه مسیری را پیموده است؟ (قسمت‌های هفتم - هشتم - نهم)

نقد مقاله ش. آهنگر - منتشر شده در وبسایت افراشته



صفحه ۱۱

به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان

و بازی‌های پشت پرده اشغال گران امریکایی

قسمت دوم: روابط امریکا با طالبان

افشاء نمود، در سوم میزان ۱۳۵۲ خورشیدی میوندوال همراه ۴۴ جنral و تعدادی از نمایندگان پارلمان طرفداران امپریالیزم غرب بازداشت شدند. این حرکت سوسیال امپریالیزم، خشم امپریالیزم غرب را بر انگیخت و به فکر تجهیز و بسیج اخوال‌مسلمین در پاکستان گردید. پاکستان به دستور امریکا در سال ۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۵ میلادی) تعدادی از اخوانی‌های که به پاکستان پناهنده شده بودند با سلاح و پول مجهز نمود و به داخل افغانستان روان نمود. گروپهای مسلح اخوانی موفق شدند که پاسگاه‌های بولیس در پکتیا، ننگرهار و بدخشان را مورد حمله قرار دهند، اما داودخان موفق به درهم کوبیدن قیام اخوانی‌ها در افغانستان گردید. تعدادی از شورشیان اخوانی کشته و بقیه به پاکستان گریختند تا کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی هیچ حرکتی از خود نشان ندادند.

رقابت میان دو بلوک وارسا و ناتو در افغانستان به شدیدترین وجهی ادامه پیدا نمود. این رقابت رژیم داودخان را به بحران شدید دچار نمود. با سرازیر شدن اموال تجاری دول امپریالیستی صنایع دستی کاملاً تخریب گردید و فابریکه گوگردسازی و چینی سازی به سقوط مواجه گردید. داودخان در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ خورشیدی به شدیدترین وجه تحت فشار بورژوازی وابسته به امپریالیزم غرب قرار گرفت، طوری که بورژوازی وابسته به امپریالیزم غرب به مدت شش ماه اموال شان را از گمرکات بیرون نکردند، حتی داودخان به کمبود معاشات مامورین خود دچار گردید. این حرکت موجب شد تا داود خان به سمت کشورهای وابسته به غرب مانند ایران، پاکستان، عربستان سعودی و کویت چرخش نماید و رابطه دوستی و تجاری با آن‌ها برقرار نماید. این حرکت داودخان برای سوسیال امپریالیزم "شوری" خوش آیند بود و در اولین اقدام کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ را سازمان دهی نمود و مزدورنش را در افغانستان به قدرت رساند.

امپریالیزم امریکا و متحده‌نظامی غربی اش با استفاده از فرصت از همان شب کودتا صبغت الله مجده که در مدینه بود برای تجدید سازماندهی گروپهای اخوانی به پاکستان اعزام نمودند. مجده با کمک‌های مالی فراوان عربستان سعودی و امپریالیست‌های غربی و هم کاری پاکستان و بخصوص آی اس آی به تجدید سازماندهی اخوانی‌ها پرداخت. «محمد صدیق العجده افغانی تبار که در آن کشور سیه روز، در سال‌های دهه ۱۹۶۰ با سیاست ارتباط بود و میراث داران بالاصل او با حمایت سیاست اسلامی، مصروف پاکستان، هسته مرکزی جهاد افغانی خدمت شوروی در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۸۹ پی ریختند» (روبرت دریفوس - بنیاد گرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه ۹۸).

بهره‌گیری از بنیاد گرایی اسلامی برای فروپاشی امپراتوری "شوری" در سال ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۸ خورشیدی) عینیت یافت. امپریالیزم امریکا و متحده‌نظامی بطور رسمی توسط بنیاد گرایان اسلامی در افغانستان در تدارک جنگ علیه رژیم وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوری" گردیدند.

گلبدهین و رباني بیش از همه مورد اعتماد سیاست اسلامی و آی اس آی قرار داشتند. زیرا هر دوی شان خواهان پیش برد اهداف استراتیژیک امریکا تا آن طرف رودخانه آمو بودند. در همین زمان سیاست مورد الطاف عربستان سعودی قرار داشت. با گذشت زمان گلبدهین، رباني و سیاست به عنوان رهبران بنیاد گرایان اسلامی به حمایت امپریالیزم امریکا، عربستان سعودی و پاکستان خود را در جنگ افغانستان ثبت نمودند.

برای دانستن روابط امریکا با طالبان قبل از همه ضرور است که سری به روابط امریکا با بنیاد گرایی اسلامی بزنیم، و بدانیم که چرا و چگونه ایالات متحده امریکا با بنیاد گرایی اسلامی رابطه برقرار نموده است. شناخت این مساله حیاتی است، زیرا در ظرف هفت دهه اخیر ایالات متحده امریکا گاه بصورت پنهان و گاه آشکار از بنیاد گرایی اسلامی حمایت نموده و پیوند تنگاتنگ با این بنیاد گرایی داشته است. ایالات متحده امریکا برای ایجاد امپراتوری خود با تکیه بر اسلام سیاسی کوشیده تا بنیاد گرایی اسلامی را توانم رشد دهد.

بعد از جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد امریکا نه تنها اتحاد جماهیر شوروی، بلکه رهبران کشورهای خاور میانه، آسیا و شمال افریقا که تمایل به ناسیونالیزم، سکولاریزم و سیوسیالیزم داشتند، از جمال ناصر گرفته تا دکتر مصدق را به عنوان دشمن محسوب می‌نمود. در این زمان بود که ایالات متحده امریکا، بنیاد گرایی اسلامی که در حال ظهور بود برای پیش برد استراتیژی امپراتوری خود مفید دانست و به تقویت آن پرداخت. در گام نخست "اخوان‌المسلمین" مصر را بهترین گزینه برای مانع رشد فرانسه‌نده جمال ناصر یافت و به تعقیب آن "افدایان اسلام" در ایران را بعنوان یک گروه افراطی مذهبی در مقابل دکتر مصدق علم نمود و به حمایت مالی بنیاد گرایان اسلامی در کشورهای عربی و ایران پرداخت. از دهه پنجاه میلادی به این طرف ایالات متحده امریکا و بریتانیا از بنیاد گرایان اسلامی بعنوان سدی در مقابل شوروی و ناسیونالیزم عربی کار گرفته اند.

دستگاه اطلاعاتی ایالات متحده امریکا (سیا) برای پیش برد اهداف استراتیژیک در خاور میانه، جنوب آسیا و آسیانه میانه از دستگاه اطلاعاتی پاکستان نیز کار گرفت. سیا نه تنها به آموزش دینی بنیاد گرایی می‌پرداخت، بلکه آموزش‌های چریکی را توانم با آن پیش می‌برد.

در جریان جنگ سرد، ونیز پس از آن، سیا با استفاده از دستگاه اطلاعات نظامی پاکستان به عنوان "واسطه" در آموزش مجاهدین نقش مهمی بازی کرد. آموزش چریکی تحت نظر سیا با آموزش‌های دینی در آمیخته می‌شد.

دولت‌های کلنتن و بوش همواره از "پایگاه اسلام مبارز" از جمله القاعدة اسامه بن لادن، به عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود پشتیبانی می‌کردند. روابط میان اسامه بن لادن و دولت کلنتن در بوسنی و کوزوو در پیشینه‌های کنگره امریکا دارای سندهای فراوانی است (میشل شوسو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحه ۱۶).

سوسیال امپریالیزم "شوری" در زمان صدارت داودخان (۱۹۵۵ میلادی) در افغانستان جای پا پیدا نمود. از آن زمان به بعد امپریالیست‌های غربی همیشه به فکر کوتاه کردن دست "شوری"‌ها از افغانستان بودند. در آخرین سلطنت ظاهر شاه با استفاده از فرصت طرح یک کودتا به رهبری میوند وال را ریختند، اما این طرح امپریالیزم غرب از سوی سوسیال امپریالیزم "شوری" عقیم گذاشته شد، سوسیال امپریالیزم "شوری" داودخان را با یک کودتا در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی به قدرت رساند.

زمانی که داودخان قدرت را به دست گرفت، طرح کودتای میوندوال را

سازمان سیا برای درهم شکستن رقبیش (سوسیال امپریالیسم شوروی) هیچ‌گاه پروای مردم بی دفاع افغانستان را نداشت، هر عملیات مورد قبولش بود حتی عملیاتی که وحشت آفرین بود، بشمول عمل انتشاری در سینماها و مراکز فرهنگی را انجام می‌داد.

این بدان معنا نیست که سوسیال امپریالیزم "شوروی" در کشتار مردم بی‌گناه دست کمی از امپریالیزم امریکا و متعددینش داشت.

سیر سعودی تلفات ارتش اشغال‌گر "شوروی" سبب گشت که شوروی‌ها از هر نوع سلاحی کاربگیرد، حتی از سلاح‌های که پرتوکول ژنو در ۱۹۲۵ ممنوع کرده بود. این سلاح‌ها عبارت بود از گاز اعصاب، گاز خردل، گلوله‌های ددمد، نایالم و باران زرد (باران زرد یک نوع سلاح کیمیاگی کشنده است) همچنین روس‌ها از طریق طیارات و بم‌های کوچک و ظاهرآ بی‌خطر به شکل ساعت، قلم، قوطی کبریت، اسباب و لوازم بازی اطفال پخش می‌نمودند. این بم‌ها افراد زیادی و بخصوص کودکان را به کام مرگ فرو برد.

سوسیال امپریالیزم "شوروی" بعد از ده سال تجاوز و اشغال‌گری و جنگ تحمیلی خانمان سوز بر مردم زحمت کش افغانستان با یک موافقت‌نامه با امپریالیزم امریکا در ژنو حاضر به بیرون کشیدن ارتش اشغال‌گرش از افغانستان گردید.

امپریالیزم امریکا و متعددینش با سوسیال امپریالیزم شوروی به این توافق رسیدند که ۴۰ فیصد قدرت متعلق به احزاب جهادی، ۴۰ فیصد متعلق به احزاب "خلق" و پرچم و ۲۰ فیصد آن به شاه و دستیاران شاه متعلق باشد. امپریالیست‌های غربی می‌دانستند که نمی‌توانند نقش روسیه و منافع آن را در افغانستان نادیده بگیرند. همان طوری که امروز امپریالیزم روسیه و چین نمی‌توانند که منافع امپریالیزم امریکا را در افغانستان نادیده بگیرند.

با تشکیل دولت جمهوری اسلامی، روسیه عملاً در دولت اسلامی از موقعیت برتر برخوردار بود و این امر مورد توافق مرتعین وابسته به امپریالیست‌های شان قرار نداشت. بناءً با تشکیل دولت اسلامی، جنگ‌های ارجاعی داخلی شعله ور گردید.

امپریالیست‌های غربی و بخصوص امپریالیزم امریکا با سراسر نمودن کمک‌های خویش توانست علاوه بر بنیاد گرایان مذهبی متشکل، باورهای سنتی مذهبی واپس‌گرا را نیز در خدمت بگیرد. چنان‌چه امپریالیزم امریکا در همه کشورهای اسلامی بنیاد گرایان مذهبی را مورد حمایت قرار داد، از آن جمله "اخوان‌المسلمین" در مصر، انجمن حجتیه در ایران، وهابیون در عربستان، حماس و حزب الله در فلسطین و لبنان، مجاهدین در افغانستان...

ایالات متحده امریکا بنیاد گرایی اسلامی را در خاورمیانه مؤثرترین شیوه در روند پیاده کردن پروژه امپراطوري خویش یافت. از آغاز نفوذ در منطقه تا دست اندازی‌ها و مداخلات نظامی شان و سرانجام حضور مستقیم نظامی در عراق و افغانستان، همواره بنیاد گرایی اسلامی ابزاری در خدمت این هدف بوده است. روپر特 دریفوس از قول "چریل بنارد" کارشناس اسلام سیاسی در مؤسسه رند هم‌سر زلمی خلیل زاد، نماینده خاص ایالات متحده امریکا در "پروسه صلح" افغانستان در کابل، می‌نویسد:

"به گفته برترنگی "شبکه اسلام مبارز" افغانستان به دست سیا به وجود آمد. "جهاد اسلامی" (یا جنگ مقدس علیه شوروی‌ها) بخش مکمل ترفند اطلاعاتی سیا می‌باشد. این جنبش مورد حمایت امریکا و عربستان سعودی بود، و همراه با آن، بخش مهم بودجه از راه تجارت مواد مخدور هلال طلایی^{*} تأمین می‌شد: (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر. صفحه ۳۵)

امپریالیزم امریکا و متعددین غربی‌اش بعد از به قدرت رسیدن خمینی در ایران بفکر کمر بند سبز اسلامی ضد شوروی گردیدند. عربستان سعودی، مصر و پاکستان را به میدان کارزار آسیای میانه کشید. امپریالیزم امریکا با کمک کشورهای عربی رهبران گروههای تروریست اسلامی را از مصر، الجزایر، عربستان سعودی، عراق و دیگر نقاط جهان چون چین و ازبکستان وارد جنگ افغانستان نمودند. سیاف و حکمتیار روابط نزدیک بالسامه بن لادن داشتند. اسامه در سال ۱۹۸۰ به همکاری پاکستان و حمایت امریکا به جنگ افغانستان گام گذاشت، ازان زمان به بعد نامش سرزبان‌ها افتاد.

امپریالیزم امریکا زیر نام "جهاد مقدس" در افغانستان هزاران تن از بنیاد گرایان اسلامی را بر انگیخت و سیل جنگ‌جویان بنیاد گرایان از سراسر جهان به افغانستان سراسر شد.

بنیاد گرایان اسلامی که روانه جنگ افغانستان بودند، آموزش‌های تروریستی را تحت رهبری امریکا در کشورهای عربی دیدند. روبرت دریفوس در این مورد چنین می‌گوید:

"یکی از افراد سیا که در زمان جنگ افغانستان، رئیس سیا در پاکستان بوده است می‌گوید: "کشورهای اسلامی درب زندان‌های خود را گشودند و خراب کاران را به افغانستان فرستادند". و نه تنها به افغانستان گسیل شدند که بوسیله نیروهای ویژه ایالات متعدده آموزش‌های نظامی دیدند. کول مینویسد: "تا سال ۱۹۸۰ آموزگاران نظامی ایالات متعدده برای آموزش مهارت‌های نیروهای ویژه امریکا به مصری‌ها که آن‌ها نیز به نوبه خود آن آموزش‌ها را به داوطلبان کمک مجاهدان افغانستان انتقال میدادند، به مصر رفته بودند.

"آموزش ترور و بمب گذاری اتومبیل‌ها و مواد این چنین، راه خود را بسوی داولطلبان عرب باز کرد، همه‌ای آنان سرانجام پیاده نظام القاعده شدند. حتی روش‌های ساده برای ساخت اتومبیل‌های بمب گذاری شده بشیوه افغان‌ها به برخی مجاهدین آموخته شد. استیو کول نوشت: "زیر نظر سازمان امنیت پاکستان، مجاهدین آموزش و مواد منفجره برای اتومبیل‌های بمب گذاری شده و حتی شترهای حامل بمب دریافت می‌کردند تا در حملات شان به شهرهای تحت اشغال شوروی‌ها، برای کشتن سربازان و فرماندهان شوروی بکار گیرند. بیل کسیی (رئیس سیا) با وجود تردید برخی از افراد سیا به این اقدامات صحنه گذارد." البته صرفاً سربازان شوروی از این بمب‌ها آسیب نمی‌دیدند، افراد غیر نظامی نیز آسیب می‌دیدند... بیل کسیی می‌گفت: "ماهیت جنگ خشونت آفرین است. اگر از ترس این که یکی فریاد بزند آدمکشی به تروریست‌ها ضربه نزنیم، این پیوند هیچ‌گاه پایان نخواهد گرفت" بزویدی سازمان امنیت پاکستان و سائل منفجره مخفی در اختیار مجاهدان گذارند بمب هائی که بصورت خودکار، ساعت فندک و ضبط صوت در آمده بود.

آوارکوتوس می‌پرسد: "آیا می‌خواستی بمب‌های در شکل دوچرخه در کنار مقر فرماندهی یک افسر پارک شود؟ بله همین‌طور بود چرا که ترس و وحشت می‌آفرید" سینماها و مراکز فرهنگی نیز دیگر اهداف مجاهدان برای بمب گذاری بودند. (بنیاد گرایی اسلامی یا بازی شیطانی صفحات ۲۰۴-۲۰۳)

نظر سی ای ای پاکستان ایجاد گردیده بود وارد صحنه سیاسی افغانستان نمود، در آن زمان امپریالیزم امریکا تشخیص داده بود که طالبان بهترین نیروی حاضر و آماده خدمت برایش در افغانستان می‌باشد. به همین علت عربستان سعودی را تشویق به کمک مالی برای مدرسه‌های دینی در پاکستان نمود.

جنگ‌های ارتقایی خانمان‌سوز میان طالبان و احزاب جهادی بالاخره منجر به سقوط رژیم ربانی در کابل گردید. امپریالیزم امریکا برای پیاده نمودن اهدافش به این کار بستنده نکرد، برای سقوط حکومت بی نظیر بوتو نیز تلاش نمود تا سرنگونش نمود. زیرا بدون سرنگونی دولت ربانی و بی نظیر بوتو امکان لغو توافق‌نامه میان شرکت بریداس و دولت ربانی و بی نظیر بوتو نیوود. در این زمان ایالات متحده امریکا بصورت غیر مستقیم از طالبان حمایت به عمل می‌آورد، اما کمپنی یونیکال برای پیش برد اهدافش بطور علني به طالبان کمک می‌نمود. پول و امکانات از طریق حامد کرزی و پدرش در دسترس طالبان قرار می‌گرفت.

امپریالیزم امریکا برای پیش برد اهدافش، پاکستان را تشویق نمود که به طالبان کمک‌های نظامی نماید. پاکستان هم که منتظر چنین روزی بود دست اندرکار شد و طالبان راوارد جنگ داخلی ارتقایی افغانستان گردانید، افسران نظامی پاکستان از بد و پیدایش "تحریک طالبان" و اویین عملیات شان در سپین بولدک در رهبری فعالیت‌های جنگی و ترکیب نیروهای رزمی آن‌ها سهیم بودند و بصورت عمله از همین کانال‌های سیاسی و نظامی حکومتی وغیر حکومتی پاکستان بود که به تدریج مجاهدین اسلامی عرب وغیر عرب از کشورهای مختلف اسلامی برای حمایت از "طالبان" به افغانستان سرازیر شدند.

نه تنها پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، بل که جمیعت علمای پاکستان نیز بطور مستقیم در شکل‌دهی طالبان سهم گرفتند و طالبان را مورد حمایت مالی و نظامی قرار دادند.

در همین گیرو داریود که اسمه بن لادن به کمک پاکستان و حمایت غیر مستقیم ایالات متحده امریکا برای بار دوم وارد افغانستان گردید و افغانستان را به پای گاه مرکزی تجمع نیروهای خود مبدل نمود، در همین زمان این عمل کرد اسمه بن لادن از طرف امریکا و کمپنی‌های نفتی مورد حمایت قراردادشت. حمایت‌های سیاسی، نظامی و مالی مستقیم حاکمیت‌های ارتقایی پاکستان، امارات متحده، عربستان سعودی، شیوخ خلیج فارس و هم‌چنین حمایت‌های غیر مستقیم امپریالیزم امریکا و امپریالیزم انگلیس از "طالبان" و متحده‌ان (اسمه بن لادن) عمل روز بروز افزایش می‌یافت.

زنمانی که رژیم ربانی سقوط نمود و طالبان قدرت را در افغانستان قبضه نمودند، امریکا متوجهین بود که طالبان مردمان خشن و تندراند، با آن هم به حمایت غیر مستقیم طالبان پرداخت. یکی از دلیلات‌های امریکا صریحاً اظهار نمود که «افغانستان بدل به مستعمره نفتی امریکا می‌شود، سودهای کلانی برای غرب وجود دارد، اما مردم سالاری در آن وجود نخواهد داشت. زنان بطور قانونی شکنجه خواهند شد. اوگفت: با این قضیه می‌توان کنار آمد» (!?)

در طول دوران حاکمیت امارات اسلامی طالبان دولت ایالات متحده امریکا یک کلمه در باره توحش امارات اسلامی طالبان سخن نگفت و چشمش را بر روی تمام اعمال و کردار وحشیانه طالبان از قبیل پایمالی بی شرمانه حقوق زنان، بستن مکاتب و حمام‌ها بر روی دختران، اخراج زنان شاغل از سمت‌های دولتی و غیر دولتی، شلاق زدن زنان در ملاء عام، اجباری نمودن دستار برای متعلمين و محصلین ذکور، سنجسار نمودن زنان و بقیه اجرای "قوانین کیفری شریعت" اسلام بست.

برای امپریالیزم امریکا رشد بنیاد گرایی بخاطر فروپاشاندن امپراتوری سوسیال امپریالیزم "شوری" اهمیت فوق العاده‌ای داشت. برای این مطلب به گفتگوی

«ما در افغانستان گزینشی تعتمدی داشتیم. در آغاز همه براین باور بودیم که هیچ راهی برای شکست دادن شوروی‌ها نیست، بنابراین، آن‌چه باید می‌کردیم این بود که دیوانه ترین آدم‌ها را بجان آن‌ها بیاندازیم. ما دقیقاً میدانستیم که آن‌ها (مجاهدین) چه جور آدم‌های هستند و سازمان‌های شان به چه می‌مانند. به همین دلیل است که امروز در افغانستان رهبران میانه رو وجود ندارد، زیرا به دیوانه‌گان اجازه‌ای آن‌ها را نابود کنند. آن‌ها چپ‌ها را کشتند و میانه روها را نیز.» (بنیاد گرایی مذهبی یا بازی شیطانی ص ۲۱۴)

در آن زمان خلیل زاد، کارشناس موسسه‌رند در ۱۹۹۶ میلادی در مورد طالبان چنین نظر داشت: «طالبان مانند ایران نماینده‌ی بنیاد گرایی ضد امریکایی نیست. بنیاد گرایی طالبان با مدل سعودی هم خوانی دارد. این گروه آمیزه‌ی از ارزش‌های سنتی پشت و تفسیر ارتدوکسی از اسلام را تبلیغ می‌کند.» (روبرت دریفوس - بنیاد گرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه ۲۴۳)

«دولت کلینتون و یونوکال که ترجیح می‌دادند طالبان را گونه فرعی الیت حاکم در عربستان سعودی بدانند در آغاز از اعتراضات گروههای دفاع از حقوق زنان علیه طالبان به دلیل رفتار نفرت انگیزشان در برابر زنان افغانی چشم پوشیدند. یکی از شخصیت‌های وزارت امور خارجه گفت: "جريان طالبان مانند سعودیها با همان ویژگیها پیش خواهد رفت؛ حضور آرامکو، احداث خطوط نفتی، حاکمیت امیران، نبود پارلمان و قوانین شریعت فراوان مشخصه‌ی حکومت طالبان خواهد بود. درست همانند وهابیت سعودی. می‌توانیم با آنها کنار بیاییم."» (روبرت دریفوس - بنیاد گرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه ۲۴۴ و ۲۴۳)

هدف اصلی امپریالیزم امریکا و متحده‌ین ناقوبی‌اش از حمایت بنیاد گرایی اسلامی طالبانی افغانستان در گام نخست ایجاد بنیاد گرایی اسلامی با مدل عربستان سعودی و در گام ثانی متشنج نمودن کشورهای آسیای میانه و خاور میانه و به همین ترتیب دامن زدن به نا آرامی در کشور همسایه غربی افغانستان (ایران) و ساختن دولت‌های مطیع و گوش به فرمان امپریالیزم امریکا در منطقه.

تاریخ افغانستان گواه آنست که با فروپیختن امپراتوری سوسیال امپریالیزم "شوری" نه تنها امپریالیزم امریکا و متحده‌ین از حمایت بنیاد گرایی برای پیش برد پروژه‌های استعماری شان دست نکشیدند، بل که روز به روز به تقویت آن نیز پرداختند.

افغانستان نه تنها در زمان اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیزم "شوری"، بل که از سال ۱۳۷۱ خورشیدی (۱۹۹۲ میلادی) در آتش خانه جنگی‌های ارتقایی احزاب جهادی سوخت. در همین دوران جنگ‌های ارتقایی داخلی احزاب جهادی شرکت نفتی بریداس ارجنتاينی خواست تا مسیر خط لوله گاز و نفت از مسیر ترکمنستان - افغانستان - پاکستان به هند و از آن جا به اروپا انتقال دهد، این شرکت تائید جمهوری اسلامی افغانستان تحت رهبری برهان الدین ربانی و حکومت بی نظیر بوتو رانیز گرفته و توافق‌نامه با هر دو کشور به امضاء رسانده بود. در چنین زمانی بود که شرکت غول بیکر نفتی ایالات متحده امریکا (یونیکال) علیه شرکت بریداس به رقابت برخاست، در این زمان حامد کرزی و خلیل زاد نماینده حقوقی شرکت یونیکال بودند.

در چنین شرایطی بود که ایالات متحده امریکا حسب منافعش دست بکار شد و طالبان را از حجره‌های مدارس دینی پاکستان که در سال ۱۳۶۰ خورشیدی به حمایت سیا و کمک مادی عربستان سعودی تحت

حداده ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بهانه‌ای برای امپریالیزم امریکا گردید. اسامه بن لادن که تا دیروز بهترین دوست و یاور امریکا بود، مظنون اصلی حمله به برج‌های دوقلو قلمداد گردید و تروریست قلمداد شد. امریکا در هفت‌اکتوبر ۲۰۰۱ از طریق هوا و زمین به افغانستان حمله نمود و افغانستان را به اشغالش در آورد.

امپریالیزم امریکا و بریتانیا در عراق و افغانستان دوگانه عمل نمودند. در عراق حکومت سکولار صدام را بر انداخت و قدرت را تعتمدآ با یک هدف مشخص، با بنیادگرایان اسلامی عراق سپرد، یعنی دو حزب بنیادگرایان شیعه (مجلس اعلای اسلامی و حزب الدعوه) را به قدرت رساند... امپریالیزم امریکا به خاطر اهداف شومش حتی حزب الدعوه را در بغل گرفت. در حالی که حزب الدعوه سابقه چهل ساله بمب گذاری، ترور و حملات خشونت آمیز در سال ۱۹۸۰ میلادی به سفارت امریکا در کوبیت را داشت. و اما در افغانستان زیر شعار "مبازه با تروریزم" و "آزادی زنان از قید اسارت طالبان" افغانستان را اشغال نمود. اصل هدف امپریالیزم امریکا نه مبارزه با تروریزم بود و نه آزادی زنان، بل که هدف امپریالیزم این بود تا زیر پوشش این نقاب کاذب امپراطوری بزرگ خویش را بر پادشاه و هژمونی خویش را بر جهانیان و بخصوص کشورهای منطقه تحصیل نماید. در حقیقت سیاست امریکا مبتنی است بر حفظ تروریزم نه مبارزه علیه آن. امپریالیزم امریکا از طریق حمایت از بنیادگرایی اسلامی توانست تا در کشورهای خاور میانه جنبش‌های آزادیبخش را نابود نموده و جنبش‌های اسلامی بنیادگرایی را جایگزین آن نماید.

«سیاست خارجی امریکا با مهار موج بنیادگرایی هم‌سازی ندارد. در واقع، مطلب کاملاً بر عکس است. اهمیت رشد "اسلام تندر رو"، در پی ۱۱ سپتامبر، در خاور میانه و آسیای مرکزی با دستور کار پنهانی واشنینگتن سازگاری دارد. این سیاست مرکب است از حفظ تروریزم بین المللی نه مبارزه با آن، به منظور بی ثبات کردن جوامع ملی و جلو گیری از رسایی جنبش‌های راستین اجتماعی که علیه امپراتوری امریکا هدایت شده اند. واشنینگتن - از مجرای عملیات پنهانی سیا - حمایت از رشد بنیادگرایی اسلامی را، به ویژه در چین و هند، پی می‌گیرد. در سرتاسر جهان در حال توسعه، رشد بنیادگرایی فرقه‌بی و سازمان‌های دیگری از این دست به تامین منافع امریکا گرایش دارد. این سازمان‌های مختلف و شورش‌های مسلحه خصوصاً در کشورهای رشد یافته اند که نهادهای دولتی آن‌ها زیر فشار اصلاحات اقتصادی تحت حمایت صندوق بین المللی پول فروپاشیده است.

کاربرد معجون اقتصادی صندوق بین المللی پول اغلب فضایی از کشاورزی قومی و اجتماعی پدید می‌آورد که در مقابل، رشد بنیادگرایی و خشونت قومی را باعث می‌شود. این سازمان‌های بنیادگرایی سبب بر اندازی نهادهای غیر مذهبی و جایگزینی آن می‌شود.

بنیادگرایی در کوتاه مدت، اختلافات اجتماعی و قومی پدید می‌آورد و توانایی مردم را در سازمان یافتن علیه امپراتوری امریکا متزلزل می‌سازد. این سازمان‌ها یا جنبش‌ها، مانند طالبان، اغلب "مخالفت با عموم" را به شیوه دامن می‌زنند که منافع گسترشده جغرافیای سیاسی و اقتصادی امریکا را با خطر جدی رو برو نمی‌کند. در این میان، واشنینگتن از رشد آن‌ها به عنوان وسیله خلخال سلاح جنبش‌های اجتماعی پشتیبانی کرده است، زیرا بیم دارد که قبلاً برتری اقتصادی و سیاسی امریکا را تهدید کنند». (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر. صفحه ۵۱)

افغانستان کنونی کاملاً مهر تائید بر گفته "میشل شوسودوفسکی می‌زند. تاریخ افغانستان از دهه چهل خورشیدی به این طرف بیان گر آنست که امپریالیزم و در اس آن امپریالیزم امریکا نه تنها از رشد بنیادگرایی در افغانستان دست نکشیده، بل که به رشد، آموزش و تجهیز نظامی شان نیز پرداخته است. این حرکت امپریالیزم امریکا و متحدینش روز به روز قوس سعودی خود را پیموده است.

امپریالیزم امریکا با رشد بنیادگرایی اسلامی نه تنها به بی ثبات کردن

میشل شوسودوفسکی با برزنیسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارت توجه نمائید:

«سؤال: وقتی شوروی‌ها مداخله خود را چنین توجیه کردند که قصد داشتند با درگیری پنهانی ایالات متحده در افغانستان مبارزه کنند، مردم حرف شان را باور نکردند، در حالی که واقعیت داشت. امروز شما از چیزی متناسب نیستید؟

برزنیسکی: متناسب از چه؟ عملیات مخفی طرحی عالی بود. موجب کشیدن شدن روس‌ها به دام افغانستان شد و شما می‌خواهید من از این بابت متناسب باشم؟ روزی که شوروی‌ها رسماً از مرز گذشتند، من به رئیس جمهور کارت نوشتم، حالا فرصت داریم که به اتحاد شوروی جنگ ویتنام را عطا کنیم. در واقع، کم و بیش ده سال مسکو ناچار بود جنگی را که برای دولت تحمل ناپذیر بود ادامه بدهد، کشمکشی که سبب دلسربی و در نهایت فروپاشی امپراتوری شوروی شد.

سؤال: و از این هم متناسب نیستید که از بنیادگرایی اسلامی دفاع کرده اید و به تروریست‌های آینده سلاح و رهنمود داده اید؟

برزنیسکی: برای تاریخ جهان چه چیز بیشتر اهیمت دارد؟ طالبان یا فروپاشی امپراتوری شوروی؟ چند مسلمان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟ (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر. صفحه ۳۵)

این گفتگو بخوبی نشان می‌دهد که امریکا به هیچ وجه از رشد بنیادگرایی اسلامی و تجهیز شان متاثر نبوده و نیست، بل که رشد و تجهیزش را برای پیاده نمودن اهداف امپریالیستی اش ضروری می‌داند.

ایالات متحده امریکا در آن زمان می‌خواست که با کشیدن لوله گاز از طریق افغانستان از ساخت خط لوله گاز در ایران و کاهش نفوذ روسیه بر ترکمنستان و قرقستان جلوگیری به عمل آورد.

چنان‌چه در زمان حاکمیت طالبان و امارت اسلامی شان کاملاً حامی طالبان بود و تروریزم طالبانی را رشد میداد. احمد رشید ژورنالیست پاکستانی در این باره مینویسد:

«در میانه ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶، ایالات متحده امریکا بواسیله متحداش یعنی پاکستان و عربستان سعودی از طالبان حمایت سیاسی کرد. دلیل واشنینگتن برای چنین حمایتی، به زعم او، ماهیت ضد ایرانی، ضد شیعه و هواداری غرب طالبان بود. امریکا که در اندیشه اجرای پروژه یونیکال (پروژه احداث خط لوله ترکمنستان از طریق افغانستان) بود، حمایت خود از طالبان را از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ بیشتر نیز کرد. (طالبان : اسلام ستیزه گر - نفت و بنیادگرایی اسلامی در آسیای میانه - ص ۲۴)

حمایت امریکا از طالبان یک حمایت استراتژیک بود. امپریالیزم امریکا از بنیادگرایی طالبانی بخاطر کشیدن "کمربند سبز اسلامی" در اطراف روسیه و دست یاریزین به نفت و گاز آسیای میانه حمایت و پشتیبانی می‌نمود. امپریالیزم امریکا که رقبیش (روسیه) در وضعیت بد قرار داشت، برای حفظ شکست رقبیش از هر وسیله‌ای کار می‌گرفت. عربستان سعودی و پاکستان در زمرة بهترین دولتین دشمنان امریکا بودند، اما چین، روسیه و ایران را از جمله دشمنان امریکا محسوب می‌گردید. به همین علت بود که در عراق زیر نام "سلاح کشtar جمعی" حمله نمود و به اشغال خود آورد، و افغانستان را زیر نام (مبازه با تروریزم) و "آزادی زنان از چنگال طالبان قرون وسطایی" مورد حمله قرار داد و اشغال کرد و هر دو کشور را به مستعمره خود تبدیل نمود.

امپریالیزم امریکا زمانی که متیقین گردید که دیگر نمی‌تواند ساحه نفوذش را توسط طالبان گسترش دهد، این از یک سو و از سوی دیگر امپراتوری "شوروی" از هم فروپخت، دولت امریکا حکومت بلا منازعش را تا صد سال آینده اعلام نمود و تصمیم به اشغال افغانستان گرفت.

در چنگال امپریالیزم امریکا بود و هر گاه می خواست می توانست به سادگی او را بازداشت نماید. اما او این کار را به خاطر اهداف شومش در خاور میانه و آسیای میانه نکرد. این مطلب را از قول میشل شوسمو دوفسکی پی می گیریم:

«چند ماه پس از حملات، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع، گفت که پیدا کردن اسامه و تحويل او دشوار خواهد بود: «مثل این است که در انبار کاه دنبال سوزن بگردی» اما امریکا پیش از حمله ۱۱ سپتامبر در چندین فرست، بی هیچ مشکلی، می توانست دستور بازداشت و تحويل اورا صادر کند.

دو ماه پیش از ۱۱ سپتامبر، بن لادن، «تحت پیگردترین فراری» امریکا، در بیمارستان امریکایی دوی (امارت متعدد عربی) به سبب عفونت مزمن کلیه تحت درمان بود (ر. ک به: متن ۱،۱) اگر کارگزاران امریکا قصد داشتند اسامه بن لادن را پیش از ۱۱ سپتامبر بازداشت کنند، کار را همان موقع تمام می کردند. اما دیگر بهانه ای برای آغاز عملیات بزرگ نظامی در آسیای مرکزی در دست نداشتند. (میشل شو سودوفسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحه ۱۶ و ۱۷)

متن ۱،۱ که در صفحه ۱۵ همین کتاب درج گردیده است بطور واضح بیان نموده که زمانی بستره بودن بن لادن یک مامور محلی سیا، در بیمارستان با بن لادن دید و بازدید داشته است. در همین متن نیز یاد آوری گردیده که: «در ۰۱ سپتامبر یک روز پیش از حمله های تروریستی ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، اسامه بن لادن در یکی از بیمارستان های نظامی پاکستان تحت دیالیز کلیه قرار گرفت....

باید یاد آور شد که بیمارستان مستقیماً در حوزه اختیارات نیروهای مسلح پاکستان است که روابط نزدیکی با پنتاگون دارد. مشاوران نظامی امریکایی مستقر در راولپنڈی با نیروهای مسلح پاکستان هم کاری نزدیکی دارند. برای بازداشت فراری سرشناس امریکا هیچ تلاشی صورت نگرفته بود. با این همه شاید بن لادن به درد کار «بهتر» دیگر می خورد.» همانجا - صفحه ۱۵ و ۱۶)

در واقع باید گفت که جنگ تحمیلی تجاوز کارانه امپریالیزم امریکا در افغانستان زیر نام «مبازه علیه تروریزم» تنها بهانه بود برای پیاده نمودن مشی تجاوز کارانه و گسترش آن در خاور میانه و آسیای میانه. این سیاست به هیچ وجه علیه بنیادگرایی اسلامی در افغانستان نبود. امپریالیزم امریکا با این بهانه توانست مردمش را فریب بدده تا حوزه نفوذ خود را نه تنها در خاور میانه و آسیای میانه گسترش دهد، بلکه در نظر داشت تا این گسترش را تا شبه قاره هند و خاور دور ادامه دهد.

امپریالیزم امریکا به بهانه «مبازه علیه تروریزم» به افغانستان تجاوز کرد و آن را اشغال نمود، زیرا افغانستان در مرزهای کشورهای آسیای میانه، چین، پاکستان و ایران دارای موقعیت راهبردی است. به همین علت بود که بوش به بهانه «مبازه علیه تروریزم» دستور حمله به افغانستان را صادر نمود تا بتواند از این طریق در کشورهای ازبیکستان، تاجکستان، قرقیزستان و قرقیزستان پایگاه نظامی خود را دایر کند.

«جنگ بزرگی در آسیای مرکزی، ظاهراً «علیه تروریزم بین المللی» به دست دولتی آغاز شده که تروریزم بین المللی را به عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود پنهان می دهد. به عبارت دیگر، توجیه اصلی آغاز جنگ به کلی ساختگی بوده است. دولت امریکا، دانسته و آگاهانه، مردم خود را گمراه کرده است.

به یاد داشته باشیم که تصمیم گمراه کردن مردم امریکا فقط چند ساعت پس از حمله های تروریستی به مرکز تجارت جهانی گرفته شده بود. بدون مدرک تأیید شده ای، از پیش به اسامه انگ «مظنون اصلی» زده شده بود. دو روز بعد، در روز پنجم شنبه ۱۳ سپتامبر - در حالی که

جوامع پرداخته است، بلکه با رشد این جنبش ها جلو جنبش های آزادبیخش ملی و کمونیستی را نیز سد نموده است.

رشد بنیاد گرایی اسلامی در افغانستان از یک سو به اختلافات قومی، منطقه بی، لسانی، میلیتی و جنسیتی دامن زده است، و از سوی دیگر با تمویل سازمان های تروریستی بنیاد گرایی و حمایت این سازمان های از طریق «صندوق بین المللی پول» نه تنها مفادیتی به زیر ساخت اجتماعی کشور نداشته، بلکه زیر ساخت اقتصادی کشور را ویران نموده، و سازمان های مذهبی بنیاد گرا را جانشین نهاده های غیر مذهبی دولتی نموده است و از رشد جنبش های آزادبیخش ملی جلوگیری به عمل اورده است. این وضعیت برای تأمین منافع امریکا مفید و ضروری است و به هیچ وجه امپریالیزم مانع رشد بنیاد گرایی نشده و نمی شود.

القاعده طالبان که دیروز مورد اعتماد امپریالیزم امریکا و متحدینش قرار داشتند، نه تروریست بودند و نه هم زن ستیز، زمانی که منافع امریکا تقاضا نمود تا مستقیماً افغانستان را اشغال نماید، القاعده و طالبان تروریست و قرون وسطایی معرفی گردیدند و از قدرت به زیر کشیده شدند.

زمانی که منافع امپریالیزم امریکا تقاضا نماید حاضر است تا میلیون ها دالر را به سازمان های بنیاد گرا بدهد، و زمانی که منافعش تقاضا نمود به سرکوبش می پردازد.

روبرت دریفوس در کتاب «بنیاد گرایی مذهبی یا بازی شیطانی می نویسد: «ما یکل شوثر یکی از مآموران سیا است که در سال های آینده مأمور بدام انداختن اسامه بن لادن شد ... هفته نامه الوطن العربي، در زمینه کمک های مالی می گوید که در میانه ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ دلار از کانال مؤسسات و بینادهای خیریه شیخ نشین های خلیج، بویژه از سوی مؤسسات مالی در عربستان سعودی، کویت، عمان، امارات متحده عربی، بحرین، قطر به سازمان بن لادن فرستاده شد.»

مسایل فوق بخوبی نشان دهنده آنست که امپریالیزم امریکا وهم بیمانان عربیش با کمک های میلیون دالری شان از سازمان دهنده اسامه و دیگر باندهای بنیاد گرا بوده اند، در غیر این صورت مشکل بود که این باندها روی پای شان بایستند.

کارزار تجاوز کارانه امپریالیزم امریکا و متحدینش در افغانستان ظاهراً متوجه طالبان و القاعده بود، اما بصورت عمدی این تجاوز و وحشی گری علیه خلق ها و ملل تحت ستم افغانستان بود. چنان چه در ظرف بیست سال گذشته ستم امپریالیستی به شدیدترین وجهی بالای توده های زحمت کش اعمال گردید. از زمان تجاوز امپریالیست ها بر افغانستان تا کنون هزارها زن، مرد و کودک توسط بمبهای راکت ها و گلوله های امپریالیستی و رژیم پوشالی کشته شده و صد ها هزار از مردمان این مرز و بوم به ولایات دیگر و کشورهای هم سایه آواره گردیده اند. وضع آوارگان در داخل افغانستان بشدت وخیم است و امسال ممکن در اثر سرمای شدید زمستان هزاران نفر جان شان را ازدست دهند، این وضعیت در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

زمانی که برج های دو قلو مورد حمله قرار گرفت، بوش فوراً القاعده را مسئول حمله دانست و اسامه را مظنون اصلی حمله بر برج های دوقلو، قلمداد نمود و اسامه و سازمان تحت تهیه اش را تروریست خواند، در حالی که در ظرف بیست سال امپریالیزم امریکا هیچ مدرکی دال بر این که اسامه بن لادن در حمله تروریستی به برج های دو قلو دست داشته توافق نهاده نماید. امپریالیزم امریکا به بهانه عدم تسليمی اسامه به امریکا افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داد و تورا بورا را برای بازداشت اسامه زیر و رو نمود. در حالی که اسامه در همان زمان

توده‌ای تشت رسوانی رژیم و اریان امپریالیستی اش را به صدا درآورد است. و از سوی دیگر امپریالیزم امریکا و متحده‌نظامی اش از لحاظ نظامی به بن بست خورده و به شکست مواجه گردیدند. لذا امپریالیست های اشغال گر به رهبری امپریالیزم امریکا چاره ای جز مصالحه با طالبان را نداشتند، و برای بر آوردن اهداف شوم شان حاضر و آماده شدند تا دوباره قدرت را به "تیروریست"ها و "قرون وسطایی"ها در افغانستان بسپارند.

امپریالیزم امریکا از سپردن قدرت به طالبان هیچ هدفی جز رشد و حمایت بنیادگرایی در افغانستان را دنبال نمی‌کند. زیرا سیاست خارجی امپریالیزم امریکا به هیچ عنوان به دنبال مهار کردن موج بنیادگرایی نیست، بلکه کاملاً بر عکس می‌باشد. یا به عبارت دیگر سیاست خارجی امریکا برای حفظ تروریزم بین المللی تلاش می‌ورزد، نه مبارزه علیه آن. زیرا هدف امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی متضمن نمودن اوضاع کشورهایی است که گوش به فرمان امریکا نیستند.

رشد بنیادگرایی در جهان به تامین منافع امریکا خوانایی دارد. تاریخ جهان در ظرف چند دهه ثابت ساخته که رشد بنیادگرایی باعث براندازی دولت‌های غیر مذهبی گردیده و دولت مذهبی را جایگزین آن نموده است.

امپریالیزم امریکا دقیقاً می‌داند که بنیادگرایی اسلامی در کشورهای مانند افغانستان در کوتاه مدت اختلافات قومی، اجتماعی، میلیتی را پدید می‌آورد و توانایی مردم و نیروهای انقلابی را در سازمان دادن علیه نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی را متزلزل می‌نماید. امروز تمامی کشورهای اسلامی مثل برجسته آن است. بناءً امپریالیزم و در راس آن امپریالیزم امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی اسلامی به عنوان وسیلهٔ خلح سلاح جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و جنبش‌های کمونیستی استفاده می‌نماید. روی همین دلیل است که امپریالیزم امریکا طالبان را برای بار دوم در افغانستان حاکم ساخت.

«تاریخچه مواد مخدر در آسیای مرکزی با عملیات مخفی سیا ارتباط تنکاتنگی دارد. پیش از جنگ شوروی - افغان، تریاک تولید شده در افغانستان و پاکستان به بازارهای کوچک منطقه فرستاده می‌شد. تولید محلی هرونین در کار نبود. در بررسی های آنفر مک کوی پژوهش گر تأیید می‌شود که در دوسال تاخت و تاز عملیاتی سیا در افغانستان «اراضی مرزی پاکستان - افغانستان به بزرگ‌ترین تولید کننده هرونین جهان تبدیل شد که ۶۰ درصد از تقاضای بازار امریکا را تامین می‌کرد. در پاکستان شمار معنادان به هرونین از نزدیک به صفر در سال ۱۹۷۹ ... به ۱/۲ میلیون تن در سال ۱۹۸۵ رسید. رشد سریع تر از هر کشور دیگری.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده ۱۱ سپتامبر. صفحه ۳۸)

این نکته را نباید ناگفته گذاشت که در سال ۱۹۷۹ در افغانستان معتادین هریونین در افغانستان اصلًا وجود نداشت، و همین فعلًا شمار این معتادین به بیش از پنج میلیون نفر می‌رسد. این هم یکی دیگر از دست آوردهای امپریالیزم در افغانستان است.

«از تجارت مواد مخدر هلال طلایی در تامین بودجه و ساز و برگ ارتش مسلمانان بوسنی (که از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ آغاز به کار کرد) و بعدها ارتش آزادی‌بخش کوزوو (KLA) هم استفاده می‌شد. در واقع، به هنگام حمله‌های ۱۱ سپتامبر، مزدوران تحت حمایت سیا داشتند در صفوپ تروریست‌های NLA - KLA به مقدونیه حمله می‌کردند.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده ۱۱ سپتامبر. صفحه ۴۳)

تحقیقات اف بی آی تازه آغاز شده بود - رئیس جمهور بوش قول داد که «جهان را به سوی پیروزی رهبری کند.»

افزون بر این، تمام اعضای کنگره امریکا - به جز یک صدای صادق و با جرات در مجلس نمایندگان - از تصمیم دولت در مورد وارد شدن به جنگ پشتیبانی کردند. اعضای مجلس نمایندگان و مجلس سنای از طریق کمیته‌های مختلف به گزارش‌های محروم‌نامه رسمی و سندهای اطلاعاتی دسترسی دارند که بی هیچ تردید نشان می‌دهد که مسئولان دولت امریکا پیوندهای مستحکمی با تروریزم بین المللی دارند. این نمی‌توانند بگویند "خبر نداشتم" در واقع، بیش تر این مدارک در دسترس عموم است.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده ۱۱ سپتامبر. صفحه ۶۸ و ۶۹)

میشل شوسو دوفسکی در جای دیگر چهره پنهان شده امپریالیزم امریکا این طوری بر ملامت سازد:

« وجود آی اس آی - اسامه - طالبان "قولی است که جملگی بر آنند. روابط میان آی اس آی و ادارات دولتی امریکا، از جمله سیا، هم کاملاً هویداد است. دولت های پیاپی امریکا از آی اس آی پاکستان به عنوان "واسطه" استفاده کرده اند. این دستگاه اطلاعاتی - نظامی، هسته حمایت نهادی از القاعدۀ اسامه و طالبان را تشکیل میدهد. بدون این حمایت نهادی، دولت طالبان در کابل به وجود نمی‌آمد. در مقابل، بدون حمایت استوار دولت امریکا، دستگاه اطلاعاتی - نظامی نیرومندی در پاکستان در کار نبود.

بنابراین گزارش اداره اطلاعاتی دولت هند (که در تایمز هند آمده است) مرتکبان ۱۱ سپتامبر با آی اس آی پاکستان ارتباط هایی داشتند و این دستگاه هم با مسئولان دولت امریکا ارتباط دارد. از این مطلب چنین بر می‌آید که چه سیا افراد مهمی در تشکیلات اطلاعاتی - نظامی امریکا از تماش های آی اس آی با محمد عطا "سر دسته" تروریست های ۱۱ سپتامبر، آگاهی داشتند و اقدامی نکردند.

اینکه نکته مذکور به معنای تبانی دولت بوش است یا نه، در آینده با قاطعیت ثابت خواهد شد....

اما، نکته آشکار این است که این جنگ، "مبازه با تروریزم بین المللی" نیست بلکه جنگی برای استبلاست و پیامدهای خانمان بر اندازی برای آینده افراد بشر دارد. مردم امریکا آگاهانه و دانسته فریب دولت خود را خوردند.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده ۱۱ سپتامبر. صفحه ۸۵ و ۸۶)

هر گاه سه سال قبل از حمله به برج های دوقلو در ۱۱ سپتامبر مراجعه نمائیم به خوبی می‌بینیم که جنگ تجاوز کارانه امپریالیزم امریکا سه سال قبل یعنی سال ۱۹۹۹ میلادی به منظور گسترش پیمان نظامی غرب در یوگسلاوی، با پذیرش لهستان، مجارستان و جمهوری چک به آغاز تاتو اعلام گردیده بود.

بناءً امپریالیزم غرب و هم پیمانان نظامی اش از حمله تجاوز کارانه و اشغال افغانستان هدفی جز گسترش ساحه نفوذ پیمان نظامی ناتو نداشتند.

در ظرف بیست سال گذشته از یک سو ماهیت ضد انقلابی به اصطلاح دموکراسی رژیم پوشالی به خوبی افشاء گردید، زیرا از همان ابتدای رژیم پوشالی نقاب "دموکراسی" رژیم دست‌نشانده دریده شد و ماهیت ضد انقلابی و استبدادی اش افشاء گردید. رژیم در مقابل اعتراضات بر حق توده‌ها ایستاد و به سرکوب قهری شان پرداخت که در هر ولایت چندین نمونه از اعتراضات توده‌ها و سرکوب قهری رژیم را مردم بخاطر دارند، نمونه بسیار واضح آن اعتراضات توده ای ۸ جزوی ۱۳۸۵ در کابل بود که بیش از صد نفر کشته به جای گذاشت. سرکوب قهری این اعتراضات

حملات وحشیانه و ضد بشری در مساجد جامع قندوز و قندهار را به شدیدترین وجه تقبیح می کنیم



وزارت مستعمرات، در ممالک اسلامی، این گونه ماموریت‌ها را بر عهده داشتند. در راه فراهم ساختن موجبات تسلط استعماری انگلیس و تحکیم موضع آن دولت در نقاط استعمار شده، فعالیت می‌کردند. اعتبار مالی کافی در اختیار این هیئت‌ها قرار داشت، و به نقشه‌های دقیق و اطلاعات دست اول مجھز بودند.

فهرست کامل نام وزراء، فرمانروایان، ماموران عالیرتبه، علماء و روسای قبایل، به آن‌ها داده شده بود....

ماموریت من حاوی دو قسمت بود: نخست، فرآگیری زبان ترکی، که در آن هنگام زبان رسمی مسلمانان آن دیار بود.... پس از زبان ترکی باید زبان عربی، قرآن و تفسیر و سپس زبان فارسی را باد می‌گرفتم.... من مجبور بودم این زبان‌های بیگانه را به گونه‌ای فرا گیرم که هیچ نکته‌ای از قواعد و رموز آن فروگذار نشود و هیچ کس را توانایی آن نباشد که در ترک یا ایرانی یا عرب بودنم شک کند.» (خطاطات همفر - جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی - صفحه ۱۵ و ۱۶)

نگرانی استعمار انگلیس در آن زمان از دولت‌های اسلامی به این دلیل بود که نفوذ مادی و معنوی اسلام بر مردم از نیرومندی و ثبات کامل بر خوردار بود، این ناحیه (مناطق مسلمان نشین) زنگ خطری برای استعمار انگلیس بود. دولت استعماری انگلیس دقیقاً درک نموده بود که با زور اسلحه نمی‌توان بر این مردم فایق آمد، به همین ملحوظ برنامه‌ها و ترفندات شیطنت آمیزی را توسط جاسوسان خود در این نواحی پیاده نمود.

زمانی که "همفر" جاسوس انگلیس به دارالخلافه عثمانی می‌رسد، نام خود را "محمد" می‌گذارد و یا شیخ احمد افندی آشنا می‌گردد. او در اولین دیدار با شیخ احمد افندی می‌گوید که من از دیار دیگری آمده ام تا به امپراتوری عثمانی که جانشین پیامبر است خدمت کنم!؟ شیخ احمد افندی از او استقبال می‌کند. همفر از شیخ می‌خواهد تا به او قرآن و تفسیر قرآن را آموزش دهد، او باز هم بیش تر مورد استقبال شیخ احمد افندی قرار می‌گیرد.

طبق گفته خودش او در ظرف دو سال قواعد ادغام، تفسیر و تجوید قرآن را نزد شیخ احمد افندی می‌آموزد. برای این که کسی بر او شک نکند نصف روز به یک نجاری کار می‌کند و نصف روز را در نزد شیخ احمد افندی مصروف آموختن دین اسلام است. یک روز کارفرمایش به او پیش نهاد لواط را می‌دهد. همفر این مطلب را این گونه بیان می‌دارد:

عادت بر این جاری بود که در مدت دو سال اقامتم در استانبول، هر ماه گزارشی از حال و تحولات پایتحت عثمانی‌ها به لندن بفرستم. در یکی

دامن زدن به اختلافات قومی، لسانی، میلیتی، جنسی، فرهنگی، مذهبی و نژادی خصیصه ذاتی امپریالیزم بوده و می‌باشد. زمانی که رقابت آزاد جای خود را به انحصارات داد، یعنی امپریالیزم پا به صحنه حیات گذاشت، امپریالیزم همیشه به فکر بدست آوردن منافع بیشتر به تجاوز و اشغال‌گری پرداخته و تلاش نموده تا دامنه مستعمرات خویش را هر چه بیشتر از قبل گسترش دهد، و همیشه به موضوع نگهداری امپراتوری و حفظ مستعمرات خویش کوشیده است.

امپریالیزم به این موضوع هم بسنده نکرده، بلکه تلاش وزریزده تا کشورهای که دارای استقلال سیاسی بوده و مطبع امپریالیزم نبوده و در دام امپریالیزم نیفتاده، برای به چنگ آوردن این کشورها مانند کشورهای مستعمراتی برنامه‌های تنظیم نموده است و عمل آن برنامه‌ها را توسط جواسیس خود عملی نموده است.

هر گاه تاریخ جهان را ورق زنیم، بطور واضح و آشکار به نیرنگ‌ها. ترفندات شیطنت آمیز امپریالیزم و استعمارگران در قبال کشورهای مستعمره و تحت سلطه و حتی امپراتوری‌های قدرت مند در جهان پی خواهیم برد.

استعمارگران از همان بدو پیدایش تا کنون تدبیری برای جلوگیری از هرگونه بیداری ملیت‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش روی دست گرفتند و تا هم اکنون از این ترفندات در مقابل جنبش‌های آزادی‌بخش ملی کار می‌گیرند. این تدبیر و برنامه‌های استعمارگران بصورت دراز مدت برای گسترش تفرقه و جهل، فقر و بیکاری و بیماری‌های گوناگون تدوین و تنظیم گردیده است.

برای این که به اختلافات عدیده‌ای که در افغانستان و تمامی کشورهای جهان وجود دارد پی ببریم، ابتدا گذشته این اختلافات را که چرا و چگونه پدید آمده است بررسی می‌کنیم در این صورت به ریشه اساسی این اختلافات دقیقاً پی خواهیم برد. و در ارتباط به آن حملات وحشیانه به مساجد جوامع قندوز و قندهار و ارتباط تنگاتنگ آن با برنامه‌های شیطنت آمیز امپریالیزم را بررسی خواهیم نمود.

هر گاه به اوایل قرن هجدهم سری بزنیم مشاهده می‌نمائیم که در هدوسitan کشمکش‌های قومی، نژادی و اختلافات دینی و فرهنگی آن قدر گسترشده است که به هیچ وجه اجازه شورش علیه سیطره انگلیس به مردمان این سرزمین در شبے قاره هند رانمی‌دهد. لذا خیال استعمارگران انگلیسی از این ناحیه راحت بود. به همین ترتیب در سر زمین چین نیز وضع بر همین منوال بود. اختلافات عمیقی که میان ادیان بودایی و کنفیسیون وجود داشت خطیر نیز متوجه انگلیس نمی‌شد. چیزی که باعث نگرانی استعمار کهن انگلیس در آن زمان بود تحریکات امپراتوری عثمانی و دولت ایران علیه انگلیس بود.

امپریالیزم انگلیس به فکر فروپاشی امپراتوری عثمانی و دولت ایران گردید. با طرح پلان‌ها دراز مدت و پیاده نمودن آن از طریق جواسیس خویش به فکر دامن زدن اختلافات دینی و مذهبی میان شان گردید. این موضوع را از قول یک جاسوس انگلیسی پی می‌گیریم:

«در سال ۱۷۱۰ میلادی، وزارت مستعمرات انگلیس، مرا مامور جاسوسی به کشورهای مصر، عراق، ایران، حجاز و استانبول مرکز خلافت (عثمانی) نمود. ماموریت من جمع آوری اطلاعات کافی به منظور جستجوی راه‌های درهم شکستن مسلمانان، و نفوذ استعماری در ممالک اسلامی بود. همزمان با من، نه نفر جاسوس دیگر، از بهترین و وزریزde ترین ماموران

افغانستان کشوریست که سالیان طولانی میدان رقابت و تاخت و تاز ابر قدرت‌ها قرار داشته و امروز با بازی های شیطنت آمیز و پشت پرده امپریالیزم امریکا، متعددینش و رقبای امپریالیستش زیر چکمه‌های خونین نیروهای ارتجاعی قرار گرفته است. امپریالیزم تا کنون از سیاست ارتجاعی "تفرقه انداز و حکومت کن" دست نشیده و نخواهد کشید.

امپریالیزم تلاش می ورزد تا در افغانستان به اختلافات مذهبی میان شیعه و سنتی دامن زده و حس بد گمانی را نسبت به یک دیگر شان تا سرحد این که یکی دیگری را کافر بخواند دامن زند. مردم ما بخوبی شاهد اند که امپریالیزم در ظرف بیست سال گذشته نه تنها تمام زیر بناهای اقتصادی را خراب نمود و مردم را در فقر و بیکاری غوطه ور ساخت، بل که مردم را در جهل و بی خبری فربود، و موجبات ناامنی را در کشور فراهم کرد. امپریالیست‌های اشغال گر تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا با این کارها نیز بسنده نکرد و بیش از حد مقامات دولتی و حتی بساری از جوانان را به فساد گستردۀ ای مالی و اخلاقی کشاند.

این فساد آن قدر گستردۀ گردید که تمام دارای‌های عامه به شمال پول‌های باد آورده چپاول گردید و حتی پولی برای آبادانی و هزینه‌های نظامی نماند. اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا، کشور را طوری باز سازی نمودند که باید مرتبًا هزینه‌های نظامی و ملکی کشور توسط امپریالیست‌ها پرداخت گردد. و به همین ترتیب باید "کمک‌های بشر دوستانه" امپریالیست‌ها به افغانستان سازی بر گردد، در غیر آن نه نظامی سر پا خواهد بود و نه هم مردم لقمه نانی به خوردن خواهند داشت.

امپریالیزم همیشه تلاش ورزیده تا بعضی از جاسوسان خویش را که به دین اسلام دسترسی پیدا نموده بودند در سلک علمای دین در مراکز علمی و دینی استانبول، دانشگاه‌الازهر و هم چنین حوزه‌های علمیه نجف و کربلا و حتی بسیاری مساجد افغانستان وارد نماید، و از این طریق آتش نفاق و بدینی را بین مذاهب و فرق گوناگون مذهبی شعله ور سازد و به همین ترتیب توسط این علمای دینی مدارس جدیدی ایجاد نموده تا کودکان را مطابق برنامه‌های استعماری خویش تربیه نماید. امروز این عمل کرد (ایجاد مدارس و تربیه کودکان) امپریالیزم را در کشورهای اسلامی بخوبی مشاهده کرده می‌توانیم. امروز تمامی اعمال ناشایست و ضد بشري از قبیل ترور، انتحار و انفجارات در این مدارس تدریس می‌شود و کودکان طبق این برنامه از کودکی شست و شوی مغزی می‌گردد، تا بدون چون و چرا دستورات را پیاده کنند.

در طول بیست سال حضور نظامی اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان نه تنها مردم به امنیت نرسیدند، بل که بیش تر از پیش نامنی و هرج و مرج گسترش پیدا نمود. یکی دیگر از اعمال شیطنت آمیز امپریالیزم دامن زدن به هرج و مرج و نامنی و حمایت از مردمان شریر و بدکاره است. به این گفته همفر توجه نمائید:

«۶ - فراهم ساختن موجبات نامنی راهها، فتنه و هرج و مرج در مراکز شهرها و روستاهای، با حمایت از بداندیشان و ممانعت از مجازات بدکاران، فتنه انگیزان، راهزنان مسلح، و ترغیب و تشویق آنان به غارتگری و راهزنی، بوسیله اسلحه و پول در بین شان.» (خاطرات همفر جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی - صفحه ۷۷ و ۷۸)

نیاز به تشریح ندارد که چرا این همه نامنی در شهرها و روستاهای کشور وجود دارد و چرا بدکاران و حتی کسانی که به تجاوزات جنسی پرداخته و زنان را مثله نمودند و یا بقتل رساندند مجازات نشده اند.

اشغال گران امپریالیست در طول بیست سال گذشته تلاش ورزیدند تا بی بند وباری ولامذهبی را بین دختران و پسران جوان دامن زند و حتی زمینه خوشگذرانی و عیش و نوش شان را با "دستان بین المللی" شان آماده سازند.

از این گزارش‌ها، موضوع پیش‌نهاد لواطی را که از سوی کار فرمایم شده بود گزارش دادم. وزارت مستعمرات در پاسخ دستور داد: اگر قبول آن پیش‌نهاد، رسیدن به هدف را آسان تر می‌سازد، مانع ندارد. وقتی این جواب را خواندم زمین گرد سرم چرخید و فکر کردم که چگونه روسای من شرم نمی‌کنند و به خاطر مصالح دولت انگلیس، همراه به این عمل شنیع تشویق می‌کنند. بهر حال چاره‌ای نداشتیم و باید جرمه‌ای را که به لب نزدیک ساخته ام تا پایان بنویشم. ناگزیر به روی خود نیاوردم و از بی مهری مقامات لندن لب به سخن نگشدم.» (خاطرات همفر - جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی - صفحه ۲۲ و ۲۳)

این صحبت تکان دهنده بیان گر آنست که امپریالیزم بروای بدبست آوردن مقاصدش به هر نیرنگ و شبادی می‌پردازد و از ریختن آبرویش اعتنایی ندارد. روی این هدف شوم است که استعمارگران در گام اول جاسوسان خود اعم از زن و مرد را به فاحشه‌گری رجوع می‌دهند. زیرا آن‌ها درک نموده اند که از این طریق بیش تر و بهتر می‌توانند در کشورهای بیگانه و بخصوص کشورهای اسلامی برای خود لانه ای بسازند و امیال شوم استعمارگران را بر آورده سازند.

همفر بعد از این که زبان‌های ترکی، عربی، فارسی و تجوید قرآن و آداب معاشرت اسلامی را بطور دقیق آموخت، در پی دو وظیفه‌ای که دولت بریتانیا برایش داده بود برآمد. معاون وزارت مستعمرات دو وظیفه ذیل را برایش سپرده بود:

« ۱ - یافتن نقاط ضعف مسلمانان که ما را در نفوذ به آنها و ایجاد تفرقه و اختلاف بین گروه‌ها موفق کند زیرا عامل پیروزی ما بر دشمن شناخت این مسایل است.

۲ - پس از شناخت نقاط ضعف، اقدام به ایجاد تفرقه و اختلاف ضروری است. هر گاه در این کار مهم توانایی لازم از خود نشان دهی، باید مطمئن باشی که در شمار بهترین جاسوسان انگلیس، شایسته نشان افتخار خواهی بود.» (همان اثر - صفحه ۲۷)

از آن زمان تا کنون امپریالیزم همیشه برآوردن مقاصد شومش از این ترفندها کار گرفته و به آتش نفاق و تفرقه دامن زده است. تا زمانی که آتش نفاق و اختلافات شعله ور باشد، اهداف استعماری به سادگی بر آورده خواهد شد و هیچ ملتی به آزادی نخواهد رسید.

وزارت مستعمرات انگلیس به همفر تاکید می‌ورزد که: «وظیفه مهم تودر این سفر، شناسایی ابعاد این اختلافات میان مسلمین است. و باید راه‌ها و وسایل دامن زدن به آتش نفاق و اختلافات را تا سرحد انججار بیاموزی، و مقامات لندن را در جریان اخبار و اطلاعاتی که در این زمینه‌ها بدبست می‌آوری، قرار دهی. اگر بتوانی در قسمت‌های از ممالک اسلامی جنگ شیعه و سنتی راه بیندازی، بزرگترین خدمت به بریتانیای کبیر کرده ای!»

برای ما انگلیس‌ها زندگی مرفه و آسوده فراهم نخواهد بود، مگر «که در مستعمرات خود بتوانیم آتش نفاق و شورش و اختلاف را شعله ور سازیم. ما فی الجمله امپراطوري عثمانی را در صورتی شکست خواهیم داد، که در شهرها و ممالک زیر سلطه او، فتنه و شورش بر پا کنیم. در غیر این صورت چگونه ممکن است ملت کوچکی چون انگلیسیان، بر چنان سر زمین پهناواری پیروز گردد.... هر گاه میان مردم یک منطقه، اختلاف کلمه و هرج و مرج بروز کند و از اتفاق دست بردازند، زمینه استعمار آن‌ها بسادگی فراهم گردیده است» (همان اثر - صفحه ۳۲)

امروز دقیقاً مشاهده می‌کنیم که این ترفندها و بازی‌های شیطنت آمیز پشت پرده امپریالیست‌ها در کشورهای مانند افغانستان، عراق، لبی، فلسطین، مصر، سوریه بخوبی به کرسی شانده می‌شود. با این عمل شیطنت آمیز هر روز جان صدها نفر گرفته می‌شود و هزارن خانه ویران و مردمش آواره می‌گرددند.

حمله بر مساجد جامع کندوز و قندهار و بقیه معابد، شفاخانه ها و بخصوص شفاخانه های محلات شیعه نشین، همه و همه بیانگر این مدعاست که امپریالیست های اشغالگر و شیادان شریر بنیادگرایشان بر مبنای یک برنامه طویل مدت می خواهند عملکرد وحشیانه و نفاق افکنی را در داخل و خارج افغانستان پرورش دهند.

مردمان سلحشور این سر زمین حادثه عاشورای سال ۱۳۸۴ خورشیدی و بخورد مسلحانه گروه های عزادار و غیر عزادار در شهر هرات که نتیجه همین برنامه و سیاست استعماری اشغالگران امپریالیست بود هنوز از یاد نبرده اند. هیچ گاه عاملین این قضیه مانند دیگر قضایای ضد بشري مورد تعقیب عدلي و قضایی قرار نگرفت. زیرا امپریالیست ها به هیچ وجه نه تنها خواهان پی گرد چنین عملی نیستند، بل که از پی گیری آن جلوگیری می نمایند.

حمله وحشتناک و دهشت افکنانه به مساجد جامع قندهار و کندوز نیز توسط عمال اجیر امپریالیست ها صورت گرفته و این عمل آخری نخواهد بود، بل که این اعمال ناشایست ضد بشري بیش تر از بیش تکرار خواهد گردید. این اعمال ضدبیشري امپریالیست های اشغالگر و حاملین اجیر شان باید با شدیدترین وجه محکوم گردیده و توده های ستم کش افغانستان این نکته را بخوبی درک نمایند که عامل اصلی چنین حملاتی امپریالیست ها بوده و می باشند.

مردم رنج کشیده و ستم دیده افغانستان!

امارت اسلامی طلبان و حامیان اشغالگران شان، نه می توانند و نه می خواهند که این نفاق و بدینی بین فرق گوناگون مذهبی از میان برود، آن ها بیش تر از پیش به فکر منافع غارتگرانه و چپاول افغانستان بوده و زمینه ساز نفاق ملیتی، جنسی، قومی و مذهبی اند.

حملات وحشیانه و ضد بشري بالاي مساجد جامع کندوز و قندهار به شدیدترین وجه قابل تقبیح است و آن را به شدیدترین الفاظ تقبیح می کنیم، و از تمامی مردم ستم دیده کشور می خواهیم تا با بیداری و هوشیاری کامل بدان برخورد نمایند، در غیر آن شکار توطئه های مغرضانه و سودجویانه استعمارگران و استثمارگران بین المللی و مزدوران منطقوی و بومی شان خواهند شد.

توده های ستم دیده!

بیایید با بیداری و هوشیاری لازم ، شکار توطئه های مغرضانه و سودجویانه استعمارگران و استثمارگران بین المللی و مزدوران منطقوی و بومی شان نگردیم! و در این برره حساس تاریخی دست به دست هم داده هم صدا علیه توطئه و دسیه های امپریالیست ها و عیادی مزدورش به مبارزه بر خیزیم و یک صدا باشگ بر آوریم که تمام ملیت های که در افغانستان زندگی می کنند بر دیگری امتیازی نداشته و ندارند. فقط و فقط از این طریق است که می توانیم توطئه های دشمن را خنثی نموده و در راه برپایی و پیش برده جنگ مقاومت ملی و انقلابی به پیش حرکت نموده و انقلاب دموکراتیک نوین را در افغانستان به پیروزی رسانده و تا آن جا پیش رویم که دیگر نشانی از ستم و برتری میلیتی باقی نماند.

مرگ بر اشغالگران مرتعج داعشی!

مرگ بر امارت اسلامی افغانستان و حامیان بین المللی شان ؟
به پیش در راه برپایی و پیش برده جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ؟

عقرب ۱۴۰۰ خورشیدی

امپریالیست های اشغالگر در مدت بیست سال خط و مشی مستعمراتی خود را بطور دقیق پیش برده و می برد و در آینده نیز پیش خواهد برد. امپریالیزم از چنین وظایف دهشتگانی ابایی نخواهد داشت. امروز بیش از بیست و دو فرقه تنظیم های بنیادگرایشان در داخل افغانستان وجود دارد. امپریالیزم طبق برنامه ای استعماری شان آن ها را طوری تربیت نموده که هیچ یک دیگر را قبول ندارد و فقط خود را مسلمان واقعی میداند و دیگران را مرتد می گوید. مثال برجسته آن را می توان در دوران جنگ های خانمانسوز میان احزاب ارتقای جهادی دید. در آن زمان برهان الدین و گلبدین یک دیگر را تکفیر می نمودند و به همین ترتیب سیاف حزب وحدت و مزاری و مزاری سیاف و اتحاد اسلامی را تکفیر می کردند. در دوران بیست سال رژیم دست نشانده سیاف و شورای علماء ساخته و پرداخته اشغالگران طالبان و طالبان احزاب جهادی را تکفیر نمودند، و هر طرف حکم کردند که کشته شدگان شان مرتد اند و نباید نماز جنازه بر کشته شدگان خواند. و امروز این موضوع به خوبی بین داعش و طالبان مشهود است. هر یک خود را مسلمان کامل می داند و دیگری را تکفیر می کند. حمله بر مساجد جامع کندوز و قندهار و بقیه معابد و هم چنین شفاخانه ها و بخصوص شفاخانه های محل شیعه نشین بر همین دلیل صورت گرفته است. این عمل کرد و حشیانه نمونه همین نفاق افکنی است که توسط علمای جاسوس انگلیس در ذهنیت کودکان مدارس دینی در داخل افغانستان و خارج افغانستان و حتی مردمان کشورهای اسلامی تزریق گردیده است. زیرا داعش شیعیان را کافر می داند و حمله بر جان و مال شان را جهاد می خواند. اصل هدف امپریالیزم از این جنایات نابخشودنی اینست تا شیعیان را وادار به عمل بالمثل نماید. در چنین حالتی خاطر امپریالیزم کاملاً راحت می گردد و به سهوت می تواند برنامه های شیطنت آمیز مستعمراتی خود را توسط اجیرانش پیاده کند.

امپریالیست ها از یک سو نفاق و تفرقه را بین مردم دامن می زندند و در مدارس دینی ساخته پرداخته خود کودکان را با این برنامه آموزش می دهند و توسط تربیه شدگان خود عبادت گاه را منفجر می کند و مردم را به خاک و خون می کشند و از سوی دیگر خودشان به قضاوت می نشینند و عمل انفجار و انتخار را عمل ضد بشري می خوانند!!!

امروز در افغانستان امپریالیست ها با در دست داشتن منابع قابل تزریق تفکرات فرقه گرایانه مذهبی بنیادگرایانه، آتش جنگ و برادر کشی را تسرحد حمله به مساجد اهل تشیع و عبادت گاه ها و هندوها را در بین ملت افغانستان دامن می زندند و خود از آب گل آسود این معركه ماهی صید می کنند و امید وار است تا اهل تشیع و سیک ها و هندوها عمل بالمثل انجام دهند!.

روز جمعه ۲۳ میزان ۱۴۰۰ خورشیدی، حمله مرگباری بر مسجد "جامع فاطمیه" شیعیان در ناحیه اول شهر قندهار و تاریخ ۱۶ میزان ۱۴۰۰ خورشیدی حمله مرگباری بر مسجد سیدآباد منطقه خان آباد ولایت کندوز صورت گرفت که درین حملات مرگبار بالای هر دو مسجد، بیشتر از ۱۵۰ تن کشته و حدود ۵۰۰ تن از هموطنان ما زخمی شده اند.

از زمان فروپاشی رژیم پوشالی دست نشانده اشغالگران سفاک و خون آشام و روی کار آمدن امارت اسلامی افغانستان در حضور قوا اشغالگر ناتو در میدان هوائی کابل، این چندمین بار است که از اثر انفجارات و انتحاراتی که مسئولیت آن را شاخه خراسان "داعش" (دولت اسلامی عراق و شام) بر عده گرفته است، مردمان ستم دیده این دیار به خاک و خون کشیده می شوند. از انفجار داخل میدان هوائی کابل که به قتل و زخمی شدن بیش از ۳۰۰ تن از هموطنان ما منجر شد تا حمله بر مسجد "جامع فاطمیه" شهر قندهار در تاریخ ۲۳ میزان، شاهد چه فجایع مرگباری نبوده ایم.

"محفل هرات" چه گونه شکل گرفت و چه مسیری را پیموده است؟

(قسمت‌های هفتم - هشتم - نهم)

و کشف اطلاعات لازم، روز تطبیق نمودن نقشه تعیین گردید، تاهمه آمادگی تبلیغات لازم را حتی قبل از عمل داشته باشند.

و اما در روز قبل از رسیدن روز موعود، نماینده "ستمی ها" به خانه آن رفیق که جهت گرفتن سلاح می‌آید، از جام عمل سرباز می‌زند و می‌گوید جرئت و توانش را ندارد. رفیق ما که در جریان کار بوده، به تعویق افتادن و یاد عدم عملی شدن این اعدام انقلابی را ناجایی می‌شمرد و خود عامل پیاده کردن این طرح گردید که موقفانه صورت ده آن شد. (نیزک اولین چریک شهری ما - صفحه ۱۹ و ۲۰ سند - تأکیدات از ماست)

این نقل قول بلند بالای «ش. آهن گر» کاملاً غلط و پر از تقلب و جعل است. همان طوری که قبلاً بیان نمودیم تشکیل «کمیته نظامی» ابتدا توسط «اخگر» و «سازمان پیکار» به بحث گرفته شد و با مدغم شدن نماینده «ساما» کمیته سه نفری تشکیل گردید. نقش محوری برای ترتیب «کمیته نظامی» را «اخگر» و «سازمان پیکار» داشتند» نه «ساما». در آن زمان (آخر قوس ۱۳۵۸ خورشیدی) «محفل هرات» به «ساما» ادغام گردیده بود. نماینده پیکار یک نفر دیگر را که به نام غباری می‌شناخت با آن تماس می‌گیرد و موضوع جلسه «کمیته نظامی» را با او در میان می‌گذارد. اتفاقاً روزی نماینده سازمان پیکار به خانه غباری می‌رود که نیزک نیز آن جا است (صاحب خانه بچه عمه نیزک بود). صحبت‌ها روی کار مشترک بالا آمد نیزک و بچه عمه اش درخواست شرکت در جلسه را نمودند، نماینده سازمان پیکار از آن‌ها سند تشکیلاتی خواست، بچه عمه نیزک برنامه‌ای به نام «برنامه سازمان مردم» را برای نماینده سازمان پیکار داد و گفت این برنامه مربوط انجینیر عبدالحمید محتاط می‌باشد. بقیه را خودت خبر داری برنامه ما را به رفقاء کمیته بده و موضوع را تشریح کن اگر لازم می‌دانستند ما هم با این کمیته هم کاری می‌کنیم. (در این زمان نیزک عضویت «سازمان مردم» را دارا بود)

نماینده سازمان پیکار در جلسه بعدی برنامه را به جلسه ارائه نمود و پیرامون «سازمان مردم» که مربوط به انجینیر عبدالحمید محتاط بود این طور گزارش داد:

طبق شناختی که من از ایشان دارم، آن‌ها مدتی با شعله جاوید هم کار بودند و بعدها به نام "غباری" معروف گردیدند. من تا فعلاً آن‌ها را به همین نام می‌شناختم. دیروز که برنامه را برایم دادند و پرسان نمودم که مربوط کدام تشکیل است گفتند که مربوط انجینیر محتاط می‌باشد. بعد از این که "خلقی" ها پرچمی را از قدرت کنار زدند، یک تن از افراد این سازمان به نام داکتر عبدالهادی بختیاری را بازداشت و اعدام نمودند، بعد از اعدام بختیاری بلادرنگ بچه عمه نیزک که در کابل معلم بود وظیفه را رها نموده و مخفی می‌گردد و فعلاً هم مخفی زندگی می‌کند. نماینده

- قسمت هفتم:

«ش. آهن گر» قسمت هفتم سندش را این طور شروع می‌کند:

A - چریک‌های شهری حق پرست افغانستان:

در مرحله پیشین تذکر رفت که گام نخست عملی شرکت در جنگ آزادبخش، تشکیل کمیته نظامی در شهرهای بود که به خاطر نقش آغازگرانه اش، قدری بیشتر بازش می‌کنیم. چگونگی شکل گیری اش بدین منوال است که رفقاء ما طبق اصل تحکیم پیوند، به جانب مردان عمل انقلابی، عناصر مطمئن، حتی از گروپ‌های دیگر، نیز دست وحدت پیش می‌کرند و چکیده اندوخته تئوریک مبارزاتی مان را از تحلیل گذشته، حال و آینده، به عنوان "برگ سبز تحفه درویش" هدیه قدم و شان می‌ساختند، تا باشد که صاحب نظران برآن نظر افکنند و دستاورد احیاناً خوب ما را سره کرده و اضافات را قیچی کنند. در همین روال بود که با جند دوست منسوب به سازمان "اخگر" و افرادی هم مسما به "ستمی ها"، تشکیل این کمیته به حیث دریجه ورود به وحدت سرا یاری نیزک بود و گشودن آن در طرح عملیات چریکی شهری سراغ گردید. اولین جلسه آن که تدارک محل برگزاریش به جناح موسوم به ستمی ها سیرده شده بود، آن را در منزل یکی از اقوام خویش برگزار می‌دارند، که این شخص در زمینه کار سیاسی در ارتباط با بخش ما است. وقتی در حلقة ای کارش می‌خواهد گزارش این امر را ارائه کند، قبل از او، مسئولش که تصویر نمی‌کند که هم پیمانان ما جلسه "مخفي نظامي" را جائی بگذارند که در ارتباط کارشان نیست، گزارش کمیته نظامی را به او می‌دهد و او محل آن را خانه خویش می‌گوید و از محتواش نیز، حتی از جزئیات، اطلاع می‌دهد. چه جلسه در حضورش دایر شده بود، هرچند مهمان دار بود، ولی دیگران این حق را برایش قایل شدند تا در جلسات شرکت کند.

نماینده بخش ما در کمیته نظامی که از ارتباط کاری این شخص گزارش ندارد، اما او را بر حسب روابط قومی می‌شناخت، او را به عنوان روش‌نگری علاقه مند و خوب می‌شمند.

در همین جلسه از تمام اعضای جنایت پیشۀ حزب خلق، رئیسه سازمان زنان، بنابر تحلیل جو موجود، مضرترين تشخیص شده (این زن شرور و فاسد، تعدادی از زنان و دختران معصوم را به فساد اخلاقی با حزبیانش مجبور می‌کرد و نفرت مردم را برانگیخته بود)، انعکاس وسیع اعدامش نیز پیش بینی شده بود؛ لذا طرح اعدام انقلابیش، که خواست مردم بود، ریخته شد. انجام این اعدام انقلابی را "ستمی ها"، که ادعای داشتن چریک ورزیده می‌کردند، به عهده گرفتند. نماینده "اخگری ها" نیز مسئولیت تهیه نمودن سلاح را متقبل گردید. بعد از تهیه سلاح

چهار نفر به نمایندگی چهار سازمان پیدا ننمود. در «کمیته نظامی» هیچ ستمی وجود نداشت و هم چنین در «کمیته نظامی» هیچ یک از نماینده‌گان مسئولیت مسلح نمودن گروپ دیگر را به عهده نگرفت. زیرا صحبت گردید که هر گروه مکلف است تا به تهیه سلاح اقدام نماید، که در جلسه پذیرفته شد.

ش. آهن گر برای این که خود را «بنز بهادر مشهور» معرفی کند آشکارا به دروغ متوصل می‌شود. او می‌نویسد:

و اما دو روز قبل از رسیدن روز موعود، نماینده «ستمی ها» به خانه آن رفیق که جهت گرفتن سلاح می‌آید، از انجام عمل سرباز می‌زند و می‌گوید جرئت و توانش را ندارد. رفیق ما که در جریان کار بوده، به تعویق افتادن و یاد عدم عملی شدن این اعدام انقلابی را ناجایز می‌شمرد و خود عامل بیاده کردن این طرح گردید که موقفانه صورت ده آن شد.

طوری که گفتیم هیچ کس از مسئولیتی که به دوشش گذاشته شده بود تا زمان دست گیری نماینده «سازمان پیکار» شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکرد و نگفت که «جرئت و توانش را ندارد» فقط کسی که از این مسئولیت در حوت ۱۳۵۸ خورشیدی شانه خالی نمود و عملأ در آن زمان اثبات نمود که «جرئت و توانش را ندارد» و «کمیته نظامی» را فروپاشاند نماینده «ساما» بود که دنبال کارش رفت و «خ. ج.» را به حال خودش گذاشت.

از این که «ش. آهن گر» می‌نویسد که:

«نیزک اولین چریک شهری ما»، نمی‌دانم می‌خواهد چه چیزی را به اثبات برساند. در حالی که ما و حتی بسیاری از رفقاء تشکیلاتی نیزک که همین حالا زنده اند به خوبی می‌دانیم که نیزک اولین چریک شهری «سازمان مردم» و «کمیته نظامی» است، نه «اولین چریک شهری» آهن گر و شرکاء. چرا «ش. آهن گر» در مورد کشته شدن نیزک چیزی نمی‌گوید که چرا و در کجا کشته شد؟

«ش. آهن گر» قسمت هفتم بحث را این‌طور به پایان می‌رساند:

«انعکاس همه جاگیر سیاسی اش تا آنجا بود که تا مدت بیش از یک ماه صحبت و قصه این عمل شگفت انگیز (از نظر مردم) نقل محفل های مردم گشته بود. یازتاب سیاسی اش از محدوده منطقه به آن سوی مرز نیز فرا رسید تا جائی که سازمان‌های متعدد، هریک مدعی انجام این عمل بودند و به آن افتخار و مبارحت می‌کردند. که رفقا طی اعلامیه «چریک‌های شهری حق پرست افغانستان» باقی‌بودند. که رفقا طی اعلامیه «چریک‌های شهری حق پرست افغانستان» باقی‌بودند. تثبت هویت گردند و بدینگونه برادعای دیگران خط بطلان کشیدند. چندی بعد که جبهه شرق سرک مستقر می‌شود، گروپی از رفقاء (شهید آخندزاده و رفیق شهید حاجی غلام نبی و رفقاء دیگر) ادامه کار چریک شهری را به عهده می‌گیرند و عملیات موثر چریکی در شهرهای انجام می‌دهند. بعدها که کار روستا آن‌ها را در خود می‌پیچد و بخش شهر نیز به آن نمی‌رسد، لذا این بخش کار به رکود مواجه می‌شود؛ ولی تاثیرات شگرفش باقی است.

سازمان پیکار که نیزک را دقیق می‌شناخت توضیحاتی داد. «نیزک» در آن زمان به نام خودش یعنی داکتر^۱ ایاد می‌گردید. دو نفر دیگر جلسه این را پذیرفتند که یک نفر از ایشان در جلسه بعدی شرکت نماید. در آن جلسه فیصله شد که باید هفته دو جلسه گرفته شود یکی سه نفری یعنی نماینده‌گان «اخگر»، «ساما» و «پیکار» و جلسه دومی چهار نفری. در جلسه فیصله گردید که باید کوشش گردد تا اولین عملیات نظامی توسط این گروه (سازمان مردم) که مورد اعتماد نیست صورت گیرد. جلسه چهار نفری هم‌زمان با اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم «شوری» یعنی در برج جدی صورت گرفت.

بعد از سپری شدن دو جلسه مسئله اعدام انقلابی ۴ نفر خاین (عفیفه عفیف، سیفی سرمهعلم لیسه جامی، خواجه جلیل و امین کیوان) مطرح شد و در جلسه فیصله گردید که «سازمان پیکار» و «سازمان مردم» باهم هم کاری نمایند و «اخگر» و «ساما» باهم. در اخیر جدی ۱۳۵۸ خورشیدی اولین اعدام انقلابی توسط دو سازمان («سازمان مردم» و «سازمان پیکار») صورت گرفت. شخصی که این عمل را انجام داد جز نیزک کسی نبود و سه نفر برای محافظت و خلع سلاح موظف بودند. اعدام انقلابی دوم در اواسط دلو ۱۳۵۸ خورشیدی باز هم توسط این دو سازمان (پیکار و سازمان مردم) صورت گرفت که عمل توسط فرد منسوب به «سازمان پیکار» صورت گرفت و سه نفر برای محافظت و خلع سلاح فرد مذکور آماده بودند. در این عملیات جای نیزک پسر عمه‌اش شرکت نمود. حینی که نماینده سازمان پیکار از پسر عمه نیزک سوال می‌کند که نیزک کجاست در جواب می‌گوید که به دهات نوار مرز رفته تا ایران برود. همین که نیزک به ایران می‌رسد با نشر اعلامیه «چریک‌های حق پرست افغانستان» مسئولیت اعدام را به عهده می‌گیرد و چند کاپی آن را به نماینده اش (پسر عمه‌اش) می‌فرستد. وقتی پسر عمه نیزک اعلامیه را به جلسه ارائه می‌کند، با مخالفت شدید نماینده اخگر روبرو می‌شود و دو نماینده دیگر حرف نماینده اخگر را می‌پذیرند، به پسر عمه نیزک گوشزد می‌گردد تا به نیزک اطلاع دهد که بعد از این بدون دستور کمیته، کاری انجام ندهد. در حوت ۱۳۵۸ خورشیدی نماینده «سازمان پیکار» دست گیر می‌گردد و بعد از آن کمیته فرومی‌پاشد و دو تن خاین دیگر که مسئولیت اعدام شان به دوش افراد مربوط به «ساما» و «اخگر» بود اعدام نمی‌گردند.

این که «ش. آهن گر» می‌گوید که:

«اولین جلسه آن که تدارک محل برگزاریش به جناح موسوم به ستمی ها سپرده شده بود، آن را در منزل یکی از اقوام خویش برگزار می‌دارند...»

صحت ندارد، زیرا از اولین جلسه الی آخرین جلسه (تا زمان دست گیری نماینده «سازمان پیکار» و فروپاشی «کمیته نظامی») در خانه نماینده «اخگر» برگزار گردید و هیچ فردی حق شرکت در جلسه را به غیر از

خانه حاجی رفتم. بعد از دو روز مرا رباط سنگی فرستاد و از آن جا پیاده تا گلران نزد افراد "سازمان پیکار" خود را رساندم و از آن جا ایران رفتم. چند روز بعد در فلکه آب در مشهد "ش. آهن گر" را دیدم. از من پرسید چه وقت آمدی؟ جوابش را دادم و برایش گفتم که جبهه تماماً به خاد تسليیم شده اند، من دیگر نمی‌توانستم با آن‌ها هم کاری کنم. او به دفاع از جبهه برخاست. برایش گفتم که تو هم از آن‌ها دفاع می‌کنی. برایم گفت باهم در این مورد مفصل صحبت می‌کنیم. آن وقت فهمیدم که "تشکیلات جبهه" مستقیماً تحت رهبری "تشکیلات مشهد" و شخص "ش. آهن گر" حرکت می‌کند. از مشهد تهران رفتم. در منطقه توب خانه داخل یک خانه چندین اطاق از هراتی‌ها بود و هادی چینی فروش هم همان‌جا اطاق داشت، من به اطاق او رفت و آمد داشتم. روزی به اطاقش رفتم برایم گفت که از تهران به جای دیگر برو، زیرا سامایی‌ها پشت تو می‌گردند. بعد شیراز رفتم و همیش بین شیراز، تهران و مشهد رفت آمد نمودم تا این که جبهه فروپاشید.

همان‌طوری که بیان داشتیم که «ش. آهن گر» هم به جعل تاریخ مهارت دارد و هم به وارونه جلوه دادن حقایق. همان‌طوری که روزی از «سازمان مارکسیست - لینینیست افغانستان» دفاع می‌کرد و حقایق را در مورد تاریخ چه سازمانش وارونه جلوه می‌داد و به جعل تاریخ می‌پرداخت. امروز با بیرون نمودن سند «محفل هرات وارد جنگ مسلحانه می‌شود» دست به جعل کاری دیگری زده است.

برای این که ذهن خواننده در مورد تقلب کاری و جعل تاریخی «ش. آهن گر» روش‌تر گردد گوهه‌ای از جعل تاریخی گذشتہ «سازمان مارکسیست - لینینیست افغانستان» را بازگو می‌کنیم. در شماره اول عقاب «سازمان مارکسیست - لینینیست افغانستان» را چنین معرفی می‌نماید:

«سازمان مارکسیست - لینینیست افغانستان (MLOA) در جریان جنگ مقاومت خلق ما علیه تجاوز شوروی در سال ۱۳۵۸ شمسی به دست جمعی از فرزندان پاکباز و نامدار خلق افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت. یکی از شرایط تدارک و ایجاد سازمان پذیرش مارکسیسم- لینینیسم- اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیک آن بود. این بدان معنا است که سازمان را مارکسیست - لینینیست های معتقد به اندیشه مائو با پیش شرط ها و بنیاد های ضروری ایدئولوژیک مارکسیستی بنيان گذاشتند. اعضاء و ادامه دهندگان راستین آن تا هم اکنون به همان باور و اعتقاد مبارزه می‌کنند. این سازمان به منظور تثبیت نقش پیشاپنهنگی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک از همان آوان پیدایش خود وارد عرصه جنگ مسلحانه آزادیبخش خلق گردیده و مناسب با الزامات جنگ آزادیبخش در عرصه های متفاوت ملی و دموکراتیک برآمد لازم کرده است.» (شماره اول عقاب - اسد ۱۳۹۰ خورشیدی)

وقتی که شماره اول "عقاب" به دست ما رسید ما تصمیم گرفتیم تا یک مبارزه اصولی و سازنده را علیه منحرفینی که می‌خواهند با جعل تاریخی گذشتہ تسليیم طلبانه لیبرالیستی و اسلام‌بازی‌های

آن چه بیشتر در این بخش از گزارش مطرح است، تأسیس و عملکرد جبهه مستقل رفقا است درهرات (جبهه انجینران) ... (صفحه ۲۱ سند) اعدام انقلابی جنایت کاران که توسط «کمیته نظامی» متشكل از چهار گروپ صورت گرفت بعد از رفتن نیزک در اوخر دلو ۱۳۵۸ خورشیدی به آن سوی مرز «بازتاب سیاسی» یافت. اعلامیه «چریک‌های حق پرست افغانستان» توسط نیزک که عضو «سازمان مردم» است به رشته تحریر در آمد و منتشر گردید. ما در مورد «جبهه مستقل» قبلاً صحبت نمودیم و واضحاً بیان داشتیم که در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان هیج جبهه جنگی مستقل از هیچ گروه و سازمانی در هرات وجود نداشت.

اینک می‌بینیم که ادامه «جنگ چریکی شهری» «ساما» چه گونه است؟ گروپ چریک‌های شهری «ساما» را از زبان «ج. ن.» که شاهد زنده است بیان می‌داریم. او می‌گوید که:

«خ. ر.، "ز. د." براذر "خ. د. م."، من، ده نفر به صفت چریک‌های شهری تعیین گردیدیم. برای ما کارت‌های از طریق "خاد" دادند که مشخصات ما روی آن درج بود. زمانی که سوال مطرح شد که چرا کارت‌ها از "خاد" گرفته شده، جواب این بود که ما استفاده تاکتیکی برای پیش برد اهداف خود نموده ایم. روزی در جبهه نشسته بودیم که گلوله‌های توب از روی سر ما گذشت و به کبوترخانه اصابت نمود، من فکر کردم که دولت می‌خواهد منطقه ما را هدف قوار دهد. این موضوع را وقتی در میان گذاشتیم خنده کنان برایم گفتند:

«برای ما کاری ندارند، منطقه غفار گل را می‌زنند.»

به دل خود گفتم که زیرکاسه نیم کاسه است. چند روز بعد دیدم تانک‌ها در منطقه مارفت‌آمد می‌کند و برای ما کاری ندارد، بعداً عملیات مشترک بالای "جمعیت اسلامی" صورت گرفت. روزی برای ما (گروپ ده نفری چریک‌های شهری) وظیفه در شهر داده شد، ما را به خانه یکی از اعضای برگسته "ساما" واقع جاده بهزاد آورند. «خ. ر.» برای ما گفت که آماده باشید جای مهمی می‌رویم، با وی به راه افتادیم زمانی متوجه شدم که دروازه خاد است. ما را داخل بردنده، حینی که داخل شدم گریه گرفت. در داخل "خاد" رئیس "خاد" و یکی دو نفر از جنرالان روس از ما پذیرایی کردند و بعداً به سخنرانی پرداختند. آن گاه متوجه شدم که "خاد" برای ما تعیین وظیفه می‌نماید نه تشکیلات "ساما". رفتمن دست‌شویی، وقتی از دست‌شویی بیرون شدم به کارگری که آن جا کار می‌کرد برخوردم، او مرا شناخت و برایم گفت تو چه می‌گفتی و حالا این جا چه می‌کنی. تو نمی‌فهمی که این‌ها مردم ما را می‌کشنند، آمدی تا با این‌ها هم کاری کنید. مرا سخت گریان گرفت. از "خاد" برآمدیم، پس به خانه جاده بهزاد رسیدیم. درین راه تصمیم گرفتم که همراه سلاح از نزد ایشان می‌روم. خانه که رسیدیم برای شان گفتم که یک مرتبه خانه می‌روم تا از خانه خبر بگیرم. فکر کنم که آن‌ها از وضعیتم فهمیدند که اگر بروم بر نمی‌گردم، اجازه ندادند، اصرار ورزیدم، برایم گفتند که بدون سلاح می‌توانی بروم. من سلاح‌ها را تحويل دادم و بیرون شدم مستقیماً

دلایل زیادی برای اثبات این گفته وجود دارد، دلایلی که جای هیچ شک و شبههای در مورد درستی آنها نمی‌تواند وجود داشته باشد.»
شماره ۲۶ شعله جاوید - دور سوم - برای معلومات بیشتر به این شماره مراجعه نمایید.

ش. آهن گر» در اسد ۱۳۹۰ خورشیدی ادعای "مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه" را داشت، اما به خوبی می‌بینیم که بعد از هشت سال دوباره به مشی اسلامیستی گذشته شان در سال‌های ۱۳۵۸ خورشیدی برگشته و از آن به دفاع برخاسته است. هیچ مارکسیست-لنینیست - مائوتسه دون اندیشه‌ای از «طرح مشی مستقل ملی که مشعل‌دارش اندیشه پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می‌داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادی‌بخش، در پوشش اسلامی و رادیکال» می‌کوشد پشتیبانی و حمایت نمی‌کند.

با این حال هیچ معلوم نیست که "ش. آهن گر" چه مسلک و اعتقادی دارد. او گاهی مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه است و گاهی از مشی‌یی دفاع می‌کند که می‌خواهد «اندیشه پرولتاریا را با برآمد دموکراتیک و با پوشش اسلامی که دین مردم» افغانستان است مدغم نماید. شاید بنا به اصطلاح معروفی که در زمان شاه در ایران به "سازمان مجاهدین خلق ایران" اطلاق گردید، یعنی "مارکسیست‌های اسلامی"، بتوان او را یک "مارکسیست اسلامی" خواند. منظور از مارکسیزم اسلامی ایدیولوژی التقاطی‌ای از مارکسیزم و اسلام است. چنین طرز تفکر التقاطی در "حزب مردم پاکستان" تحت رهبری ذوالفقار علی بوتو نیز وجود داشت. حزب مذکور در آن زمان شعار معروفی به صورت ذیل داشت: «دین ما اسلام، اقتصاد ما سوسیالیزم و سیاست ما دموکراسی است!»

- قسمت هشتم:

«ش. آهن گر» در قسمت هشتم صحبت‌ش ساختمان جبهه انجینران» را این‌گونه بیان می‌دارد:

«هسته اولیه پرسونل این جبهه در هرات، تعداد محدودی از رفقاء تنظیم شده به وسیله کار پیگیر وفعال رفای مسئول تشکیل شهرهای ایشان باشند، که شمارشان به ده نفر می‌رسید؛ و تعدادی هم هواخواه، ایشان را همراهی می‌کردند، و در آن زمان هنوز نام مشخصی نداشتند. تشکیل این هسته مصادف است با میزان (۱۳۵۸) ش. طی مدت زمانی، کمیت موجود کیفیت هائی را آفرید و نیروهای صدیقی را به دورش جمع کرد و بعد از این که یک سلسه روابط ملی ای را نصیب شد و متکای نسبتاً پایداری پیدا کرد، بنا به طرح رفقاء حوزه، خواست زیر نام "شورای جانبازان افغانستان" (شجا) برآمد کند. گفتگی است که گزارش اساس گذاری آن به مرکز سازمان ارائه گردید که ضمن تأیید، مجوز ادامه نشر اگان نشراتی آن را نیز به نام "حوت خونین" صادر کردند، که در یک قطعنامه سازمان درج است. (صفحه ۲۱ و ۲۲ سند)

ما بحث «شورای جانبازان افغانستان» و جعل کاری «ش. آهن گر» را در

پرآگماتیستی و هم چنین تسلیمی و تسلیم‌طلبی کنونی خویش در قبل اشغال گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا و رژیم پوشالی را ماست‌مالی نمایند به راه بیندازیم. ما در شماره بیست و ششم شعله جاوید دور سوم تحت عنوان "مکثی بر یک ادعای بی‌پایه در تاریخ افغانستان" به نقد این جعل تاریخی پرداختیم.

وقتی ادعا می‌شود که یکی از شرایط تدارک و ایجاد "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان"، پذیرش مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدیولوژیک آن بود و این "سازمان را مارکسیست-لنینیست-اندیشه‌های معتقد به اندیشه مائو با پیش شرط‌ها و بنیادهای ضروری ایدیولوژیک مارکسیستی بنیان گذاشتند، حداقل باید یک اعلامیه مختصر یک صفحه بی‌مبني بر باور "سازمان" مذکور به مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون وجود می‌داشت که در زمان به اصطلاح تأسیس آن سازمان تصویب و نشر شده باشد. وقتی نه برنامه و آئین نامه مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه وجود داشته باشد و نه حتی یک اعلامیه یک صفحه بی‌که پذیرش مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون را به صورت مستند نشان دهد، روش است که به هیچ وجهی نمی‌توان از پیش‌شرط‌ها و بنیادهای ضروری ایدیولوژیک مارکسیستی به خاطر بنیان گذاری یک سازمان کمونیستی حرفی به میان آورد.

واقعیت از چه قرار است؟ آیا سازمانی به نام "سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان" وجود دارد یا نه؟

واقعیت ازین قرار است که از سال ۱۳۵۸، یعنی سالی که ادعا می‌شود "سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان" بنیان گذاری شده است، تا حدود سال ۱۳۷۰ هیچ نشانه‌ای مبنی بر موجودیت این سازمان وجود ندارد. اما تقریباً از دو دهه به این طرف در حد یک نام صرف در پای قطع‌نامه‌های کنفرانس‌های بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست وجود داشته است و پس از ماه اسد سال جاری علاوه از این نام، در حد انتشار یک شماره از جریده "عقاب" نیز موجود است. پس موجودیت و نام و نشان "درخشانی" است و سزاوار آن هست که مورد ارزیابی و بررسی قرار بگیرد!!

همان‌طوری که قبلاً گفتیم در سال ۱۳۵۸ دو سازمان چپ ضد سوسیال امپریالیست‌های شوروی در افغانستان اعلام موجودیت کردند: یکی "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" در اوایل آن سال و دیگری "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در اوخر آن سال. آن‌چه که دست اندرکاران اصلی علم کننده نام "سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان" در مورد به اصطلاح بنیان گذاری "سازمان" شان در سال ۱۳۵۸ مدعی آن هستند، در حقیقت امر بنیان گذاری "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" بوده است و نه بنیان گذاری یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه با پیش شرط‌ها و بنیادهای ضروری و روشن ایدیولوژیک مارکسیستی بنام "سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان".

می شود، دست گیری سیدآقا در بحث فوق الذکر «ش. آهن گر» نیز مورد تایید قرار گرفته است. جریان این بازداشت را بهتر است از زبان یک شاهد زنده «م» که در آن زمان عضو فعال «ساما» بوده است بشنویم.

«م.» جریان بازداشت سیدآقا را از زبان شخص سیدآقا این طور بیان می دارد:

بعد از این که جبهه علناً تسلیم شد و تانک های دولتی هر سو پرسه می زد در یک خانه انجینیر «اتم» تفنگ را به سمت سیدآقا گرفت و گفت که چه گپ است. سیدآقا برایش گفت بازی بچه گانه نیست تفنگ را کنار بکش قصه را بشنو. من خواهان آمدن به جبهه و جنگ با اشغال گران شدم، «رهبری مشهد» گروپ متعلق به من را از طریق جمعیت العلماء مسلح نمود، از ایران به پایگاه شرشری و کاکری آمدیم، همین که از منطقه عبور نمودیم متوجه شدیم که به کمین افتادیم و از چهار سمت محاصره هستیم. افراد سلاح شان را گذاشتند. تمامی ما دست گیر شدیم. بعد از دست گیری فقط من و چهار نفر را انتخاب نمودند و بقیه را رها ساختند. تا خاد رسیدیم دو نفر دیگر را نیز آزاد نمودند و سه نفر ما را به خاد آوردند. تمام اسناد و مهر جمعیت العلماء نزد من بود. دو روز بعد سروکله یک جوان پیدا شد که او را نمی شناختم. او خود را برایم معرفی نمود و گفت که «صدیق هری» است و یک تن از اعضای «ساما» است. بعد از صحبت های زیاد او مرا قانع ساخت که روابط ما تاکتیکی است. برایم گفت که تو هم به خاد تعهد بسپار که همراه شان نمی جنگید. بعد از آزاد شدن طبق دستور سازمان کار مان را پیش می بریم. من قبول نمودم، او مرا از خاد به جبهه آورد. همین که جبهه رسیدم دیدم تشکیلات جبهه درست است و فکر نمودم که رفقاء رهبری کار شان را دقیق پیش می برند. من همه کار را از طریق «رهبری مشهد» پیش برده ام، تمام روابط ما از طریق مشهد و «نعمیم ازهر» رهبری می گردید. قضیه تماماً همین است»

طبق گفته این شاهد زنده معلوم می شود که «رهبری مشهد» در یک روابط تنگانگ با «صدیق هری» آگاهانه مسیر حرکت سیدآقا را به خاد داده اند تا آن که در جبهه کدام درد سری را برای شان ایجاد ننماید و طبق برنامه «رهبری مشهد» حرکت کند. این که «ش. آهن گر» می نویسد که «ما از این سازش کاری ها بی خبر بودیم» دقیقاً دروغ می گوید. در حالی که او از جبهه و تشکیلات منظم و منضبط جبهه تعریف و ستایش می کند و کار فعالیت شان را تائید می نماید چه گونه می تواند از تسلیمی و تسلیم طلبی های جبهه «بی خبر» باشد. او تشکیلات جبهه انجینیران را این طور معرفی می کند:

«ساخت تشکیلاتی جبهه در این لحظه چنین بود :

- ۱ - شورای رهبری جبهه
- ۲ - قوماندانی نظامی جبهه
- ۳ - کمیته فرهنگی
- ۴ - کمیته مالی
- ۵ - شعبه صحي

قسمت های قبل به صورت مفصل مورد بررسی و تحلیل قرار داده ایم، نیازی به بحث مفصل دوباره را ندارد. اما در مورد «هسته اولیه» که «به وسیله کار پیگیر فعال رفقاء تشکیل شهر هرات» تنظیم گردیده بود، باید گفت که تشکیل این گروش ده نفری نه در میزان ۱۳۵۸ خورشیدی، بل که در سال ۱۳۵۹ خورشیدی است که توسط تشکیلات سیاسی جبهه تنظیم گردیده و بنام چریک های شهری معروف می گردند که زیر نام «شورای جان بازان» فعالیت می کنند. وظیفه این چریک ها ترور شخصیت های از «جمعیت اسلامی» و بعضی «خلقی هاست». شرح حال این گروپ ده نفری را در قسمت هفتم بیان نمودیم نیاز به بحث دوباره در اینجا نیست.

اینک بحث دیگر «ش. آهن گر» را مروع می نمائیم:

«شورای جان بازان» بعد از دستگیری یکی از اعضای مسئول وفعال نظامی آن، که بعد از بازگشت از سفر ایران در مسیر راه به دست دولت افتاد، در ساحة نظامی دچار سرگشته گی شد و بدون رهبری پذیرفته شده نظامی ماند. بعد از مدتی شخص موصوف (سیدآغا) روی بعضی سازش کاری های سری (که ما از آن بیخبر بودیم) رها شد و واپس بر مقامش تکیه زد.

در این زمان و در این منطقه، یکی از قوماندان های تنظیم «حرکت انقلاب» و قوماندان تنظیم «جمعیت اسلامی»، که از مدت ها قبل اختلافات شخصی لوپین مابانه داشتند، با تکیه زدن بر موضوع قدرت تفنگ شان و تشدید تصادم منافع حزبی شان توسط اخوانی ها، باهم برخورد هائی به سطح جنگ رویارویی می کردند. این هردو گروه، بر رفقاء ما فشار می آوردند که باید به نفع یکی موضع گیری کنند، ولی رفقاء ما علی رغم تهدید و فشار، به چنین کاری تن نمی دادند.

رهائی «سیدآغا» از زندان و سازشکاری او و تعهدش به وفاداری با جناح «حرکت ...»، به توصیه دولت، این پرسه را تسریع نمود و رفقاء جان بازان ما را در مسیری کشید که هرگز تصورش نمی رفت. (صفحه ۲۶ سند - تأکیدات از ماست)

در اینجا «ش. آهن گر» به خوبی مهر تائید بر گفته ما زده که مؤجد «شورای جان بازان» معلم سیدآقا است نه «ساما» و یا «محفل هرات» همان طوری که بیان داشتیم معلم سیدآقا قبل از این که به «ساما» به پیوندد در سال ۱۳۵۹ خورشیدی «شورای جان بازان» را با روحیه ضد اشغال و ضد رژیم دست نشانده بنیان گذاری نمود و بعد به ایران رفت. در طیبات با بعضی از منسوبین جریان دموکراتیک نوین تماس می گیرد و خواهان هم کاری زیر نام «شورای جان بازان» می گردد که جواب رد می شنود. (شاهدان زنده اند) همین که مشهد می رسد «ش. آهن گر» او را به دام می اندازد و سیدآقا همراه با تشکیل «شورای جان بازان» به «ساما» می پیوندد. او هنوز کاملاً روحیه ضد اشغال و رژیم دست نشانده را با خود حمل می کند. بعد از چندی «ش. آهن گر» معلم سیدآقا و گروپش را از طریق جمعیت العلمای مولوی محمد نبی مسلح می نماید و به هرا ت می فرستد. همین که از مرز می گذرد به کمین می افتد و دست گیر

سهم فعال گرفتند. به همین علت بود که شاه شجاع سوم (حامدکرzi) با افتخار از حضور تمامی نیروهای سیاسی جامعه، از جمله این تسلیم‌شده‌های سابق منسوب به «شعله‌یی»‌ها، نیز یاد نمود و رژیمش را رژیمی دارای پایه‌های وسیع اجتماعی خواند.

خیزیدن در زیر بیرق این وضعیت اسفبار بود که تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان روز به روز به اصطلاح پایه‌های توده‌یی خود را از دست دادند و پیوسته کاهش یافتند.

آن‌ها درین مرحله نیز سعی کردند در فش استقلال «جريان» را کاملاً زیر خاک مدفون نگه دارند و در زیر بیرق جريان بیگانه «جهادی‌ها»، عليه طالبان به اصطلاح «مقاومت» کردند. و سپس زیر بیرق اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا نیز کم خدمت را بستند.

جای این که «ش. آهن‌گر» علت اصلی این همه تسلیمی و تسلیم طلبی‌های گذشته و کنونی را در وجود «مشی تدوین شده اسلام‌سیتی» - تازه اندیشی خود و شرکاء جستجو نماید، بر عکس آن را در وجود اشخاص منفرد بررسی می‌نماید.

چرا «ش. آهن‌گر» نمی‌خواهد با موضوع گیری صریح و روشن از تسلیمی و تسلیم‌طلبی گذشته و حال به انتقاد بپردازد؟ دلیلش واضح و روشن است و آن اینست که با این کار عميق و گسترش این روند اسارت‌بار بیشتر روشن می‌گردد و چنین موضوع گیری دامن خودش را نیز خواهد گرفت. اما او این مطلب را درک نکرده که با انتقاد صریح به مسئله تسلیمی و تسلیم‌طلبی و با بیان حقایق می‌تواند دامن خود را از آلودگی پاک نماید و مسیر درست و اصولی را برگزیند. تا زمانی که «ش. آهن‌گر» فردی از خود راضی بوده و به مسایل بخورد لیبرال منشانه نماید هرگز نمی‌تواند خود را از چنگال تسلیمی و تسلیم‌طلبی برهاند.

به بحث دیگر «ش. آهن‌گر» توجه نمایید:

«اواسط سال ۱۳۵۹ (ش) گروپ سی نفری از رفقای ما که از خارج از کشور (درنتیجه کار رفقا در ایران) آماده شده و در «جبهه نیمروز» تدارک تسلیحاتی می‌بینند، با سی نفر متعددین خود، بعد از یک راه پیمایی پیاده طولانی (از نیمروز تا هرات و از بین کوه ها و دره ها) که در جبهات سر راه نیز تاثیرات شگرف گذاشتند، و برخوردی شدید با دولت، که در راه شان کمین گرفته و با تانک و توپ و چندین فروند هلیکوپتر و طیارات مگ بررسان ریخت، با تحمل تلفاتی سنگین (۲۱ نفر شهید) مسافه ای مرز نیمروز و پاکستان تا هرات را پیاده طی می‌کنند و به گروپ رفقا در شرق هرات می‌پیوندند.

به زودی با آمدن گروپ تازه دم رفقا، جبهه، به عنوان یک جبهه مستقل، زیر پوشش «جمعیت علمای»، که با اثرگذاری رفقای ما در دفترش، مورد حمایت دفتر حوزه غرب «حرکت ...» قرار گرفت؛ درجهت جلب و جذب روشنفکر به صفوں جنگ آزادیخواش و راه گشای عمل انقلابی مردم، جانی دویاره یافت و نام «جبهه انجینریان» گرفت. این جبهه نویا طی

۱- شورای رهبری مركب از پنج رفيق- مسئول سیاسی جبهه، مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاون اول قوماندان عمومی و مسئول فرهنگی - بوده است.»

کدام عقل سليم می‌پذيرد که با چنین تشكيلاتی «رهبری» از تسلیم‌شدن جبهه بی خبر بماند. «ش. آهن‌گر» از عمل کرد «شورای جان بازان» و «چریک‌های شهری» ستایش می‌کند، و تشکیلات جبهه را توصیف می‌کند، اما از عمل کرد تسلیم‌طلبانه شان بی خبر است! برای روشن فکران و تمامی نیروهای انقلابی هرات به مثل آفتاب روشن است که «رهبری مشهد» مسئول تمامی تسلیمی و تسلیم‌طلبی در هرات است، نه اشخاص منفرد.

شاید «ش. آهن‌گر» از تسلیمی رفقایش به «شورای نظار» و جبهه عوض نمودن شان به طرف دوستم و مرگ ۳۲ تن، به شمول نیزک، از رفقایش در طیاره اظهار بی خبری نماید؟

به احتمال «قوی» که از تسلیمی و تسلیم‌طلبی خود و رفقایش به اشغال‌گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا نیز بی خبر باشد؟ و شاید از راجستريشن حزب شان در وزارت عدلیه رژیم پوشالی نیز اظهار بی خبری نماید؟ و از همه مهم‌تر از نوشتن کتاب تسلیم طلبانه «افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی» نیز اظهار بی خبری نماید؟

«ش. آهن‌گر» و شرکاء نه تنها در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم «شوروی» تن به تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی دادند، بل که بعد از پیروزی احزاب جهادی مانند «سازمان رهایی افغانستان» تسلیم‌طلبی طبقاتی را پیشه نمودند و پس از تسلیم‌دهی مسالمت‌آمیز قدرت توسط بقایای رژیم مزدور نجیب به دارودسته‌های جهادی، و آغاز جنگ‌های خان‌ومان سوز داخلی میان آن‌ها و مليشه‌های تازه پیوسته به آن‌ها، تسلیم‌طلبان به بخشی از آن‌ها و جنگ‌های شان مبدل گردیدند، سلاح‌ها و مهمات و افری به احزاب جهادی تسلیم دادند و با تسلیم‌شدن گاهی به این و گاهی به آن، خدمات و تلفات سنگینی را متحمل گردیدند. مرگ ۳۲ تن به شمول نیزک در تنگی تاشقرغان نمونه باز این تسلیمی و تسلیم‌طلبی است و تا کنون بدون هیچ شرم و عاری از این کشته شدگان تجلیل می‌نمایند.

زمانی که سروکله طالبان پیدا شد باز هم آن‌ها بخشی ازین جنگ در طرف جهادی‌ها - مليشه‌ها بودند و به بازی میان نیروهای ارتجاعی ادامه دادند. پس از حداده ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در امریکا و راه افتادن جنگ تجاوز‌کارانه سپاهیان اشغال‌گر امریکایی و متعددین شان، به بخشی از قوای پیاده اشغال‌گران تبدیل گردیده و نقش قوای پیاده اشغال‌گران کشور توسط آن‌ها را بر عهده گرفتند. در شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست نیز سهم فعال گرفتند. با خزیندن در درون رژیم دست‌نشانده چوکی‌های تا سطح وزارت، وکالت و ولایت از آن خود ساختند و به این طریق در خدمت اشغال‌گران امپریالیست در آمدند. آن‌ها به این کار بسنده نکردند، بل که در کمپ‌های انتخاباتی ریاست جمهوری، پارلمانی، شوراهای ولایتی و لویه جرگه‌های فرمایشی

قسمت نهم :

قسمت نهم بحث «ش. آهن گر» مربوط به ساخت ارتباطی جبهه است:

«جهه در شکل اولیه اش اصولاً در رابطه ارگانیک با تشکیل هرات بمثابه پشتگاه معتبر و در دسترس جبهه و بخشی از کارآن تشکیل بوده است که فراورده های سیاسی - نظامی و حتی تشكیلاتی خوبی دارد. ولی با شاخه بندی های بعدی در تشكیلات مرکز در کابل، که ناشی از عدم هرکزیت واحد تشكیلاتی می شد، این رابطه ارگانیک به روابطی گونه گونه و مجزا از هم بدل شد. پلورالیسم تشكیلاتی سخت دامنگیرش شد و جبهه را از مرکزیت واحد به دور کشید. (دکتر صدیق که هیچگاهی ربطی به محفل و تشكیلات هرات نداشته و یک جاسوس حرفه ای بود) با استفاده از این جو به واحد کابل نفوذ کرد و از آن طریق به هرات رفت.

تشکیل شهرهات هم با نفوذ همین عنصر جاسوس راه یافته از چینل مرکز (کابل)، که خود را نماینده مرکزیت سازمان معرفی می کرد، دویارچه شد، و با تشديد نفوذ خائنین به جنبش مردم و مبارزه سخت، ولی کم ثمر، رفقاء سالم هرات با آن ها، که درین راه جان دادند، برای مدتی به انحصار خود فروختگان درآمد. داکتر صدیق سخت می کوشید از پیوند رفقا به رهبری حوزه غرب در ایران، جلو بگیرد؛ علیرغم این فتنه گری، رفقاء که تاب تحمل چنین وضعی را نداشتند، و از طرفی استبداد جواسیس آن ها را تحدید و به زائیده خویش بدل می نمود، راهی ایران شدند، که رهبری حوزه غرب در آن جا مستقر و یگانه امید شان مانده بود. با پاشیدن تشکیل واحد و اصولی شهرهات و عدم توان مرکز سازمان (کابل) در برقراری مجدد ارتباط، رابطه سازمانی تشکیل هم به انقطاع کشید. هر چند قسمت سالم جبهه تلاش هایی در زمینه نمود و در بحرانی ترین لحظات رفیقی را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بلکه درنتیجه اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست مشتی نادان و عقده ای، که خود را سازمانی می پنداشتند، مظلومانه کشته شد. فقط تشکیل حوزه غرب (رهبری آن مستقر در ایران)، با آن که تا مدت ها از این مسایل بی خبر گذاشته شده بود، با تلاش های پیگیرش روابطی با جبهه، ولواندک، توانست برقرار کند و درنهایت به کمکش بستابد.

جهه با نفوذ جواسیس، به دویخش سالم و اصولی، و ناسالم وغیر اصولی منقسم شد. قسمت سالم آن که از رابطه گیری به مرکز سازمان عقیم مانده بود، و از طرفی تشكیل ضربت دیده شهرهات را پشتگاهی برای خود نمی دانست، در رابطه مستقیم با رهبری حوزه غرب در ایران شد، تا از آن طریق حل مسئله کند. قسمت ناسالم جبهه همواره برفیصله های مندرآوردی خویش مهر مرکزیت سازمان، و گاهی به طور هنرمندانه ای دستخط رهبری حوزه غرب در خارج از کشور را می چسباند تا بر حریفان غلبه کند. رابطه دو قسمت جبهه به رابطه زیرکانه و سیاست مدارانه، به جای روابط تشكیلاتی، تبدیل شد.

آن قسمت از اکثریت جبهه که سالم شد، شامل رفقاء بود که

جندها عمل از قبل تنظیم شده، ضربات چشمگیری - که در آن زمان و در آن محل نظیرش کمتر سراغ می شد - بر روس ها و کوبائی ها و نوکران شان وارد ساخت و نام "جهه انجینران" سر زبان ها افتاد. (صفحه ۲۲ و ۲۳ سند - تاکیدات از ماست)

این بحث که جبهه «زیر پوشش "جمعیت العلماء"» یک «جهه مستقل» خوانده می شود کاملاً مسخره و خنده آور است. کدام عقل سليم می پذیرد که جبهه «زیر پوشش "جمعیت العلماء"» یک «جهه مستقل» باشد؟ چرا «ش. آهن گر» این جبهه را «مستقل» می نامد. دلیلش واضح است. زیرا «مشی تدوین شده آیزک» یک وجه مشترک کامل با جمعیت العلماء دارد و آن «شعار جمهوری اسلامی» است.

هرگاه آمدن «گروه سی نفری خارج از کشور» در اواسط سال ۱۳۵۹ خورشیدی به جبهه «در جهت جلب و جذب روش فکریه صفویه جنگ آزادی بخش و راه گشای عمل انقلابی مردم، جانی دوباره یافت» پس چرا این جبهه چند ماه بعد یعنی در اوایل سال ۱۳۶۰ خورشید دچار بحران گردید؟ یک چیز از بحث «ش. آهن گر» مشخص می گردد، زمانی که او قلم بردارد هیچ هدفی جز توصیف خود و وارونه جلوه دادن حقایق را ندارد. چنان چه می گوید که:

«این جبهه نوبای طی جندها عمل از قبل تنظیم شده، ضربات چشمگیری - که در آن زمان و در آن محل نظیرش کمتر سراغ می شد - بر روس ها و کوبائی ها و نوکران شان وارد ساخت و نام "جهه انجینران" سر زبان ها افتاد.»

در سال ۱۳۵۹ خورشیدی جبهه انجینران مصروف جنگ با جمعیت اسلامی بود نه روس ها و کوبائی ها. این یک حقیقت است که «ساما»ئی ها در جبهه «بنز بهادر مشهور» (کاکا فیض الدین) در غرب سرک در قریه جفتران ولسوالی انجیل ولایت هرات شجاعانه علیه روس ها و کوبائی ها جنگیدند نه در شرق سرک. بعد از این عملیات بود که «بنز بهادر مشهور» روابط دولتی پیدا نمود. و در حقیقت جبهه های پوششی «ساما»ئی ها در شرق و غرب سرک کاملاً در دام تسلیمی و تسلیم طلبی ملی قرار گرفت. چرا «ش. آهن گر» این همه حقایق را وارونه جلوه می دهد؟ علت آنست که او می خواهد تا تسلیمی و تسلیم طلبی خود و شرکاء (رهبری) را «جنگ آزادی بخش و عمل انقلابی» جا بزند. واقعاً بعد از همه این تسلیمی ها و تسلیم طلبی ها به کار برد کلماتی مانند «انقلابی» و «جنگ آزادی بخش» و قاخت تسلیم طلبانه می خواهد. به نظرم که انقلابیون کشور این استدلال را با نیشخند پاسخ می دهند و این صدا فقط برای گوینده اش خوش آیند است. این موضوع را قبل از هم روش ساختیم که «محفل» و یا «سازمانی» که یک سرش به جمعیت العلماء و سر دیگر به سوسیال امپرایلیزم اشغال گر «شوری» بند باشد، مبارزاتش نه انقلابی است و نه هم آزادی بخش. مبارزات انقلابی و جنگ های آزادی بخش به مشی انقلابی مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی نیاز مند است نه مشی اسلامیستی - رویزیونیستی که «اندیشه پرولتاریا را با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» ادغام نماید و شعار «جمهوری اسلامی» را سر لوحة کار مبارزاتی اش قرار دهد.

بعد از ساخت این تشکیلات گروههای دیگر منسوب به جریان دموکراتیک نوین که عضویت کدام سازمانی را ندارند به این جبهه می‌پیوندند. به طور مثال «ا. ح» از گلران و «ا. ب» از غرب سرک با گروپهای شان به سمت شرق سرک هرات به «ساما»^۱‌ها ملحق می‌شوند. جبهه انجینران در حقیقت نه بر محور وحدت ایدئولوژیک، بلکه بر محور وحدت سیاسی تشکیل گردیده بود. البته رهبری جبهه توسط تشکیلات فوق الذکر که از «رهبری مشهد»^۲ دستور می‌گرفت پیش برده می‌شد. «رهبری مشهد» و در رأس آن «ش. آهن گر» این جبهه را فقط در محور یک قتل‌گاه جمع نموده بود، از این قتل‌گاه فقط اشغال گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان سود برداشت، نه «رهبران»^۳ تسليم شده در مشهد.

جبهه انجینران واقعاً از شجاعت خوبی برخوردار بود، این جبهه دارای کادرهای نظامی خوبی بود و از خودگذشتگی شان بی‌نظیر بود. تمام گروپهای متعدد شده با روحیه ضد اشغال و ضد رژیم دست‌نشانده به این جبهه پیوستند. آن‌ها در ابتدا از نیات شوم تسلیم‌طلبانه «تشکیلات ساما» و رهبری نشسته در مشهد اطلاعی نداشتند و بعد از پیوستن به جبهه متاسفانه غیرآگاهانه در دام تسلیم‌طلبی افتادند، تعدادی از زمندگان سلحشور این جبهه در مبارزه به کام مرگ رفتند. ما فرآوردهای سیاسی - نظامی و حتی تشکیلاتی خوبی^۴ سراغ نداریم. اگر چنین دست‌آورده وجود می‌داشت «ش. آهن گر» با افتخار آن را بیان می‌نمود.

ما بارها بیان نمودیم که «ساما» بدون حل اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی و به طور میکانیکی تشکیل گردید. در تشکیل «ساما» چهار گروپ متعدد («تازه اندیشان») که «محفل هرات» و در رأس آن «نعمیم ازهرا» و «ش. آهن گر» قرار داشتند و بخشی از آن بودند، نقش موثری داشتند. بعد از کنگره اول «ساما» رهبری عملاً به دوش «تازه اندیشان» افتاد که مشی اسلامیستی - رویزیونیستی خوبی را به عنوان برآمد بیرونی زیر نام «اعلام مواضع ساما» به جنبش ارائه نمودند. از زمان پخش «اعلام مواضع ساما» این سازمان عملاً به سمت تسلیم‌طلبی و تسلیمی افتاد.

مبارزه سختی در درون «ساما» بین طرفداران برنامه «ساما» و طرفداران «اعلام مواضع ساما» («تازه اندیشان») به وقوع پیوست. زمانی که «اعلام مواضع ساما» منتشر می‌گردد، طرفداران برنامه «ساما» علیه «تازه اندیشان» به مبارزه سختی دست می‌زنند.

چنان‌چه «ش. آهن گر» بر این گفته ما مهر تائید می‌زند و می‌گوید که در تشکیلات مرکزی «عدم مرکزیت واحد تشکیلاتی» وجود داشت، اما او هیچ‌گاه نمی‌خواهد که «عدم مرکزیت واحد تشکیلاتی» را ناشی از خط ارتقای اسلامیستی - رویزیونیستی «تازه اندیشان» که توسط «محفل هرات» و در رأس آن «نعمیم ازهرا» و «ش. آهن گر» قرار داشت بررسی نماید، بلکه می‌خواهد در وجود اشخاص منفرد بررسی نماید. «ش. آهن گر» تمام تسلیمی و تسلیم‌طلبی را مربوط به «دکتر صدیق» به عنوان «یک جاسوس حرفه‌ای» می‌نگرد. «ش. آهن گر» می‌گوید که با نفوذ «دکتر

خد را وارد بالقوه و بالفعل شهداي ياك باز و صادق خويش مي دانست،
كه تعدادي از رفقاي مؤسس جبهه، رفقاي اعزامي از خارج كشور(ایران)
و تعدادي از رفقاء که از بخش مرکز كابل بدان بيوسيته بودند و چون
تنى واحد به دورهم حلقة زده بودند، تركيب اين قسمت رامي ساختند.
قسمت ناسالم جبهه شامل «سيدآغا» و روابط شبکوي او و قسمتى
از اقوام وي مي شدند. اين قسمت به رهبری جاسوس حرفه اي دشمن،
«دکتر صدیق»، خائنانه و دو رويانه بخشى از روابط ناپخته جبهه اي را با
خود به گمراهی کشاندند، که از همان آوان بامقاومت و رويازوئی ساخت
و پيگير رفقاي سالم جبهه مواجه شدند. جريان رابطه اين بخش گمراه
با دشمن، هيج ربطي به تشکیلات اصلی هرات و رفقاي جانباز جبهات
هرات ندارد و توسط همان جاسوس شناخته شده از كابل شكل گرفته
و انجام شده است.» (صفحات ۲۶-۲۵-۲۶- سند - تأکیدات از ماست)

طوری که بیان نمودیم رابطه گیری (تشکیل هرات) با جبهه بعد از تشکیل «ساما» است. این رهبری هم از طریق «خ. ر.» که خیلی با شیرآقا چونگر نزدیک است و هم از طریق ابوبکر کفتر(کبوتر) فروشن که هم رابطه با شیرآقا دارد و هم رابطه با «ش. آهن گر» برقرار می‌کند، و چند نفر از «ساما»^۵‌ها را روانه جبهه می‌نماید، این ارتباط گیری ابتدایی دقیقاً «در رابطه ارگانیک با تشکیل هرات» (رهبری مشهد) قرار دارد. زمانی که جبهه انجینران ساخته می‌شود، «ساما» تشکیلاتش را در درون جبهه به شکل زیر می‌سازد:

«ساخت تشکیلاتی جبهه در این لحظه چنین بود:

- ۱- شورای رهبری جبهه
- ۲- قوماندانی نظامی جبهه
- ۳- کمیته فرهنگی
- ۴- کمیته مالی
- ۵- شعبه صحی

۱- شورای رهبری مرکب از پنج رفیق - مسئول سیاسی جبهه، مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاون اول قوماندان عمومی و مسئول فرهنگی - بوده است.

۲- قوماندانی نظامی جبهه شامل اجزای زیر بود:

مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاونین قوماندان عمومی، که یکی از آن‌ها مسئول آموزش تئوری‌های نظامی بوده، و فرماندهان گروپ های نظامی.

۳- کمیته فرهنگی از مسئول فرهنگی و کادرهایی چند ترکیب گردیده بود. این کمیته ضمن تهیه اوراق و اعلامیه‌ها، مسئول تهیه و تدریس مواد آموزشی به اعضای جبهه و تشکیل حلقات سواد آموزی به مردم قریه‌های تحت پوشش کاری جبهه بود.» (قسمت هشتم - ساختمان جبهه - صفحه ۲۴ سند)

صادقی» به جبهه انجینران این جبهه عمالاً «دپارچه می‌شود» و این دو پارچه را به افراد سالم و ناسالم تقسیم می‌کند. «ش. آهن‌گر» تسلیمی با این عمق و پهنا را فقط مربوط «دکتر صدیق» و «علم سیدآقا» می‌داند. او تلاش دارد تا خود و شرکاء (رهبری مشهد) را از این تسلیمی و تسلیم طلبی برایت داده و خود را از تسلیم طلبی با این عمق و پهنا «بی‌خبر» وانمود سازد.

آقای «ش. آهن‌گر» این را به خوبی می‌داند که طرح مشی اسلامیستی شان با خواست و شعار جمهوری اسلامی «هیچ فرقی با خواست نیروهای ارتجاعی مذهبی در منطقه نداشته و ندارد. اما «تجاهل عارفانه» می‌نماید و خود را به نافهمی می‌زند.

بعد از کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی نیروهای ارتجاعی فیودالی زمینه مساعدی برای خواست نیروهای ارتجاعی - مذهبی شان را یافتند. آن‌ها به طور واضح و روشن خواست‌ها و شعارهای طبقاتی شان را برای برقراری جمهوری اسلامی با شعار انقلاب اسلامی مطرح کردند و به این ترتیب چهره ضد کمونیستی خویش را عربان نمودند. «محفل هرات» نیز به دنبال این خواست دوید و شعارهای ارتجاعی - مذهبی را مطرح نمود و بدین ترتیب آگاهانه و یا ناگاهانه در خدمت اهداف ضد کمونیستی ارتجاع فیودالی و امپریالیزم غرب قرار گرفت. این نصفی از مصیبت بود. این وقتی به مصیبت بزرگ تبدیل گردید که «محفل هرات» به طور خاص و «ساما» به طور عام با بیرون نمودن اعلام مواضع با مسلمان نمایی‌های صادقانه و یا کاذبانه نتوانست نیروهای تحت رهبری اش را حتی از وحشی‌گری‌های نیروهای ارتجاعی فیودالی نجات دهد، و عمالاً خود را در دام تسلیمی و تسلیم طلبی ملی انداخت.

تشکیل هرات و جبهه تحت رهبری اش در هرات در حقیقت یکی از چهار بخش تشکیل دهنده «تازه اندیشان» «ساما» می‌باشد. فعالیت این بخش گرچه به طور مشخص و علنی به نام «ساما» مسمی نگردید، اما با پیاده نمودن مشی اسلامیستی خویش به طور آشکار چهره ضد کمونیستی را به خود گرفته بود.

خواننده زمانی که به عمق این فاجعه توجه نماید به خوبی درک می‌کند که علت اصلی تسلیمی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی «ساما» ناشی از همین مشی انحرافی است که توسط «محفل هرات» ارائه شده و توسط چهار گروه متعدد (تازه اندیشان) تائید و در «برنامه ساما از آن بهره گرفته» شده، می‌باشد، نه گرایشات ناسالم اشخاص منفرد. در مورد جبهه انجینران و رابطه گرفتن آن با مرکز در سند چنین گفته شده است:

«در برخانی ترین لحظات رفیقی را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بلکه درنتیجه اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست مشتی نادان و عقده ای، که خود را سازمانی می‌پنداشتند، مظلومانه کشته شد. فقط تشکیل حوزه غرب (رهبری آن مستقر در ایران)، با آن که تا مدت‌ها از این مسایل بی خبر گذاشته شده بود، با تلاش‌های پیگیرش روابطی با جبهه، ولواندک، توانست برقرارکند و درنهایت به کمکش بستابد.» (صفحة ۲۵ سند - تأکیدات از هاست)

برای معرفی نمودن بهتر «قادصد حوزه» به «ح. ص.» یکی از اعضای کنونی یک بخش «ساما» و رفیق عزیز «ش. آهن‌گر» که قبلًا «ش. آهن‌گر»

صادقی» به جبهه انجینران این جبهه عمالاً «دپارچه می‌شود» و این دو پارچه را به افراد سالم و ناسالم تقسیم می‌کند. «ش. آهن‌گر» تسلیمی با این عمق و پهنا را فقط مربوط «دکتر صدیق» و «علم سیدآقا» می‌داند. او تلاش دارد تا خود و شرکاء (رهبری مشهد) را از این تسلیمی و تسلیم طلبی برایت داده و خود را از تسلیم طلبی با این عمق و پهنا «بی‌خبر» وانمود سازد.

«ش. آهن‌گر» با محدود نمودن تسلیمی و تسلیم طلبی به اشخاص منفرد یک هدف را دنبال می‌کند و آن این که «خود و رفقای مدبری [را] که تدوین کننده مشی ارتجاعی اسلامیستی - رویزیونیستی» اند برایت دهد. انقلابیون کشور به خوبی آگاهند که عمق و پهنا این تسلیمی و تسلیم طلبی مربوط به مشی ارتجاعی اسلامیستی - رویزیونیستی است که «توسط رفقای مدبر و کار کشته» «ش. آهن‌گر» تدوین گردید و به نام «آیزک» معروف گردید، می‌باشد، نه اشخاص منفرد. کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی» گویای این تسلیمی و تسلیم طلبی و ادامه مشی اسلامیستی «آیزک» است.

«ش. آهن‌گر» هرگز حاضر نیست که عمق این انحراف ایدیولوژیک - سیاسی را در مشی تدوین شده ارتجاعی اسلامیستی « محلی هرات» ببیند، به همین علت وانمود می‌سازد که بعضی « گرایشات ناسالم» قاطعیت سیاسی رهبری جبهه انجینران را در هرات از بین بوده و استحکام تشکیلاتی آن را برهم زده است. در حالی که نه «ساما» و نه «محفل هرات» هیچ‌گاه از قاطعیت سیاسی برخوردار نبوده و همیشه تلاش داشتند تا با استفاده از «هر وسیله ممکنه» قدرت را به دست گیرند. چنان‌چه قبل از اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم «شوروی» «ساما» دنبال کودتا بازی رفت و «محفل هرات» برای این که بتواند به نیروی بدل شود به دنبال امکانات (پول و سلاح) ابتدا سرتعظیم به درگاه جمعیت‌العلماء مولوی محمد نبی فرود آورد و بعد به آستان سوسیال امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده بوسه زد. بر «ساما» و «رهبری مشهد و جبهه انجینران» نه گرایشات ناسالم، بل که مشی رویزیونیستی «تازه اندیشی» مسلط بوده و تمام فعالیت‌های علنی اش در جبهات تحت درفش «اعلام مواضع» با «شعار جمهوری اسلامی» و شعار «الله اکبر» صورت گرفته و هیچ‌گاهی از قاطعیت سیاسی انقلابی برخوردار نبوده است.

ما به خوبی آگاهیم که «محفل هرات» و «ساما» نه تنها نتوانست بحران تیوریک و تشتت تشکیلاتی در درون «ساما» را حل کند، بل که بحران تیوریک و تشتت تشکیلاتی را بیش تر از پیش دامن زد. همین دامن زدن به بحران تیوریک و تشتت تشکیلاتی باعث گردید تا مشی ارتجاعی - اسلامیستی بر «ساما» مسلط گردیده و سبب تسلیمی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی «محفل هرات» و «ساما» گردد. همین بحران ایدیولوژیک و تشتت تشکیلاتی در «ساما» باعث گردید که «ش. آهن‌گر» و شرکاء نتوانستند خود را از تسلیمی و تسلیم طلبی ملی کنونی در قبال اشغال گران امپریالیست و رژیم پوشالی نجات دهند.

«ش. آهن‌گر» با چشم‌پوشی از این انحرافات عمیق ایدیولوژیک - سیاسی می‌خواهد تسلیم طلبی ملی خود و شرکاء را تا سطح گرایشات

از سایر اعضای دفتر سیاسی «ساما» ایجاد می‌کنند. این گروپ ترور بعضی از حریفان «خلقی» پرچمی‌ها را در کابل بر عهده می‌گیرد و در برابر هر ترور یک مقدار اسلحه و مهمات از پرچمی‌ها دریافت می‌نماید. سپس این سلاح‌ها و مهمات از طریق طیاره و به نام اموال «خاد» به شهر هرات فرستاده می‌شود و از «خاد هرات» به «جبهه» فرستاده می‌شود. ترور والی سابق هرات در کارتة سخی کابل باعث معروفیت این گروپ می‌گردد و موقعی که مسئول سابق چریک‌های شهر کابل در جریان یکی از عملیات‌های چریکی داخل شهر کابل جانش را از دست می‌دهد، «احمد» به عنوان کسی که مسئولیت ترور والی سابق هرات را بر عهده داشته است، از طرف «نعمیم ازهرا» به عنوان مسئول چریک‌ها پیشنهاد می‌گردد و پیشنهادش مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

تعدادی از چریک‌های شهری کابل او را به عنوان مسئول قبول ندارند و میان شان تشنج ایجاد می‌گردد، به همین دلیل «نعمیم اظہر» و «دکتر صدیق» او را همراه تعدادی به هرات روان می‌کنند. احمد نه تنها روابط تنگانتگ با «نعمیم اظہر» و «دکتر صدیق» دارد، بلکه روابط عمیق و مستحکمی با «ش. آهن گر» نیز دارد. حینی که او کابل می‌رود، یک سال از ضربه خوردن «دفتر سیاسی» «ساما» می‌گذرد. احمد یک‌جا با «نعمیم اظہر» و «دکتر صدیق» در سال ۱۳۶۱ خورشیدی دست‌گیر می‌گردد. علت دست‌گیری شان این است که در اتاق آن‌ها در هوتل کابل از طرف «خاد» وسایل استراق سمع جابه‌جا می‌شود و «خاد» از گفت‌وگوی آن‌ها در مورد تاکتیکی بودن ارتباط شان با رژیم مزدور اطلاع حاصل می‌نماید و آن‌ها را به طور مستند دست‌گیر می‌سازد.

از جمله این سه نفر دو نفر شان (دکتر صدیق و احمد) «موفق» به فرار از زندان می‌گردند؟! «دکتر صدیق» بعد از فرار خود را به پشاور می‌رساند و با رهبری «ساما» در تماس می‌شود. طبق هدایت رهبری او به ایران می‌رود و با «ش. آهن گر» در تماس می‌شود. «ش. آهن گر» او را به جبهه گل‌ران می‌فرستد و مخفیانه دستور قتلش را به عنوان جاسوس صادر می‌نماید. «دکتر صدیق» بدون تحقیق به قتل می‌رسد.

احمد هم بعد از فرار با افراد «ساما» در منطقه کوتاه‌سنگی تماس می‌گیرد. او توسط یک تن از اعضا و یک تن از هواران «ساما» مورد تحقیق قرار می‌گیرد. بعد از تحقیق، آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که او از طرف دولت رها شده و جاسوس است. بناءً نه تنها او را اعدام می‌کنند، بلکه یک تن دیگر را که عضو «سازمان رهایی» است و یک‌جا با احمد «فارار» نموده بود نیز اعدام می‌نمایند. «ش. آهن گر» در مورد قاصدش چنین می‌گوید:

«در بحرانی ترین لحظات رفیقی را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بلکه در نتیجه اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست افراد نادان و عقده ای، که خود را سازمانی می‌پنداشتند، مظلومانه کشته شد.»

قادص «ش. آهن گر» موفق به تماس با رهبری سازمان (نعمیم «ازهرا») که مسئول دفتر سیاسی است) می‌گردد، اما همراه نعمیم «ازهرا» و «صدیق‌هایی» دست‌گیر می‌گردد. زمانی که همراه «صدیق‌هایی» به

را ادم خودسر معرفی می‌کرد و اکنون نظر به کدام دلایل خاصی، که دقیقاً نمی‌دانیم، با این «خودسر» رابطه پیدا نموده و اسنادش را در منطقه پرنت و تکثیر می‌نماید مراجعه نموده و قصه این قاصد را که از نزدیکانش می‌باشد می‌شنویم.

«من احمد را در کابل محکم گرفتم و با وی زیاد در مورد تسلیم شدن «ساما» در هرات و کوه‌های صحبت کردم. برایش گفتم که این رهبران شما را به قتل گاه می‌فرستند. هرگاه در این جبهات کشته شوید تاریخ به عنوان خاین ملی شما را محکوم می‌نماید. بیا با هم ایران برویم تا از این تسلیمی نجات پیدا کنید. بالآخر باهم به تفاهم رسیدیم که با هم از کابل هرات رفته و از آن‌جا به ایران برویم. روز موعود وقتی به میدان هوایی کابل رفتم دیدم داکتر صدیق آن‌جاست. برایم گفت هرات می‌روی، گفتم بلی. وقتی طیاره نشستیم که دیدم که تقریباً به تعداد ۴۰ نفر با احمد همراه بودند. زمانی که میدان هوایی هرات رسیدیم تانک‌ها ما را تا هرات همراهی نمود. زیرا در آن وقت بدون تانک امکان رد شدن از کوچه هندوان نبود. وقتی هرات رسیدیم آن افراد را خانه آوردم و احمد رفت. من به افراد گفتیم خود تان به چشم سر دیدید که تانک‌های دولتی ما را تا شهر هرات همراهی نمود و تا جبهه هم به همین طریق است. به خود بیایید که این مردم همه به اشغال گران تسلیم اند. از شما می‌خواهم که به این ذلت و خفت تن ندهید، من و احمد قرار داریم که ایران برویم، پس همه باهم ایران می‌رویم. همین که احمد آمد همه با احمد طرف جبهه رفتند. بعد از بردن آن‌ها احمد آمد و خواست تا مرا نیز جبهه ببرد من نرفتم و هر قدر با او در مورد تسلیمی رهبران به اشغال گران و رژیم صحبت نمودم فایده نکرد او جبهه رفت و من دوباره با مشکلات کابل رفتم. حینی که کابل رسیدم سر وظیفه عسکری رفتم. از آن زمان به بعد احمد را دیگر ندیدم. تا این‌که خبر مرگش را شنیدم. بعضی‌ها می‌گفتند که او را رفاقتیش کشته اند و بعضی می‌گفتند که او را دولت کشته است.»

این است قضیه اصلی آمدن «احمد» به هرات که بعداً به عنوان قاصد از طرف «ش. آهن گر» به کابل فرستاده می‌شود. «ح. ص.» چون حجرالاسود را بوسیله (!!) دروغ نمی‌گوید، از وی سوال می‌کنیم که خدمت به اشغال گران و رژیم پوشالی زیر عنوان عسکری خیانت ملی محسوب نمی‌گردد؟ او به جبهه نرفت که تسلیم‌طلبی و خیانت ملی است، اما سه سال «وظیفه مقدس عسکری» را به دروازه خانه نظر محمد خان شیندنی وزیر داخله رژیم پوشالی گذراند! او این مقام را توسط یکی از دگروالان خلقی که از نزدیکان وی می‌باشد به دست آورد!! باز هم از «ح. ص.» سوال می‌کنیم که این خیانت ملی نیست؟

احمد (قادص) کیست؟

احمد قبل از این که توسط رژیم دست‌نشانده به اصطلاح دست‌گیر شود از طرف «نعمیم ازهرا» به عنوان مسئول چریک‌های شهری کابل گمارده می‌شود. قبل از آن «نعمیم ازهرا»، به عنوان عضو دفتر، و «دکتر صدیق» به عنوان نفوذی «ساما» در «خاد» و مرتبط به پرچمی‌ها و «نجیب گاو»، مخفیانه یک گروپ به اصطلاح چریکی از روابط خودشان در کابل

در دیدار هیئت اعزامی شان با «رهبری» مسئله تسلیمی و تسلیم طلبی در هرات حل و فصل گردیده و رهبری هم پذیرفته که «پدیده شوم تسلیم طلبی در کوهدامن و پروان با هرات یک سان نیست»

اولاً گزارشی را که "ش. آهن گر" به تاریخ ۱۰ دلو ۱۳۶۱ خورشیدی به مرکز "ساما" ارائه نموده بود در قسمت دوم مورد بررسی قراردادیم و نشان دادیم که کاملاً غلط و وارونه است. و ثانیاً این که "هیئت اعزامی" در کنفرانس سرتاسری این طور گزارش ارائه می‌کند:

"دو تن "سید آقا" و "دکتر صدیق" از جمله تسلیمی‌ها بودند که از طریق "رهبری هرات" اعدام گردیدند و "رهبری هرات" به تسلیمی خاتمه داده است."

مرکز که از چون و چند قضیه‌بی خبر است این را می‌پذیرد. این ادعا به چند دلیل بی‌پایه است:

اول این که نه تنها جبههٔ شرق سرک تسلیم گردید، بلکه جبههٔ غرب سرک که توسط «بن بنهادر مشهور و جذی رفیق ولید در زندان» رهبری می‌گردید نیز به رژیم پوشالی تسلیم گردید که این رابطه تا اخیر با وی حفظ ماند.

دوم - "رهبری هرات" در داخل جبهه از یک تشکیلات که دارای «شورای رهبری، قوماندانی نظامی، کمیتهٔ فرهنگی، کمیتهٔ مالی و شعبهٔ صلحی» برخودار بود که هرگدام این تشکیلات توسط چند نفر رهبری می‌گردید. با چنین رهبری در جبهه که توسط "رهبری مشهد" نظاره می‌شود حتی یک طفل دبستانی هم قبول نمی‌کند که تسلیمی و تسلیم طلبی از بیرون چنین تشکیلی «مورد نفوذ و دستبرد جاسوس قرار» گرفته باشد. در حقیقت تسلیمی و تسلیم طلبی در هرات ناشی از خط مشی "تازه اندیشه" است که در رأس آن "رهبری هرات" و "ش. آهن گر" قرار دارد. وقتی "ش. آهن گر" به کنفرانس سرتاسری "ساما" می‌رود او یک تن از افرادی را که با خاد رابطه دارد (سکندر) را به کنفرانس سرتاسری می‌برد. او حتی در قسمت چهاردهم بحث‌ش عکس او را همراه خود و یک روحانی (حاجی خلیفه فقیراحمد) چاپ می‌کند.

طبق معلوماتی که از نزدیکان "سکندر" به دست آورده ایم چون "سکندر" به تصوف روی آورده از "ش. آهن گر" خواسته تا عکسش را از نوشته بردارد، "ش. آهن گر" عکسش را برداشت، اما نامش پا بر جا مانده است. در زیر عکس "ولید و روحانی" چنین تحریر گردیده است:

«رفقا ولید (در وسط) و سکندر(طرف چپ) در جبهه، نفر طرف راست یکی از متعددان ما»

سوم - فرمانده جبهه گل ران از روابط نزدیک "ش. آهن گر" به دولت تسلیم می‌گردد و کندک قومی می‌سازد او به این کار بسنده نمی‌کند فرزندش را به خاد روان می‌کند تا عضویت «پرافتخار» خاد را حاصل نماید. در چنین حالتی فامیلش در ایران تحت سرپرستی «رهبری مشهد» قرار دارد.

چهارم - سید آقا نه توسط «رهبری مشهد» بل که توسط شیرآقا چونگر همراه ماما غلام محمد و چند تن دیگر کشته می‌شود. این

اصطلاح فرار می‌کند توسط اعضای «ساما» به عنوان جاسوس اعدام می‌گردد. کسانی که این جاسوس را اعدام نموده به نظر «ش. آهن گر» مردمان «نادان و عقده‌ای» است، اما «ش. آهن گر» و افراد تحت رهبری اش که «صدیق‌های رهبری» را بدون تحقیق به قتل می‌رسانند «نادان و عقده‌ای» نه بل که «انقلابی و مبارز»‌اند!!

«ش. آهن گر» برای تبرئهٔ خود و شرکاء دیدار خود را با رهبری «ساما» چنین بیان می‌دارد:

«رفقای ارجمند!»

آنچنان که در این اوخرهیئت اعزامی ما به مرکز، در دیدار با رهبری توضیح داد و رهبری سازمان نیز پذیرفتند، نباید بین پدیده شوم "تسلیم طلبی" در پروان و کوهدامن با هرات یکسان سازی شود؛ این ها از اساس باهم متفاوتند. آنچنان که در تحلیل و گزارش خود رهبری سازمان به هیئت اعزامی ما گفتند: "در پروان "یاسین" و "سردار" که در زمرة کادرهای رهبری محل بودند، با استدلال های غلط شان به "تسلیم طلبی" در غلتی دند و دیگران را هم به گمراهی کشاندند، که محکمه تاریخ را دربی دارند." (پوتوکول صحبت هیئت اعزامی ما با رهبری سازمان).

ولی در هرات مسئله چنین نیست، ما هیچ یک از این افراد را ندیده ایم و نمی‌شناسیم که ازان ها اثربرداشته باشیم و رفقای تشکیلات هرات و جبهه انجینیران هم هرگز چنین تمايل و گرایشی به این پدیده شوم، در فکر و در عمل شان نداشتند. تشکیل هرات مورد نفوذ و دستبرد جاسوس قرار گرفت و اندیشه رابطه گیری، و در تکاملش "تسلیم طلبی" توسط جاسوس از بیرون به جبهه برده شد و رفقای هرات از همان بدو پیدا شی این تومور خبیثه، نه تنها به آن تن ندادند، بلکه علیه آن به اشکال مختلف به مبارزه برخاستند. در جلسه هیئت رهبری حوزه غرب در ایران نیز که اولین بار از نفوذ چنین پدیده شومی در هرات گزارش و اطلاع حاصل شد، آن را خیانت به خلق خواندند و حکم برمبارزه سخت و آشتبای نایدیر با آن و عوامل و مجریانش به عنوان بخشی از مبارزه با دشمن متجاوز دادند، و سپس هم خودشان، بدون کمک کسی، تا نابودی کامل آن ها از تشکیل و جبهه هرات استوار مبارزه کردند. بناءً نسبت دادن "تسلیم طلبی" به رفقای صادق، رزم‌منده، یاکباز و جانباز جبهات و تشکیلات هرات، که هیچ ارتباطی با آن ندارند و خون شان در مبارزه با آن ریخته شده، توطئه و خیانت بزرگیست که عده توطئه گر و پرویاندیجی مرتكب شدند و با این خیانت کوشیدند به یکی از یاکیزه ترین بخش های جنس انقلابی خلق ما لطمه وارد کنند. ولی با عملکرد یاکبازانه رفقاء هرات، تحت رهبری حوزه غرب، در ضربت زدن بی بدیل به تومور خبیثه "تسلیم طلبی" و طرد و نفی کامل عوامل آن، و شناخت مردم از پاکیزگی و رزم‌مندگی رفقاء هرات که در طول بیش از یک دهه مبارزه صادقانه و بی ریا به دست آمده بود، چهره توطئه گران و خائنان دندوره چی نیز افشاء شد و مردم ما حرف‌های دروغ و بی‌پایه شان را نپذیرفتند.» (صفحه ۲۶ سند - تأکیدات از ماست)

«ش. آهن گر» مدعی است که:

در درون جبهه برخوردار اند رهبری حوزهٔ غرب از چنین وضعیتی بی خبر باشد. «ش. آهن‌گر» خودش مدعی است که «به خاطر نبود امکانات (پول و سلاح) از زوایای چند دست به کار» شدند. یکی از این زوایا، به دست آوردن «امکانات» از طریق تسليمشدن به جمعیت‌العلمای مولوی محمد نبی بود و دیگری برای به دست آوردن «امکانات» تسليمی به اشغال‌گران سوسيال امپرياليست و رژیم پوشالی. چشم پوشی از این حقیقت خیانت بزرگی است که «ش. آهن‌گر» عمدآ آن را مرتكب گردیده است.

«ش. آهن‌گر» مدعی است که:

«عدهٔ توطئه‌گر و پرو پاگندچی» کوشش دارند تا به «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق ما لطمه وارد کنند»

ما به صراحت اعلام می‌کنیم که بعد از همهٔ این تسليمی و تسليم طلبی صحبت از «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق» واقعات تسليم طلبانه می‌خواهد. فقط فردی مانند «ش. آهن‌گر» می‌تواند تسليمشدن به اشغال‌گران سوسيال امپرياليست را «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق» وانمود سازد.

ما از «ش. آهن‌گر» سوال می‌کنیم که آیا یک نمونه از «پاکیزه‌ترین بخش جنبش انقلابی خلق» را در میان روابطش می‌تواند مثل بیاورد؟ جواب منفی است. طوری که قبلًا بیان داشتیم جبهات شرق و غرب سرک در هرات بالاخره تن به تسليمی دادند. اگر این وضعیت «پاکیزه‌ترین بخش جنبش انقلابی خلق» است مبارک تان باد!

جنبش انقلابی خلق جنبشی است که توسط رهبری اصولی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی توده‌ها را به ضرورت تفكر مستقل سیاسی و اقدام مستقل سیاسی حتی در جایی که طبقهٔ کارگر عملاً وجود نداشته باشد، آشنا سازند و آن‌ها را سمت و سوی شورای دهقانی دهند. «ش. آهن‌گر» جای این که توده‌ها را به ضرورت استقلال سیاسی و عمل مستقل سیاسی رهنمایی نماید، آن‌ها را در دام جمعیت‌العلماء و رژیم پوشالی دست‌نشانده سوسيال امپرياليزم اشغال‌گر «شوروی» انداخت. کسانی که این خیانت را افشاء می‌نمایند، آن‌ها را «تطوئه‌گر و پروپاگندچی» می‌خوانند. نیروهای انقلابی از چنین اتهاماتی نمی‌هراسند و با تمام قدرت علیه این خیانت ملی به مبارزه برمی‌خیزند و آن را افشاء می‌کنند.

ادامه دارد

قتل دسته‌جمعی زمانی صورت می‌گیرد که «رهبری جبهه» مجبور می‌شود به خواست قوماندانانی که با ایشان پیوند سیاسی داشتند تن دهند که با شیرآقا قطع رابطه نموده و او را به بهانه ختم قرآن به قتل رسانده و نیروهایش را خلع سلاح نمایند. وقتی شیرآقا از این تصمیم اطلاع می‌یابد او «رهبری جبهه» را به دام می‌اندازد. در حالی که در همان روز دو نفر شان (گلاب و ماما عظیم) توسط شیخ طلاب یک گروپ تسليمشده حزب الله و وابسته به شیرآقا کشته می‌شوند. در چنین حالتی «رهبری جبهه» هیچ اعتنایی به هوش‌دار فرماندهان جبهه نمی‌کند و افرادش را به کام مرگ می‌فرستد.

پنجم - در رأس این تسليمی و تسليم طلبی «نعمیم ازهه» که یکی از کادرهای عالی «دفتر سیاسی» «ساما» می‌باشد، قرار دارد. او از رهبران برجسته «تازه‌اندیشان» است و «دакتر صدیق» و «احمد» از جمله افراد تحت رهبری اش می‌باشند. «نعمیم ازهه» روابط تنگاتنگ با «ش. آهن‌گر» دارد.

اگر به گزارشات رهبری «ساما» و گزارشات «ولید» به رهبری «ساما» توجه نماییم به خوبی روشن می‌گردد که هر دو طرف به هم‌دیگر گزارشات دروغین داده اند. رهبری «ساما» چهره‌های اصلی تسليمشده‌ها در کوه‌دامن را «انجینیر زکریا» و «سردار» وانمود می‌سازد، در حالی که آن‌ها «سخی» و «پیکار» بوده اند. «سردار» بعد از تسليم شدن «سخی» و «پیکار» به دولت مزدور توسط کمیته مرکزی «ساما» به عنوان نماینده رسمی سازمان تعیین می‌گردد. «انجینیر زکریا» مستقلانه با دولت تماس گرفته و تماسش را مستقلانه پیش می‌برد. از طرف دیگر «ش. آهن‌گر» نیز گزارش دروغین به رهبری «ساما» ارائه می‌نماید. او وانمود می‌سازد که تسليم طلبان را نمی‌شناخته و هیچ گونه پیوندی با آن‌ها نداشته است؛ در حالی که سرdestه تسليم طلبان سامایی‌های هراتی «نعمیم ازهه» بوده است. برخلاف او «سکندر» را با خود به کنفرانس سرتاسری می‌آورد و نه تنها در کنفرانس مدام از «نعمیم ازهه» تعریف و تمجید می‌نماید، بلکه به تعریف و تمجید او در نوشته کنونی اش نیز ادامه داده است. بنابرین در هرات «ش. آهن‌گر» همراه با «تشکیل هرات» در پیوند با «نعمیم ازهه» در رأس این تسليمی و تسليم طلبی قرار داشتند و «تشکیل هرات» نه تنها با این تومور خبیثه مبارزه نکرد، بلکه «به آن تن داد».

جالب این است که «ش. آهن‌گر» مدعی است که «رهبری حوزهٔ غرب» از وجود این تسليمی و تسليم طلبی بی خبر است. در حالی که از کابل سلاح و مهمات توسط طیاره به میدان هوایی هرات و از آن‌جا توسط تانک‌ها به رهبری جبهه تسليم می‌گردید. آیا ممکن است که در چنین حالتی، با آن که از «تشکیلات منضبط»

در درون و بیرون حزب علیه دشمنان انقلاب مبارزه نمائید.



عناصر خزیده در درون حزب همیشه تلاش می‌ورزند تا نیروهای متزلزل را برای قلب ماهیت خصلت پرولتری حزب به سمت خود بکشانند. این امر مبنای اجتماعی انواع اپورتونیزم، فراکسیونیزم و انحلال طلبی در درون حزب گردیده و سرچشم مبارزه دو خط در داخل حزب می‌گردد.

بر مبنای همین دید روشن و مائوئیستی بود که اساس‌نامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر مبارزه دو خط در درون حزب تاکید ورزیده است.

«در درون حزب نیز مبارزات دو خطی بر سر حفظ و تکامل خصلت پرولتری حزب از یک جانب و قلب ماهیت نمودن و از بین بردن آن از جانب دیگر، دائمًا بروز می‌نماید. این مبارزات، انعکاس مبارزه طبقاتی جامعه در درون حزب است و بصورت اجتناب ناپذیری با فراز و نشیب تبارز می‌نماید. پیش‌برده و به فرجام رساندن مستمر مبارزات دو خطی علیه خطهای اپورتونیستی و رویزیونیستی‌ای که از درون حزب سر بلند می‌نماید و انقلابی ساختن مدام حزب، نقش مهمی در حفظ و تقویت خصلت پرولتری حزب و تکامل مدام این خصلت بازی می‌نماید.» (اساس‌نامه حزب)

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نه تنها با دشمنان خارج از حزب مبارزه نموده است، بلکه با انواع و اشکال عقاید انحرافی و رویزیونیستی در درون جنبش انقلابی انتربالیستی و تا حدودی با انواع نفوذهای زیان بخش و غیر پرولتری در درون حزب نیز مبارزاش را پیش‌برده است. ظاهراً این دو نوع مبارزه محسوب می‌شوند، اما هر دو جوهر مشترک طبقاتی دارند و از یک دیگر جدا ناپذیرند.

هرگاه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در درون حزب مبارزاتش را علیه انحرافات اپورتونیستی و انحلال طلبانه ادامه ندهد و پیوسته حزب را از لوث عناصر ناباب ضد پرولتری تصفیه نکند، در چنین حالتی اپورتونیزم بر حزب حاکم خواهد گردید و امر تحکیم و تکامل حزب غیر ممکن می‌گردد، حزب استقلالیت خود را ازدست داده و به انحطاط می‌گراید.

تاریخ مبارزات انقلابی در جهان گواه آنست که چگونه احزاب سوسیال دموکرات اروپا از یک حزب انقلاب اجتماعی به یک حزب اصلاحات اجتماعی تبدیل شدند و چگونه حزب کمونیست

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان ایجادش تا کنون یک لحظه در محیطی فارغ از مبارزات سخت علیه دشمنان انقلاب زندگی را سپری ننموده است. حزب را نمی‌توان از محیطی که آن را احاطه نموده جدا دانست. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در کشوری مستعمره - نیمه فئودال کار و فعالیت می‌نماید. بدون شک در چنین حالتی افکار ناسالمی از خارج حزب در درون آن رخنه می‌کند. در افغانستان اشغالی زمینه این گونه افکار ناسالم بسیار زیاد است و بخصوص در میان قشر تحصیل کرده که تخصص دارند، اما سرخ نیستند.

بناءً ضروري و الازامي است تا آن اشتباهات و نكات ضعفي که اكنون وجود داشته و پوشيده مانده است هر چه سريع تر و زودتر افشاء نمائيم. زيرا محيطي که ما فعلاً در آن زندگي مي‌كنيم محيطي مملو از افكار ضد پرولتاريابي و ضد انقلابي است. در چنین حالتى باید هوشيار بود و مبارزه درون حزبي را الحظه اي به فراموشى نسپرد. البته اين مبارزه نباید جاگزین تضاد عده گردد، بل که در تابعيت از تضاد عده به پيش برده شود.

رقا!

هر گاه ما بخواهيم که رسالت تاريخي خود را انجام دهيم باید بر ضد دشمنانی که اطراف و اکناف ما را محاصره نموده به جنگيم و با تمامی نیروهای واقعاً مائوئیست، اقسام و طبقات انقلابي متحد شویم.

تاریخ ۱۷ ساله حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به خوبی گواه آنست که این حزب همیشه در محاصره افکار و عقاید ضد پرولتاريابي و ضد انقلابي قرار داشته است. تمامی طبقات ضد انقلابي که علیه پرولتاريا و حزب پيش‌آهنگش مبارزه می‌کنند، تلاش می‌ورزند تا عده اى از نیروهای شان را به لباس مارکسيست - لينينست - مائوئیست در درون حزب جا به جا کنند و از اين طريق تشتت و پراکندگي را در صفوف حزب ايجاد نمایند. بنا به بقول لينين:

« دياكتيك تاريخ چنان است که پيروزي مارکسيزم در رشته تيوري، دشمنان او را و مى دارد که به لباس مارکسيست در آيند. ليباليزم ميان پوشيده کوشش می‌کند بشكل اپورتونيزم سوسیالیستی خود را احیا نماید.» (تاکيدات روی کلمات از لينين است)

اپورتونيزم، فراکسیونیزم و انحلال طلبی افکار و عقاید بورژوازی و خرد بورژوازی در درون حزب است، باید جداً عليه آن ایستاد و مبارزه نمود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هم در زمان حیات رفیق ضیاء و هم بعد از درگذشت رفیق ضیاء با چنین افکار و عقایدي دست و پنجه نرم نموده است، و تجارب مثبت و منفی نیز در این زمینه کسب کرده است.

باشد، آن وقت هیچ گونه توافق، هیچ گونه حد "وسط" نمی تواند موضوع را حل کند. در مورد مسائل مربوط به اصول راه "وسط" نه وجود دارد، و نه می تواند وجود داشته باشد. کار حزب باید مبنی بر این اصل باشد یا این و یا آن اصل؛ راه "وسط" در مورد مسائل اصولی، "راهی" است که انسان را گیج می کند، "راهی" است که اختلافات را می پوشاند، "راه" انحطاط ایدئولوژیک حزب، "راه" مرگ ایدئولوژیک حزب است. سیاست ما نیست که چنین راهی را دنبال کنیم، این سیاست حزبی است که روز به روز سقوط می کند و فاسد می شود چنین سیاست جز این که حزب را به یک ارگان بروکراتیک تواند، جدا از مردم کارگر و به یک عروسک ناتوان از انجام هر کار تبدیل کند، کاری انجام نمی دهد. این "راه" نمی تواند "راه" ما باشد.

نقل و قول استالیین دقیقاً سرشت مبارزات درون حزبی را بصورت درست و اصولی تبیین نموده است و مشخص نموده که عدم مبارزه علیه انحرافات درون حزبی و بخصوص لیبرالیزم، انحلال طلبی و آشتی طلبی حزب را فاسد نموده و به بی راهه سوق می دهد. لذا در مبارزات درون حزبی باید اصول را محکم در دست گرفت و به سازش های غیر اصولی تن نداد. بنا بقول لنین کنش در تیوری اپورتونیزم است. از طریق مبارزه اصولی است که حزب تجدید حیات می باید مستحکم و آبدیده می گردد.

حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان انعطاف اصولی در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی را انکار نمی کند. در موقع معین به انعطاف های که موجب تحکیم و گسترش حزب می گردد و به انقلاب مضر تمام نمی شود باید تن داد.

حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان در استراتیژی قاطع و استوار بوده و می باشد، اما در تاکتیک انعطاف های لازم را در نظر خواهد گرفت، زیرا قاطعیت در استراتیژی و انعطاف در تاکتیک لازم و ملزم یکدیگر اند.

در شرایط کنونی افغانستان که اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا افغانستان را به اشغال خود در آورده اند و به شکل دھی یک رژیم دست نشانده پرداخته و این سیاست اشغال گرانه تلاش دارد تا عمر اشغال کشور را توسط یک رژیم پسا توافق از دست پروردگان دیروزی و امروزی خود طولانی تر سازد و به همین ترتیب فساد ایدئولوژیک - سیاسی را در میان نسل جوان کشور بطور وسیعی دامن زده است، در چنین حالتی طبقه کارگر افغانستان نیاز به یک حزب متعدد که از نظر ایدئولوژیک - سیاسی کاملاً مستحکم بوده و پیوند فشرده با توده های رحمت کش افغانستان داشته باشد، نیاز دارد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به این امر وقوف کامل دارد که هر گاه علیه کسانی که مروج اصول لیبرالیستی و مروج دسته بندی های ایدئولوژیک و تشکیلاتی در درون حزب اند، بصورت ممتد مبارزه نگردد، هیچ گاه حزب قادر به هدایت مبارزه جدی علیه دشمنان انقلاب نخواهد گردید و در مقام مقابله با

(بلشویک) شوروی بعد از درگذشت استالین به رویزبونیزم گرائید و به همین ترتیب حزب کمونیست چین بعد از درگذشت مائوئیست دون.

بناءً به همان اندازه که مبارزه علیه دشمنان خارج از حزب الزامی است به همان اندازه مبارزه علیه انواع و اشکال انحرافات در درون حزب لازم و ضروری است. هر گونه تمایل به اجتناب از چنین مبارزه ای و یا هر گونه چشم پوشی از خطای دیگران کاملاً غلط و غیر اصولی است.

تمامی اختلافات و تناقضاتی که در درون حزب تبارز می نماید، ریشه ایدئولوژیک دارد، اگر علیه آن مبارزه بصورت درست و اصولی پیش نرود، اختلافات و تناقضات عمیق تر گردیده و در شرایط معینی به شکاف های سیاسی منجر شده و بالاخره شکاف های تشكیلاتی نیز اجتناب ناپذیر می گردد. مبارزه در درون حزب برای، حفظ صفا و صمیمیت و تحکیم و گسترش حزب و برای تضمین فعالیت های پیوسته حزب صورت می گیرد.

مائوئیست ها بخوبی آگاهند که دشمن، احزاب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) را از دو جهت مورد حمله قرار می دهد. یا به عبارت دیگر دشمن همیشه احزاب کمونیست را هم از خارج و هم از داخل حزب مورد حمله قرار می دهد. تجسم این امر در درون حزب اپورتونیزم، لیبرالیزم، فراکسیونیزم و انحلال طلبی است که نیاز جدی به مبارزات اصولی و پی گیر دارد.

بناءً حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان باید هم زمان با هر دو دشمن مبارزه نماید. هر گاه حزب ما موفق به انجام این کار نشود، و فقط مبارزه را یک طرفه دنبال نماید و در مبارزه با هر یک از این دو دشمن سستی به خرج دهد، استقلالیت و تحکیم حزب غیر ممکن می گردد و دشمن مطمئناً می تواند از همان نقطه ای که مورد عدم توجه قرار گرفته حزب را مورد ضربه قرار دهد.

حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان باید در مقابل هر دو دشمن هوشیار بوده و برای حفظ و تکامل خصلت پرولتری حزب پیوسته با هر دو دشمن مبارزاتش را ادامه دهد. بخصوص مبارزات خطی درون حزبی را لحظه به فراموشی نسپرد. حزب ما فقط در جریان یک مبارزه جدی و پی گیر مبارزات درون حزبی از نظر داخلی می تواند استوار گردد، رشد و گسترش نماید.

در مبارزات درون حزبی باید سیاست اصولی - مطابق اساس نامه حزب - را پیش برد، نه راه سازش و معامله گری را. زیرا اصول با هر گونه سازش و معامله گری در تضاد قرار دارد، یا به عبارت دیگر در مبارزات اصولی هیچ راه "وسط" وجود ندارد. استالیین می گوید:

« صحبت اینجا بر سر اینست که بر تضادها فقط از راه مبارزه در راه این یا آن پرنسبیب، توضیح هدف این یا آن مبارزه، انتخاب شیوه این یا آن مبارزه - که ممکن است به هدف منتهی شود - می توان غلبه کرد. ما می توانیم و باید داخل حزب در مورد مسائل مربوط به سیاست جاری، در باره مسائلی که دارای کاراکتر عملی خالص هستند، با افرادی که در این زمینه ها با ما اختلاف دارند، توافق یابیم. ولی اگر این مسائل مشتمل بر اختلافات مربوط به اصول

مأتوسسه دون می گوید:

» یک کمونیست باید صادق، وفادار و فعال باشد، مصالح انقلاب را گران بها تر از جان خود بداند و منافع شخصی را تابع مصالح انقلاب نماید. او باید همیشه و در همه جا روی اصول صحیح پافشاری کند و علیه هر گونه فکر و عمل نادرست بطور خستگی ناپذیر مبارزه نماید تا آن که زندگی کلکتیو حزب را مستحکم و رابطه حزب را با تودهها استوار گرداند. او باید به حزب و تودهها بیشتر از هر شخصی دیگر ارج نهد، باید بدیگران بیشتر از شخص خود توجه کند تنها در چنین صورتی است که او را می‌توان یک فرد کمونیست نامید.«

یکی از نمودهای نا مطلوبی که به این انحرافات در درون حزب پا داد، این بود که بعضی اعضای حزب که مرتکب اشتباه و یا انحرافی می‌گردیدند، می‌ترسیدند که مبادا کسی این گزارش را به مقامات مافوق حزب برساند، تلاش می‌ورزیدند تا روی اشتباهات و یا انحرافات شان پرده ساتر بکشند، و مانع رسیدن گزارش به مقامات بالایی حزب می‌گردیدند. این گونه افراد هیچ معتقد به جبران اشتباهات و نقایص شان نبودند و از معالجه بیماری خود اباء می‌ورزیدند.

زمانی که گزارش اشتباهات و یا انحرافات شان توسط رفیقی به مقامات بالایی حزب داده می‌شد، آن‌ها شدیدآراز رفیقی که گزارش داده اظهار نفرت نموده، مکدر شده و در صدد تلافی بر می‌آمدند.

همین مساله بود که بعد از در گذشت رفیق ضیاء در قدم اول باعث فراکسیونیزم و سپس باعث انحلال طلبی در حزب گردید. این نمود نشانه‌ای از فقدان کامل روح انقلابی و حزبی است.

هر گاه با چنین نمودهایی مبارزه جدی، پی‌گیر و دوام دار صورت نگیرد، ارتباط میان ارگان‌های رهبری و صفوی حزب قطع می‌گردد، نیروهای فرست طلب به ساده‌ترین شکل می‌توانند اهداف شیطانی خود را پیاده نموده و حزب را از مسیر اصلی آن منحرف سازند.

مأتوئیست‌ها همیشه هودار حقیقت اند و به دلیل تسلیم می‌شوند. مأتوئیست‌ها انسان‌های اند که دقیقاً دلیل را می‌فهمند و از بیان حقایق اباء نمی‌ورزند و با هر کسی که رو برو شوند دلایل منطقی و اصولی دارند. هر کس باید در برابر اصول انقلابی و دلایل اصولی تسلیم شود. در غیر این صورت به لجن زار اپورتونیزم و انحلال طلبی فرو خواهد غلطید.

اول جوزا ۱۴۰۰ خورشیدی

(۲۲ می ۲۰۲۱ میلادی)

مطالبات انقلابی پرولتاریا درمانده خواهد گردید و مرگ حزب ظهور خواهد کرد. هر گاه لینین در مقابله با اپورتونیزم و رویزیونیزم بین الملل دوم از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی به مبارزه نمی‌پرداخت، موفق به رهبری پرولتاریا در انقلاب کبیر اکتبر نمی‌گردید.

تبارز رویزیونیزم پسا مارکسیستی - لینینیستی - مأتوئیستی حزب کمونیست انقلابی امریکا و رویزیونیزم پارچندا و غلطیدن دو فرد از اعضاي حزب به رویزیونیزم "سنترهای نوین" و هم چنین انحراف عمیق "اندیشه گونزالو" توجه عمیق حزب کمونیست (مأتوئیست) افغانستان را مدت چندین سال به مبارزات درون جنبش انقلابی انتراسیونالیستی معطوف نمود و حزب کمونیست (مأتوئیست) افغانستان را از مبارزه درون حزبی دور نمود. این امر به انحرافات عدیده ای در حزب پا داد که بعد از در گذشت رفیق ضیاء خود را بطور علني به شکل انحلال طلبانه آشکار ساخت.

انحلال طلبان خواستند تا حزب را وارد یک معامله سیاسی نمایند و از مسیر خط ترسیم شده توسط رفیق ضیاء و رفقاء هم‌زمش دور نگه دارند. این مطالع در شماره‌های ۲۳ الی ۲۷ نشریه درونی بصورت مفصل مورد بحث قرار گرفته است.

انحلال طلبان هیچ گاه درکی از اصول حزبی نداشتند و نمی‌دانستند که چه مسایلی متنضم این اصول است. آن‌ها هر گز درک نکرده بودند که در مورد مسایل مربوط به سیاست حزب، ما می‌توانیم با کسانی که در درون حزب اختلاف داریم متفق شویم. همین درک نادرست از اصول بود که به ایشان اجازه نشست رو در رو نداد و اجازه نداد تا مسایل اختلافی را از طریق بحث و گفتگوی رفیقانه در جلسات حزبی به پیش بزند، بلکه خواهان یک نوع سازش و معامله‌گری گردیدند. این گونه خواست‌ها هیچ گونه ارتباطی به اصول حزب و مبارزات درون حزبی ندارد و خارج از اصول است. حزب کمونیست (مأتوئیست) افغانستان هر گونه معامله‌گری و سازش طلبی را مردود دانسته و بر مبارزه اصولی ایدئولوژیک - سیاسی فعال تاکید می‌ورزد.

هر گاه مبارزه در درون حزب بر مبنای منافع کلی حزب صورت نگیرد، بلکه منافع شخصی و یا چند فرد را مد نظر قرار دهد، این گونه مبارزه خارج از اصول مارکسیستی - لینینیستی - مأتوئیستی بوده مردود و غیر قابل قبول است.

تاریخ گواه آنست که چنین افرادی همیشه به منافع شخصی و یا گروهی خود فکر می‌کنند. این افراد هیچ وقت به این فکر نمی‌کنند که این کار شان بسود حزب و انقلاب هست و یا نیست، گو این که این امر هیچ ارتباطی به ایشان ندارد. موافقت و یا مخالفت کردن خلاف اصول مارکسیستی - لینینیستی - مأتوئیستی چه بخواهی و چه نخواهی افتراق را بوجود می‌آورد، حزب را ضربه می‌زند و در آخرین تحلیل به نفع بورژوازی تمام می‌شود.

تقد اعلامیه وبسایت فاقد اعتبار شعله جاوید

زیر نام فریبند «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» و مقاله «مذاکرات صلح دوحه»

خروج نیروهای نظامی اشغال گران از افغانستان به معنی پایان اشغال کشور نیست

نقض آشکار «موافقت نامه صلح» دوحه خواندند، اما از اشغال گران خارجی خواهان رهایی هفت هزار افراد زندانی طالبان و حذف رهبران شان از لیست سیاه سازمان ملل گردیدند. یا عبارت دیگر طالبان در بدل امتیاز دادن تمدید پنج ماهه نیروهای اشغال گر در افغانستان خواهان دو امتیاز فوق الذکر از اشغال گران امریکایی گردیدند. طالبان ادعا نمودند تا زمانی که این هدف شان برآورده نشود در «مذاکرات بین الافغانی» شرکت نخواهند کرد.

طالبان بعد از امضا توافق نامه دوحه تمام مواد مندرج توافق نامه را موبه مو اجرا نمودند و به هیچ پایگاه خارجی در داخل افغانستان حمله نکردند و در ظرف ۱۴ ماه حتی یک نیروی اشغال گر خارجی در افغانستان توسط طالبان کشته نشدند.

نکته ای که قابل بحث است، اینست که در مورد اعلام خروج نیروهای اشغال گر امریکایی توسط بایدن اعلامیه ای بdst ما رسیده تحت عنوان «اعلامیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان - در مورد اعلام خروج نیروهای اشغال گر امریکایی از افغانستان» در مورد اعلامیه مذکور باید گفت که این اعلامیه هیچ ربطی به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ندارد. زیرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به تاریخ ۱۸ حوت ۱۳۹۹ خورشیدی (۲۰۲۱ مارچ) اعلامیه به این مضمون

انتشار داد:
«حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با صراحت اعلام می دارد که نشرات ویب سایت شعله جاوید با آدرس:

www.sholawid.org

و صفحه فیسبوک با آدرس:

http://www.facebook.com/shola_Jawid896077590481875

و تمام صفحات اجتماعی مربوط به آن، هیچ ربطی به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ندارد، نمایندگی از حزب نمی کند و فاقد اعتبار است. این از یک سو، و از سوی دیگر اعلامیه مذکور مطابق به خط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نبوده، بلکه یک اعلامیه تسلیم طلبانه در قبال اشغال گران امریکایی است به رهبری امریکایی اشغال گر امریکاست.

در صفحه اول اعلامیه چنین می خوانیم:

«از جانب دیگر، این ادعا که امریکا به «اهداف مشخص» در افغانستان دست یافته، دروغی بیش نیست. ظاهراً یک مورد از این «اهداف مشخص» نابود کردن تروریست های اسلام گر در افغانستان بود؛ ازین بردن نیروهای که خود امریکا در منطقه پرورانده حمایت و تجهیز کرده بود. تجاوز و اشغال افغانستان نه تنها این نیروها را از بین نبرده بلکه زمینه را برای فعالیت و گسترش ایدئولوژی آنان بیشتر نموده است. به همین دلیل اکنون در افغانستان افرون بر طالبان و القاعده، داعش نیز فعالیت شان را آغاز کرده که خود نشان

شکست امریکا و متحدانش در «مبازه علیه تروریزم» دارد.»

بحث فوق الذکر مطابق با خط تسلیم طلبانه «سازمان رهایی افغانستان» و تسلیم شدگان و تسلیم طالبان «ساما» یی قرار دارد و کاملاً در جهت مخالف خط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است. زیرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بارها خاطر نشان ساخته که اشغال گران امریکایی است به رهبری امریکایی هیچ گاه به خاطر مبارزه علیه تروریزم، افغانستان را اشغال نکرده، بلکه تجاوز و اشغال گری شان تحت نام فریبند مبارزه علیه تروریزم به راه افتاده است. به اعتقاد

زمانی که بلوک وارسا فروپاشید و سیستم سوسیال امپریالیستی «شوروی» از میان رفت، امپریالیزم امریکا مدعی پی ریزی نظم نوین صد ساله امپریالیستی در جهان گردید.

امپریالیزم امریکا بر مبنای همین رویاهای امپریالیستی جنگ تجاوز کارانه و اشغال گرانه خویش را با متحدینش از عراق شروع نمود، و جنگ تجاوز کارانه و اشغال گرانه شان را به افغانستان کشاند. ادامه این جنگ های تجاوز گرانه و اشغال گرانه بصورت مستقیم و غیر مستقیم دامن سوریه، یمن و لیبی را نیز گرفت. به همین ترتیب پیش روی های نیروهای اشغال گر ناتو به طرف مرزهای غربی روسیه نیز شروع گردید.

نیروهای اشغال گر ناتو تحت رهبری امپریالیزم امریکا بعد از دو دهه به بن بست خوردند و به یک بحران لاعلاج دچار گردیدند. روسیه امپریالیستی در سوریه در مقابل اشغال گران امریکایی ایستاد و به همین ترتیب امپریالیزم امریکا در مرزهای غربی روسیه نیز با اقدامات جنگی امپریالیزم روس مواجه گردید.

تلاش امپریالیزم امریکا برای تسلیمی کوریای شمالی به شکست منجر گردید و باعث نزدیک تر شدن آن کشور به سوسیال امپریالیزم چین شد.

از یک سو منافع استراتیژیک امپریالیزم امریکا در جهان و منطقه با مصارف اقتصادی هنگفت جنگی آن در افغانستان در تنافض قرار گرفته است، و از سوی دیگر نزدیکی طالبان با امپریالیزم روسی و سوسیال امپریالیزم چین، اشغال گران امریکایی را وادار ساخت تا مستقیماً و بدون حضور رژیم دست نشانده با طالبان به مذاکره به پردازد و به امضا «توافق نامه صلح» با ایشان تن دهد. در «توافق نامه صلح» میان اشغال گران امریکایی و طالبان که به تاریخ ۱۰ حوت ۱۳۹۸ خورشیدی (۲۹ فبروی ۲۰۲۰ میلادی) به امضاء رسید، بصورت واضح و روشن از خروج کامل نیروهای نظامی اشغال گران تا اول می ۲۰۲۱ سخن به میان آمده است. اشغال گران امریکایی امیدوار بودند که در ظرف ۱۴ ماه «مذاکرات بین الافغانی» نتیجه مطلوبی بدهد. اما چنین نشد، از یک طرف «مذاکرات بین الافغانی» به وقت معینه شروع نگردید و به تعویق افتاد و از سوی دیگر «مذاکرات بین الافغانی» به درازا کشید و با آن که ترکیب تلاش نمود که قبل از انتخابات ریاست جمهوری نتایج مطلوبی از این مذاکرات بدست آورد، اما مذاکرات حسب میلش پیش نرفت و طولانی تر گردید، زمانی که انتخابات ریاست جمهوری امریکا فرا رسید، هر دو طرف مذاکره کننده منتظر نتایج انتخابات امریکا ماندند.

جباید با تعقیب سیاست امریکا در افغانستان بعد از صد روز دوره زمامداری اش اعلام خروج نیروهای اشغال گر را تائید نمود، و اعلان نمود که خروج نیروهای امریکایی از اول می ۲۰۲۱ شروع الی ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۱ ادامه می یابد. یا به عبارت دیگر خلاف «توافق نامه دوحه» خروج نیروهایش را پنج ماه دیگر به تعویق انداخت.

طالبان گرچه اعلام خروج نیروهای اشغال گر توسط جو بایدن را

نفر از دشمنان خویش را از میان ببرد، تروریست نامیده می‌شود که باید سرکوب گردد. اما در منطق امپریالیزم تجاوز بر ملل ضعیف و اشغال سرزمین دیگران، دفاع از خود نامیده می‌شود و به همین ترتیب به کارگیری مخرب ترین و کشنده ترین سلاح‌های مدرن (استفاده از بمب‌های ۱۵ الی ۲۰ تنی - فاسفورس سفید و مادر بم) علیه انسان‌ها و خلق‌های زحمت کش حق مشروع و قانونی شان در جهان به حساب می‌آید. به خوبی دیده می‌شود که این منطق حالا دست از آستین نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه بیرون نموده است. در این منطق، اشغال گران امپریالیست که بزرگ‌ترین تروریست در سطح جهان اند، تروریست به حساب نمی‌آیند. آیا کسی هست که نداند افغانستان توسط بزرگ‌ترین تروریست‌ها و دشمن افغانستان اشغال گردیده است؟ به قسمت دیگر اعلامیه توجه نمایید:

(یکی دیگر از این «اهداف مشخص» تشکیل یک رژیم دستنشانده، به عنوان حافظ منافع امپریالیستی در افغانستان بود. در این راسته هزینه تشکیل و پیشبرد یک حکومت دستنشانده را مقبل شده است. اما این رژیم دستنشانده بعد از بیست سال فعالیت، هنوز قادر مشروعت و انسجام سیاسی و در مرز ورشکستگی کامل قرار دارد. این رژیم متشکل از نیروهای متجانس سیاسی بورژوازی - کمپارادور و نیمه فیوال است که فقط بر سر خیانت، وطن فروشی و چاکر منشی به امپریالیزم باهم توافق نظر دارند، این نیروها به دو دسته تقسیم شده اند که این دو دستگی از آغاز شکل گیری رژیم دستنشانده وجود داشت. جناح شوونیست درون رژیم، خواهان نظام ریاستی، یعنی خواهان ساختار فعلی هستند. اما جناح مقابل، به خصوص حزب جمعیت اسلامی خواهان تغییر ساختار، به نظام غیر متمرکز هستند که در آن قدرت سیاسی بین رئیس جمهور و صدر اعظم تقسیم می‌شود. این دو دستگی یک [یکی] از عوامل مهم ناتوانی و فروپاشی رژیم دستنشانده محسوب می‌گردند. به این دلیل هم، سیاری نگران آغاز جنگ داخلی و شدت «جنگ داخلی» در افغانستان هستند.» صفحه ۱ و ۲

هدف از این بحث چیست؟ آیا اعلامیه نویس از اشغال گران توقع داشتند که بعد از بیست سال اشغال کشور یک رژیم متعدد و مشروع را روی کار بیاورند؟ یکی از خصوصیات رژیم‌های دست نشانده که اگر چندین دهه هم عمر نماید غیر مشروع و قادر اعتبار سیاسی است و به هیچ عنوان نمی‌تواند از لحاظ سیاسی انسجام پیدا کند.

بحث اعلامیه کاملاً شبیه بحث‌های «حزب همبستگی» و «حزب آزادیخواهان...» است. آن‌ها هم اعلام می‌دارند که اشغال گران با وجود مصارف گزاف نتوانستند یکی از اهداف شان که تشکیل رژیم دست نشانده بود بصورت درست شکل‌دهی نمایند.

زمانی که افغانستان توسط اشغال گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا اشغال گردید، و اشغال گران امپریالیست ادعا نمودند که می‌خواهند افغانستان ویران را سر از نو در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی باز سازی نمایند، حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان با صراحت اعلام نمود: «شکی نیست که در این ادعا حقیقتی وجود دارد. آن‌ها در واقع به این خاطر بالای افغانستان تجاوزکرده و آن‌را به اشغال خود درآورده اند که این کشور را سر از نو و در تمام عرصه‌ها مطابق به نیازمندی‌ها، نقشه‌ها و منافع آزمدنه، سرکوب‌گرانه و غارت‌گرانه کنونی امپریالیستی شان بازسازی نمایند.

نخستین و مهم‌ترین موضوع در این بازسازی امپریالیستی وارتجاعی، اشغال افغانستان و مسلط ساختن مجدد حالت مستعمراتی بر این کشور، تقریباً یک و نیم دهه بعد از خروج قوت‌های نظامی اشغال گر سوسیال امپریالیزم شوروی از آن است.

دومین عرصه مهم در بازسازی استعمارگرانه افغانستان، شکل دهی یک رژیم دست نشانده است که تحت اولمر امپریالیست‌های متاجوز و اشغال گر و در جهت تأمین منافع آن‌ها کارمی نماید.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان بزرگ‌ترین تروریست در سطح جهان اشغال گران امپریالیست اند.

در بحث فوق الذکر بوضوح مشاهده می‌شود که نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه معتقد اند که یکی از اهداف اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا «نابود کردن تروریست‌های اسلام‌گرا در افغانستان» بوده است که در پیش‌برد این مبارزه در افغانستان شکست خورده اند؟

این همان بحثی است که حزب همبستگی در اعلامیه هشتم حمل ۱۳۸۳ نموده بود. در این اعلامیه تجاوز به افغانستان مبارزه علیه تروریزم جا زده شده بود. اینک یک بار دیگر توسط اعلامیه نویس و یا اعلامیه نویسان کنونی زیر نام فریب‌نده «حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان» این زمزمه بگوش می‌رسد. اینست اغواگری و فریب کاری.

(۱) اشغال گران امپریالیست چون در افغانستان علیه تروریزم مبارزه نکردن و نمی‌کنند، لذا بحث شکست شان در مبارزه علیه تروریزم اغواگری بیش نیست. امروز در افغانستان نه تنها داعش و القاعدہ، بل که بیش از یازده گروه اسلام گرا مبارزه می‌کنند. اشغال گران امپریالیست نه تنها از ابتدای اشغال کشور به فکر ترویج ایدئولوژی بنیادگرایی در افغانستان بودند، بل که قبل از تجاوز سوسیال امپریالیزم «شوری» نیز بانی ترویج بنیادگرایی در افغانستان بوده اند.

اعلامیه نویس فکر می‌کند که ایدئولوژی بنیادگرایی طالبانی فقط توسط داعش و القاعدہ گسترش یافته است، طرح موضوع به چنین شکلی به این معناست که نویسنده اعلامیه از دانش سیاسی درستی برخواردار نیست. این مساله هم چو آفتاب روشن است که در ظرف بیست سال اشغال کشور اشغال گران امپریالیست به کمک رژیم دست نشانده مبلغ گزافی را برای تدریس مدارس دینی هزینه نموده اند. تمامی مدارس دینی که جواز رسمی رژیم دست نشانده را در دست دارند همه در جهت تحکیم و گسترش ایدئولوژی بنیادگرایی در افغانستان کار می‌کنند.

آیا نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه این را درک نکرده اند که بزرگ‌ترین تروریست در سطح جهان امپریالیست‌ها اند و تمامی نیروهای تروریست دست پروردگان خود شان اند؟

آیا این نکته را درک نکرده اند که امپریالیزم هیچ گاه علیه بنیادگرایی اسلامی مبارزه نمی‌کند، بل که به فکر رشد و گسترش آنست؟ امپریالیزم امریکا تا زمانی که طالبان مطبع شان بود حتی یک کلمه علیه امارت اسلامی طالبان نه گفتند و نه هم نوشتند. زمانی که شروع به سر کشی نمودند، برای سقوط رژیم طالبانی کمر بست و کشور را مستقیماً اشغال نمود. این یکی از خصوصیات بر جسته امپریالیزم است.

چه کسی به غیر از نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه نمی‌داند که در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم «شوری»، امپریالیزم امریکا تمامی دروازه‌های زندان مصر را بر روی جنایت‌کاران زندانی مصری باز کرد و بعد از آموزش‌های تروریستی آن‌ها را به افغانستان اعزام نمود؟

آیا نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه نمی‌دانند که در زمان امارت اسلامی طالبان، القاعدہ تحت رهبری اسامه بن لادن برای بار دوم با توافق امپریالیزم امریکا توسط پاکستان در افغانستان جا به جا گردید؟ چرا؟ آن‌ها این همه را بخوبی می‌دانند، اما برای فریب دادن نسل جوان و توده‌های زحمت‌کش افغانستان، تلاش می‌ورزند تا از امپریالیزم اشغال گر امریکا چهره‌ای دیگر بسازند و او را ضد تروریست به مردم نشان دهند.

هدف نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه از بیان «تاریخ اسلام گرا در افغانستان» فقط طالبان، داعش و القاعدہ است، نه «تاریخ اسلام گرا» که زیر برق اشغال گران جمع شده اند.

حال بهینیه که تروریست کیست؟

در منطق امپریالیست‌ها و تمامی خائنین ملی کسی که از زندگی خود سیر آمده و با یک بم کوچک و یا بزرگ انتقام می‌کند تا با خود چند

از آن جائی که امپریالیست‌های متجاوز و اشغال‌گر امریکائی و متحدین شان طبق یک طرح و نقشه استراتژیک جهانی و منطقوی همه جانبه و دراز مدت به افغانستان تجاوز کرده و آن را اشغال کرده اند، به دلخواه خودشان بزودی ازکشور نخواهند رفت و می‌خواهند بصورت دراز مدت در این جا بمانند. از این جهت آن‌ها حاکمیت دست‌نشانده شان را بقسمی شکل می‌دهند که از هر لحظه موجودیت و قدرتش وابسته به موجودیت قوای اشغال‌گر امپریالیستی باشد، به ویژه از لحظه دفاعی و امنیتی.

باز سازی اقتصادی استعمارگرانه افغانستان دارای دو جنبه است: یک جنبه آن بازسازی خود زیرساخت اقتصادی است و جنبه دیگر آن فراهم آوردن امکانات اقتصادی برای بازسازی عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی. از آن جائی که در این طرح، فرض بر این است که جامعه افغانستان برای بازسازی اقتصاد آشفته و نزدیک به انهدام خود و فراهم‌آوری امکانات اقتصادی برای بازسازی سایر عرصه‌ها، قادر زمینه‌ها و امکانات بالقوه و بالفعل اقتصادی است، هردو جنبه متذکره بصورت عدمه متکی به کمک‌های دولت‌های امپریالیستی و ارتقای خارجی است....» برای معلومات بیشتر به برنامه وحدت بخش سیمای کنونی افغانستان مراجعه نمایید.

بیان چند مطلب فوق الذکر از برنامه وحدت مصوب در کنگره اول حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان این موضوع را دقیقاً بیان می‌نماید که تحلیل حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان بعد از بیست سال درست از آب در آمد.

اشغال‌گران امپریالیست خواهان خروج کامل از افغانستان نیستند، بل که تصمیم دارند که بصورت دراز مدت در افغانستان بمانند و رژیم دست‌نشانده شان را مورد حمایت قرار دهند) چه رژیم دست‌نشانده کنونی و چه رژیم دست‌نشانده پسا توافق).

جلسه خانین ملی در بن که توسط اشغال‌گران امپریالیست فراخوانده شد موفق به شکل دهنی یک رژیم دست‌نشانده گردید، و حامد کرزی بعنوان شاه شجاع سوم به تاریخ اول جدی ۲۲۱۳۸۰ (۲۰۰۱) بر چوکی دست‌نشاندگی تکیه زد و مدت بیست سال است که چنین رژیمی بر مردم زحمت کش افغانستان تحمیل گردیده است و چندین سال دیگر بر این منوال خواهد گذاشت.

تاریخ گواه آنست که طرح بازی یک کشور مستعمره مانند افغانستان یک طرح مستعمراتی - نیمه فیودالی است. در این طرح تامین منافع اشغال‌گران امپریالیست مسئله عدمه آن را تشکیل می‌دهد، یعنی جنبه مستعمراتی عدمه است. اشغال‌گران برای تامین منافع شان در افغانستان نیاز به یک رژیم دست‌نشانده و گوش به فرمان دارند که در این زمینه تا کنون موفق بوده اند.

به یقین کامل که اشغال‌گران امپریالیست از فروپاشی رژیم دست‌نشانده شان جلو گیری خواهند کرد. «امضا توافق نامه صلح» میان طالبان و اشغال‌گران امریکایی و پیش‌برد «مذاکرات بین الافغانی» در حقیقت به معنای جلو گیری از فروپاشی رژیم دست‌نشانده در افغانستان می‌باشد. رژیم پسا توافق هر شکل و شما می‌باشد که به خود بگیرد عبارت خواهد بود از یک رژیم دست‌نشانده که در جهت زحمت کش می‌باشد. امپریالیست که بر چوکی دست‌نشاندگی تکیه می‌زند.

با ایجاد رژیم پسا توافق نه بر جنگ نقطه پایان گذاشته می‌شود و نه هم صلحی در کار خواهد بود. صلحی که بعد از مذاکرات «بین الافغانی» با ایجاد یک رژیم پسا توافق بوجود آید یک صلح امپریالیستی - ارتقای خواهد بود که خلاف منافع علیای توده‌های زحمت کش می‌باشد. و جنگ در داخل کشور با مداخلات پنهان آشکار امپریالیست‌ها و کشورهای منطقه پیش خواهد رفت و یک جنگ داخلی - استخاراتی خواهد بود.

اعلامیه در مورد جنگ طالبان و امتیازگیری این گروه چنین نظر دارد، به این بحث توجه نمایید:

«اما در کل نظام امارت اسلامی طالبان از لحاظ ملی و بین المللی طرفداران

محکم ندارد و این مسئله برای رهبری طالبان واضح است. آنها برای امیتازگیری به جنگها شدت داده اند و برای صفو شان و عده پیروزی میدهند. کشورهای منطقه روسیه، چین، هند، ایران و حتی پاکستان خواهان بازگشت امارت اسلامی طالبان نیستند. به همین دلیل رهبری طالبان بیشتر در صدد امیتازگیری و خواسته‌ایشان در مذاکرات صلح هستند. این خواسته‌ایکی، رهایی زندانیان این گروه از زندانهای رژیم اند و دیگر حذف نامهای رهبری طالبان از لیست سیاه «سازمان ملل». اگر این خواسته‌ای طالبان بر آورده شود،

قویاً احتمال دارد که طالبان در مذاکرات بعدی شرکت نمایند.» صفحه ۲ مردم زحمت کش افغانستان دقیقاً دوران تاریک امارت اسلامی طالبانی را فراموش نکرده اند و خواهان برگشت امارت اسلامی به افغانستان نیستند، حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان از همان ابتدای «مذاکرات صلح» میان طالبان و اشغال‌گران امریکایی این مطلب را دقیقاً بیان نمود که هر دور مذاکرات با حدت و شدت جنگ‌ها می‌افزاید، و این جنگ‌ها به منظور امتیازگیری در میز مذاکرات است. طوری که قبلًا هم بیان نمودیم، این دو خواست طالبان(رهایی هفت هزار زندانی و حذف نام رهبران شان از لیست سیاه سازمان ملل) هیچ ربطی به شدت جنگ‌ها ندارد، بل که این خواست طالبان از امریکایی‌ها در مقابل به تعویق انداختن پنج ماهه خروج نیروهایش از افغانستان است.

بناءً اگر ما به پذیریم که طالبان به خاطر این که به این دو خواست شان برسند بر شدت و حدت جنگ‌ها افزوده اند، به این معناست که از معامله‌گری طالبان و اشغال‌گران امریکایی چشم پوشی نموده ایم. «شرکت طالبان در مذاکرات بعدی» منوط به معامله‌گری امریکایی‌ها و طالبان است، چه طالبان به دو خواست شان برسند و چه نرسند. اعلامیه در آستانه خروج نیروهای نظامی امریکا از افغانستان و پیش‌رفت «مذاکرات بین الافغانی» معتقد به ادغام و تسليمی طالبان به رژیم پوشالی است به این بحث توجه نمایید:

«اکنون امپریالیزم امریکا، در آستانه خروج نیروهایش از افغانستان، برای حفظ دست‌آوردهای بیست ساله اش که دو تریلیون دالر هزینه در برداشته، امید به تلاش‌های دیپلماتیک به رهبری سازمان ملل دارد. اما تجربه یک دهه اخیر از تلاش‌های دیپلماتیک برای صلح به چیزی فراتر از گرفتن شدن تنور جنگ نیت‌گاریمده است با وجود اینکه احتمال میرود امپریالیزم امریکا نیروهای نظامی اش را از افغانستان بیرون بکشد، اما این به معنی پایان سلطه امریکا در افغانستان نیست و نمیتوان پیروزی طالبان تلقی شود. در صورت پیش‌رفت مذاکرات بین طالبان و رژیم و ادغام طالبان در رژیم دست‌نشانده در نهایت این طالبان است که به رژیم و امپریالیزم تسليم می‌شود و حالت مستعمراتی و عدم استقلال کامل افغانستان ادامه می‌یابد: نفوذ همجانبه امپریالیزم امریکا بر نهادهای سیاسی، امنیتی و نظامی رژیم و داشتن پیمان امنیتی با رژیم دست‌نشانده، کماکان سلطه امپریالیزم و حالت اشغال مملکت را حفظ خواهد کرد و از همه مهمتر اینکه رژیم دست‌نشانده تحت کنترل و حمایت بدارانش قرار دارد و امریکا و متحدشان به ادامه‌ی کمکهای مالی و تسليحاتی به رژیم دست‌نشانده تعهد سپرده اند.» صفحه ۳

وقتی گفته می‌شود که «اکنون امپریالیزم امریکا در آستانه خروج نیروهایش از افغانستان، برای حفظ دست‌آوردهای بیست ساله اش که دو تریلیون هزینه در برداشته، امید به تلاش‌های دیپلماتیک به رهبری سازمان ملل دارد.» به این معناست که نویسنده اعلامیه به «دست‌آوردهای بیست ساله» اشغال‌گران باورمند است.

اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا هیچ دست‌آوردي جز اشغال کشور و شکل‌دهی یک رژیم دست‌نشانده گوش به فرمان ندارد.

بناءً دیدگاه نویسنده اعلامیه با دیدگاه‌های ایدئولوگ‌های بورژوازی مطابقت دارد و از آن فراتر نمی‌رود. حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان هیچ اعتقادی به «دست آوردهای بیست ساله» اشغال گران در افغانستان ندارد.

اعلامیه نویس می‌گوید: «در صورت پیشرفت مذاکرات میان طالبان و رژیم و ادغام طالبان در رژیم دستشانده در نهایت این طالبان است که به رژیم و امپریالیزم تسلیم میشود» این موضوع هیچ ربطی به حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان ندارد، زیرا حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان بعد از امضای «توافقنامه صلح» میان امریکایی‌ها و طالبان با صراحت اعلام نمود که طالبان به امپریالیزم امریکا تسلیم شدند، اما هیچ‌گاه اعتقادی به تسلیمی طالبان به رژیم پوشالی ندارد. هر گاه طالبان به رژیم پوشالی تسلیم شود، این همه نکرانی رژیم پوشالی و ایدئولوگ‌های بورژوازی از «دست آوردهای بیست ساله» برای چیست؟

مقاله‌ای دیگری که در سایت شعله جاوید زیر نام «مذاکرات صلح دوحه: تداوم سلطه امپریالیزم و تقسیم قدرت میان نوکران دیروزی و امروزی» به قلم «ازمان بارش» تحریر گردیده، نیز روی این مطلب تاکید دارد.

در یک قسمت این مقاله گفته شده که «در ضمن سهمه شئونیزم ملیتی رژیم و ادغام آنان در رژیم دست نشانده می‌تواند جنبه شئونیزم ملیتی گردد». رانیز افزایش دهد و باعث ستم اجتماعی و اختلاف و نفاق ملیتی گردد. در جای دیگر می‌نویسد: «ناکامی نظامی امریکا در افغانستان را نمی‌توان پیروزی طالبان تلقی کرد، زیرا هنوز دو طرف به شکست نظامی قطعی مواجه نشده اند؛ بنابر این، به نتیجه رسیدن مذاکرات صلح در دوحه فقط با سازش و تبانی و تسلیمی یک طرف به طرف دیگر امکان پذیر است». به احتمال قریب به یقین که نویسنده مقاله «مذاکرات صلح دوحه:...» و «اعلامیه» یک نفر است.

طوری که گفتیم طالبان با امضای «توافقنامه صلح» در دوحه به اشغال گران امریکایی تسلیم شدند، اما طالبان به هیچ‌وجه به رژیم پوشالی تسلیم نمی‌شوند.

اعتقاد ما اینست: همان طوری که در جلسه بن، اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا علیه مردم رحمت کش افغانستان تصمیم گیری نمودند، به همان قسم در جلسه استانبول و دیگر جلسات میان طالبان و رژیم پوشالی این اشغال گران امریکایی است که برای آینده افغانستان و مردمان کشور تصمیم می‌گیرند و رژیم پسا توافق را طبق میل شان آرایش می‌دهند. ما معتقدیم که تصمیم‌گیری‌های اشغال گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان محکوم به شکست است.

سی و چند روز قبل از امضای «توافقنامه صلح» میان طالبان و امریکایی‌ها در قطر، رند پیش نویس «توافقنامه صلح» در افغانستان را به کاخ سفید ارائه نمود. مهم‌ترین نکات آن عبارت بود از:

۱ - دولت آینده افغانستان، اسلامی خواهد بود و به منظور تامین این هدف شورای عالی علماء تاسیس می‌گردد.

۲ - طی یک سال، قانون اساسی جدید ساخته می‌شود:

۳ - حکومت موقت، متشكل از یک رئیس، چهار معاون و اعضاء، با امضای موافقت‌نامه، برای هجده ماه تاسیس می‌گردد و افزون بر وظایف عادی، وظایف مهم آنی را انجام می‌دهد: اجرای موافقت‌نامه صلح، اقدامات لازم برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید - برگزاری انتخابات ریاست جمهوری - برگزاری انتخابات شورای ملی (هر دو مجلس فعلی شورای ملی، منحل می‌گردد) ...

۴ - غفو عمومی، مصالحه ملی، بازگشت پناهندگان و بی‌جا شدگان، حل دعاوى زمین و املاک.»

«توافقنامه صلح» میان امریکایی‌ها و طالبان در قطر تا حد زیادی در برگیرنده طرح پیش نویس رند بوده است. امریکا تلاش می‌ورزد تا این طرح را در «مذاکرات بین الافغانی» اجرا نماید. در چنین صورتی هیچ یک از طرفین مذاکره کننده (رژیم پوشالی و طالبان) به دیگری تسلیم نخواهد شد.

طرح پیش نویس رند بیان کننده این مطلب است که در افغانستان باید

حکومت موقت تشکیل گردد و تمام زیر ساخت‌های رژیم دست‌نشانده پسا توافق طبق امیال اشغال گران امریکایی سر از نو بازسازی گردد. در این طرح بحث تسليمه یک طرف به طرف دیگر وجود ندارد. امریکا نیز تلاش می‌ورزند تا این طرح طبق منافع شان در افغانستان پیاده نمایند. نویسنده مقاله معتقد است که: «در ضمن سهمه دهی به طالبان و ادغام آنان در رژیم دست نشانده می‌تواند جنبه شئونیزم ملیتی رژیم را نیز افزایش دهد و باعث ستم اجتماعی و اختلاف و نفاق ملیتی گردد.»

هیچ جای شکی وجود ندارد که با ایجاد رژیم پسا توافق شئونیزم جنسی و شئونیزم ملی غلیظ تر از قبل می‌گردد، اما نویسنده مقاله طوری صحبت می‌نماید که اشغال گران امپریالیست و رژیم پوشالی در افغانستان «باعث ستم اجتماعی و اختلاف و نفاق ملیتی» نگردیده، بل که با «سهمه دهی و ادغام» طالبان به رژیم پوشالی «باعث ستم اجتماعی و اختلاف و نفاق ملیتی» در افغانستان می‌گردد! واقعًا این یک کشف محیر القول است که بیوگ نویسنده را به نمایش گذاشته است!

انواع و اشکال ستم در کشورهای تحت سلطه به ستم امپریالیستی گره خورده است. بدون پایان دادن به ستم امپریالیستی نمی‌توان به ستم فیوپالیزم و ستم سرمایه داری بروکراتیک پایان داد و بدون پایان دادن به ستم فیوپالیزم و سرمایه داری بروکراتیک نمی‌توان به ستم امپریالیستی نقطه پایان گذاشت. گرچه این دو ستم از یک دیگر فرق دارند، اما پیوند ناگستینی با یک دیگر دارند.

اشغال گران امریکایی ظاهراً خروج نیروهای نظامی خود را از افغانستان شروع نموده است، همان طوری که همین اکنون مشخص شده است، در پهلوی چندین هزار نیروهای نظامی نظامی در حدود پانزده تا بیست هزار نفر از پرسونل اردو و استخارت امریکا با لباس ملکی در افغانستان حضور دارند. این نیروها نه تنها وظایف جاسوسی را به عنده دارند، بل که در پهلوی آن آموزش‌های نظامی و استخارت اردو و استخارت این نیروهای امریکایی در حدود پانزده هزار نفر نیروهای اردو و استخارت اسایر کشورهای امپریالیستی با عین مستولیت در افغانستان حضور دارند.

بناءً رژیم پسا توافق هر شکل و شمایلی که به خود بگیرد یک رژیم دست‌نشانده باقی خواهد ماند و اشغال گران امپریالیست رژیم دست‌نشانده پسا توافق را از طریق برسونل اردو و استخارت اردو که با لباس ملکی در داخل کشور فعل اند، در تمام زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کنترول خواهد نمود.

حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان همیشه تاکید ورزیده که مقاومت ارجاعی طالبان قادر به اخراج قهری قوای اشغال گر و سر نگونی رژیم پوشالی نخواهد بود، چه رسد به حل مشکل اساسی زحمت کشان افغانستان.

یگانه راه حل اساسی برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده بوده و می‌باشد، این جنگ باید تا بیرون راندن قهری اشغال گران و سرنگونی رژیم پوشالی و استقرار جامعه دموکراتیک نوین به پیش رفته و سمت و سوی سوسیالیستی پیدا کند و هرچه سریع تر به طرف جامعه سوسیالیستی حرکت نماید.

۱ - اغواگری و فریب‌کاری دیگر نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه اینست که اعلامیه مشترک احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست که در اول می امسال منتشر گردیده، و حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان یکی از امضاء کنندگان اعلامیه است، از «بولگ گروه مائوئیستی راه سرخ ایران» کاپی نموده و در سایت شعله جاوید جا به جا نموده اند تا بازدید کنندگان ویب‌سایت شان را فریب دهنده که گویا آن‌ها از جمله امضاء کنندگان اعلامیه اند.

پیام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

به

حزب کمونیست انقلابی کانادا



بمناسبت برگزاری موفقیت آمیز پنجمین کنگره حزب کمونیست انقلابی کانادا



انقلابی کانادا از زمان اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر، علیه سلطه اشغال‌گرانه امپریالیست‌ها و بخصوص امپریالیزم اشغال‌گر کانادا مبارزه نموده و خواهان شکست امپریالیست‌های اشغال‌گر در افغانستان بوده است. حزب شما بطور احسن وظیفه انتربنیونالیستی خود را در مبارزه علیه اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان انجام داده است.

همان طوری که شما رفقاً بیان نمودید که توده‌های ستم‌دیده افغانستان تسليم رژیم طالبانی و فیودال-بورژوا بیروکرات نخواهد گردید و مبارزات توده‌ها علیه این رژیم ارتجاعی و حامیان اشغال‌گر شان ادامه خواهد یافت. حزب ما با عزم راسخ برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) در افغانستان علیه رژیم ارتجاعی طالبان و حامیان اشغال‌گر شان تلاش می‌ورزد.

برگزاری موفقیت آمیز کنگره پنجم شما به ما این باور را می‌دهد که ما در قلب دژ نیرومند امپریالیستی یعنی کشور امپریالیستی کانادا - یکی از متحدین اشغال‌گران امپریالیست در ظرف بیست سال در افغانستان - نیروی مائوئیستی داریم که به آن افتخار می‌نمائیم. این نیرو حزب کمونیست انقلابی کانادا است که برای برپایی قیام عمومی و تسخیر مسلحانه قدرت و پیروزی انقلاب در کانادا تدارک می‌بیند. این حکم تاریخ است که پیروزی نهایی از آن پرولتاریا است و امپریالیزم باید سرنگون گردد.

زنده باد حزب کمونیست انقلابی کانادا!

زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع!

۲۰۲۱ میلادی (۳ عقرب ۱۴۰۰ خورشیدی)

رفقای عزیز! درودهای سرخ بر شما!

برگزاری موفقیت آمیز کنگره پنجم حزب کمونیست انقلابی کانادا را از صمیم قلب برای شما تبریک می‌گوییم. ما یقین کامل داریم که برگزاری موفقیت آمیز کنگره پنجم حزب کمونیست انقلابی کانادا مائوئیست‌های جهان را شاد ساخته و نیرو می‌بخشد. ما یقین کامل داریم که رفقای ما با تدویر موقانه کنگره پنجم گام بزرگی در مسیر مبارزه علیه کمپ امپریالیستی به رهبری امپریالیزم آمریکا را برداشته و ممد وحدت جنبش بین المللی مائوئیست‌های جهان گردیده و در راه ایجاد و یا احیای جنبش انقلابی انتربنیونالیستی پیروزمندانه به پیش خواهد رفت.

ایجاد و یا احیای جنبش انقلابی انتربنیونالیستی یکی از ضرورت‌های مبرم جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) جهان بشمار می‌رود.

کنگره پنجم حزب کمونیست انقلابی کانادا در قلب کشور امپریالیستی در شرایطی برگزار گردید که موج انقلابی نوینی در سراسر جهان در حال تولد است و جنگ خلق در هند و فلیپین در حال پیشروی است و رفقای ما در ترکیه نیز دویاره در شروع جنگ خلق قرار دارند.

امپریالیزم امریکا و متحدین انگلیسی و کانادایی اش در چوکات ناتو، افغانستان را بخاطر موقعیت راهبردی آن در مرازهای کشورهای آسیای میانه، چین، پاکستان و ایران، به بهانه «مبارزه علیه تروریزم» مورد تجاوز قرار داده و اشغال نمودند. بعد از مدت بیست سال جنگ تحملی و تحریب زیر بناهای اقتصادی افغانستان، اشغال‌گران امپریالیست از لحاظ نظامی به بن بست خورده و به شکست مواجه گردیدند. به همین ملحوظ اشغال‌گران امپریالیست امریکایی تن به سازش داده و «توافقنامه صلح» قطر را با طالبان امضاء نمودند.

اشغال‌گران امریکایی بخاطر تامین منافع شان در منطقه طی یک معامله با طالبان حاضر گردیدند تا قدرت سیاسی در افغانستان را به طالبان سپارند، و بدین طریق به حمایت و رشد بنیادگرایی در افغانستان کمک نمایند. زیرا شد بنیادگرایی در جهان با تامین منافع امپریالیزم خوانایی دارد، و امپریالیزم اشغال‌گران امریکایی با رشد بنیادگرایی در افغانستان خواهان متشنج نمودن اوضاع کشورهای منطقه است.

امپریالیزم اشغال‌گران امریکایی و متحدینش با بیرون کشیدن نیروهای نظامی شان، می‌خواهد افغانستان را به شیوه استعمار کهن انگلیس در چنگال خونین خود داشته باشند و حالت مستعمراتی - نیمه فیودالی اش را حفظ نمایند.

با آن که سیما و چهره ضد انسانی امپریالیزم و پایه‌های اساسی موضع گیری سیاسی و ایدئولوژیک شان برای خلق‌های مختلف جهان کاملاً برخلاف است، با آن هم باید بازی‌های پشت پرده و سیاست‌های تفرقه افغانانه و خائنانه امپریالیزم را به توده‌های رحمت کش شناساند و بطور همه جانبه افشا نمود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باور دارد که حزب کمونیست

نوشته ذیل از آدرس "جنبش انقلابی مردم ایران" به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۴۰۰ به اینم ادرس ما مواصلت ورزیده است و خواهان نشر آن در وبسایت ما گردیده اند. بعد از مطالعه این سند مفصل، تصمیم هیات تحریر "شعله جاوید" بر این شد که چون سند متذکره دارای اهمیت تاریخی است، لذا این سند را بدون کدام دخل و تصرف هم در وبسایت و هم در ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان (شعله جاوید) انتشار دهد. چون سند متذکره دارای اشتباهاتی نیز می باشد، ضروریست تا ملاحظاتی در این مورد داشته باشیم. در هر قسمتی که اشتباهی صورت گرفته، ما آن قسمت را با قوس [] نشانی نموده شماره می زنیم و در اخیر نوشته مختصرآ به توضیح آن می پردازیم.

در افغانستان چه گذشت؟!

است و از شمال شرقی به چین محصور است. افغانستان دارای ۳۴ استان [ولایت] حدود ۴۰۰ شهر (والکانی) دارد.

مساحت افغانستان ۶۵۳ هزار کیلومتر [مربع] با حدود ۳۹ میلیون جمعیت در قبال مساحت ۸۵۰ هزار کیلومتر پاکستان با ۲۳۰ میلیون جمعیت است. افغانستان در سال ۱۹۴۶ و پاکستان در سال ۱۹۴۷ عضو سازمان ملل شده اند. جالب است که تنها کشوری که به عضویت پاکستان رای منفی داد افغانستان بود. حتی پشتون های پاکستان روز استقلال پاکستان را برسمیت نمی شناسند و روز استقلال هند را به رسمیت می شناسند.

در دوره صفوی بخش غربی افغانستان تحت کنترل ایران و بخش شرقی تحت کنترل هندوستان هم زمانی حاکمیت ها در دوران صفویه بشکل زیر بوده است.

افغانستان	هند	ایران
تیموریان	گورتانيان	صفويان

در سال ۱۱۷۴ احمدشاه ابدالی امپراطوری ابدالی را در افغانستان بنای نهاد که بعد از امپراطوری عثمانی بزرگترین امپراطوری جهان اسلام در قرن ۱۸ بود. تاریخ مدرن افغانستان در سده ۱۸ میلادی با سلسله درانی (پتوکیان) که پشتون بودند رقم خورده است. پتوکیان مدت ها بر ایران بر بخش های ایران هم حاکم بودند که نادر شاه افشار آنان را بیرون راند.

در سال ۱۸۲۳ [۱] انجلستان به افغانستان لشکر کشید و معاهده گندمک در سال ۱۸۷۹ منعقد که روابط خارجی افغانستان بر عهده بریتانیا قرار گرفت. اما بر اثر مبارزات مردم افغانستان در سال ۱۹۱۹ امان الله خان استقلال کشور را از انگلیس بدست آورد. بر اساس معاهده «دیورند» که با ایتکار انگلیسی ها به افغانستان تحمیل شد. ۵۰٪ اراضی افغانستان به انجلستان واگذار که سپس بخشی از این در قلمرو پاکستان قرار گرفته و همین اراضی هم همیشه مورد مناقشه بوده است. مضافا افغانستان حدود ۷۶ کیلومتر مرز مشترک با چین دارد و با منطقه ایغورنشین در ایالت سین کینگ چین همسایه است. حجم منابع طبیعی افغانستان (نفت، گاز، مس- زغال سنگ، گوگرد، سرب و منابع کای) حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار برآورد شده که دومین ذخایر مس جهان در افغانستان وجوددارد که قرارداد بهره برداری از آن در اختیار چینی ها قرار گرفته است.

باید داشت که پاکستان همیشه افغانستان را حیاط خلوت خود دانسته زیرا از یک طرف به منابع آبی که سرچشمه آن در افغانستان است نیاز داشته، از طرف دیگر اتحاد با افغانستان در مقابل هندوستان را برای

از افغانستان چه میدانیم؟

کلمه افغان از کلمه Asvakan [آسوانکان] یعنی سوارکار گرفته شده در زبان سانسکریت ریشه دارد. افغانستان کشور چند قومی است. واژه افغان در قانون اساسی سال ۱۳۰۲ در دوره پادشاهی ظاهر شاه در قانون اساسی گنجانیده شده و به معنی ملت افغانستان بکاربرده شده اگر چه سایر قومیت ها از کاربرد واژه افغان برای خودشان اکراه دارند و اینرا مختص پشتون ها می دانند. درواقع افغانستان مواای دو نژاد سفید شامل «پشتون ها و تاجیک ها و هزاره ها و نورستانیها و نژاد زرد متشکل از ازبکها، ترکمن ها، قرقیزها و مغول ها» می باشد که سالیانی است در آرزوی تشکیل ملت واحد هستند. ترکیب جمعیتی افغانستان در نمایه زیر نمایش داده شده است

پشتو	% ۴۳
تاجیک	% ۲۷
ازبک	% ۹
هزاره	% ۹
سایرین	% ۱۲

پشتونها عمدها در نواحی شرقی و جنوبی افغانستان هم مرز پاکستان برخی نیز در شرق ایران (و مجاور بلوجستان). تاجیک ها یا فارسی زبانان که فارسی زبانان عمدها شیعه هستند. ازبک ها ترک تبار هستند با ترکمن ها عمدها در فاریاب ساکن هستند. بزرگترین قومیت در افغانستان را پشتون ها یا پتوها [پتان ها] تشکیل می دهند که پیشینه پشتون ها به سلسله غوریان یا گوریان در هند باز می گردد. اولین بار پشتون ها با قتل حاکم ایرانی قندهار «گرگین خان» به قدرت رسیدند. احمدخان ملقب به بابا سلطان بانی وحدت پشتون ها بوده است مذهب پشتون ها حنفی و وهابی هستند.

افغانستان اگر چه به قلب آسیا یا شاهراه معروف است اما از نظر جغرافیایی در خشکی و زمین محصور و به دریا راه ندارد. از نظر سیاسی کشوری که محصور در خاک است عموما برای خرید همسایه ها مشکل زا می باشد زیرا کوشش دارد به بیرون راه یابد. افغانستان راه و دروازه سه منطقه آسیای میانه، خاورمیانه و آسیای جنوبی است. افغانستان در تاریخ ۵۰۰ ساله اخیر هیچگاه بخشی از حاکمیت ایران نبوده اما در چند دوره کوتاه تحت حمایت بوده است بر عکس گهگاهی افغانی ها حاکم بر ایران شدند مثل دوران حمله تیموری و اشرف افغان.

افغانستان از نظر جغرافیائی در غرب با ایران، در جنوب و شرق با پاکستان در شمال با تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان همسایه

محمد غبار و دکتر عبدالرحمان محمودی، دو تن از روشنفکران چیپی که در ابتدا همکار و عضو حزب جوانان بیدار بودند، احزاب دیگری به نام حزب وطن و حزب خلق تاسیس کردند. حزب وطن تقریباً هم زمان با پیروزی کمونیسم در چین تاسیس شد و حزب خلق حدود یکسال بعد از تاسیس جمهوری خلق چین به وجود آمد. ولی برخی دیگر از نویسنده‌گان چنین قضایتی را فاقد هر نوع سند و گواه تاریخی می‌دانند و بر این باورند که این جنبش‌ها و احزاب، دارای اهداف و آرمانهای ملی و در مواردی قومی بوده اند و حداکثر ممکن است برخی از اعضای این احزاب دارای گراشیهای مارکسیستی بوده باشند. بدون شک ظهور علنی اندیشه‌های مارکسیستی در افغانستان، دردهه چهل همراه بوده که اولین حلقه‌های اندیشه‌های مارکسیستی در افغانستان توسط «نور محمد تره کی، ببرک کارمل و میر غلام محمد غبار» به وجود آمد.
[۴]

جامعه سوسیالیستی:

با این همه، آنچه که همگان بر آن اتفاق نظر دارند این است که اولین تشکیلات روشنفکری که به افکار چپ مارکسیستی گراش داشت و در هسته‌های مطالعاتی مخفی گرد هم می‌آمدند، در دهه چهل خورشیدی شکل گرفت. طبق نوشته ظاهر طینی در کتاب «افغانستان در قرن بیستم»، کار اصلی روشنفکران این حلقه‌های مطالعاتی، عبارت بود از تبادل کتاب، آموخته‌ها و اطلاعات. در این حلقه‌ها، سه حلقه که به دور مورخ مشهور، میر غلام محمد غبار، نورمحمد تره کی، و ببرک کارمل گرد آمده بودند از همه معروف‌تر بودند.

مدتی بعد همین حلقه‌ها منجر به تشکیل حزب دموکراتیک خلق شد و گنگره این حزب به صورت مخفی در ۱۱ جدی (دی) ۱۳۴۳ خورشیدی در منزل نور محمد تره کی برگزار شد و رهبران اصلی و علی البدل حزب انتخاب شدند و خط مشی عمومی و خطوط اساسی و اساسنامه حزب مورد تصویب قرار گرفت. البته خیلی زود غلام محمد غبار از این حزب کناره گیری کرد. حزب دموکراتیک خلق، «کپی برایر اصل حزب توده ایران» نیرومند ترین گروه چپگرا در افغانستان بشمار می‌رفت.
[۵] حزب دموکراتیک خلق هر چند که در سالهای اولیه، مانند حزب توده ایران به طور علنی از اندیشه‌های مارکسیستی سخن نمی‌گفت، ولی این را هم پنهان نمی‌کرد که هدفش ایجاد یک جامعه سوسیالیستی است.

طبق گفته عبدالکریم میثاق: «در آن وقت تمام طرحهایی که بود و گفته می‌شد، همین بود که ما می‌خواهیم یک حزب دموکراتیک را در این مرحله تاسیس کنیم. البته مسایلی از سوسیالیسم طرح می‌شد و اعضای گنگره تقریباً همه به نحوی با ادبیات سوسیالیستی آشنا بودند، البته نه با همان عمقی که باید باشد. در آنجا گفته می‌شد که هدف استراتژیک ما یک تحول دموکراتیک است و هدف نهایی ما ساختمان یک جامعه سوسیالیستی».

حزب دموکراتیک خلق از همان ابتدای تشکیل، حزبی متعدد و یکدست نبود و خیلی زود میان اعضای این حزب اختلافات اساسی بروز کرد و سر انجام به دو جناح «خلق» و «پرچم» اشغال کرد. رهبری جناح خلق بر عهده «نورمحمد تره کی» و رهبری جناح پرچم بر عهده «ببرک کارمل» بود. در زمانی هم که حزب دموکراتیک خلق قدرت را به دست گرفت، این اختلاف به اوج خود رسید که منجر به تصفیه خونین درون حزبی شد.

خود لازم می‌داند و می‌خواهد از طریق طالبان و افغانستان به راه عبور بین ایران و هند دسترسی داشته باشد. بهمین علت قوم پشتون تهدید اصلی تمامیت ارضی پاکستان بوده اند و از قبل از جمله «شوروی» به افغانستان، چون پشتون‌ها با انگلستان مخالف بودند رابطه خوبی با روسیه تزاری و بعدها با پیروزی بلشویک‌ها و از انجا که لنین هم قرادادهای استعماری تزار را باطل اعلام کرد افغانستان و رهبران ان با اتحاد جماهیر شوروی رابطه خوبی داشتند. ثزال داود مبتکر اصلاحات در افغانستان بود که با روسیه رابطه صمیمی داشت.

البته قانون اساسی مصوب ۱۹۴۶ [۲] نیز نسبتاً متقدم بود. در سال ۱۹۷۳ داود بر علیه ظاهرشاه که در مسافت بود کودتای آرام کرد و قدرت را بدست گرفته می‌شود حزب کمونیست افغانستان [۳] از طریق شبکه نظامی خود او را در این کودتایاری نمود.

بعد از ظاهرشاه روسای جمهور افغانستان بترتیب داودخان- نورمحمد تره کی- حفیظ الله امین- ببرک کارمل- نجیب - صبغت الله مجده- کرزای (دو دوره) و غنی بوده اند که جز سه نفر اخر همه کشته شدند. در دوران پس از سرکوب اول طالبان و برقراری نظام جمهوری پشتون نشانده امریکا برای اجتناب از قومی گرائی رئیس جمهور پشتون نسب اما دو معاون او از قومیت‌های مختلف انتخاب می‌شدند. فرمول ناموفق انتخاب رهبران بر اساس قومی گرائی و نه شایسته سalarی که براساس قرارداد سایکس- پیکو با تقسیم بندهی جدید خاورمیانه برای نخستین بار در لبنان و بعدها در عراق و افغانستان عملی شده که همین موضوع یکی از علت‌های ناکارامدی اینگونه حکومت‌ها بشمار می‌رود.

نگاهی به پیشینه چپ در افغانستان :

بررسی سوابق تاریخی نشان می‌دهد که نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در افغانستان به دوران زمامداری امان الله خان و جنبش مشروطه دوم بر می‌گردد که با تشکیل گروه جوانان افغان شکل گرفت و افرادی چون عبدالرحمان لودین، غلام محی الدین ارتی و میر غلام محمد غبار، که همگی از طرفداران سرسخت امان الله خان بودند، از اعضای اصلی این گروه به شمار می‌رفتند.

آنگونه که مصباح زاده، در کتاب «آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان» نقل کرده، شاید یکی از دلایلی که عبدالرحمان لودین، تاج محمد پغمانی، فیض محمد باروت ساز و غلام محی الدین ارتی در زمان محمد نادر شاه اعدام شدند، به خاطر ارتباط آنها با شوروی بوده باشد؛ چرا که نادر شاه به وسیله برادر خود محمد هاشم، که در زمان امان الله خان سفير افغانستان در مسکو بود، از این ارتباط مطلع شده بود.

عبدالرحمان لودین احتمالاً از طریق سردار احمد جان رحمانی و فقیر محمد خان که هر دو دیپلمات‌های سفارت افغانستان در مسکو بودند، با کمونیسم و اندیشه‌های کمونیستی و به تبع آنها با روسها آشنا شده بودند. سردار احمد جان و فقیر محمد خان در نخستین گنگره خلق خاور که توسط کمیته اجرائیه کمینترن «بین الملل سوم کمونیسم یا سومین گنگره جهانی کمینترن» در باکو پایتخت کنونی جمهوری آذربایجان برگزار شده بود، به نمایندگی از کمونیست‌های افغانی مخفیانه شرکت کرده بودند. از طرف دیگر برخی از نویسنده‌گان افغانی بر این باورند که جنبش مشروطیت، حزب وطن، حزب جوانان بیدار، از جمله احزابی بودند که دارای اندیشه‌های مارکسیستی بودند. میر غلام

همین موضوع باعث شد که این جریان بعد از چندی دچار فروپاشی و اختلاف شود. به طور کلی می توان گفت که تمام جریان های چپگرای دیگری که بعد از تشکیل حزب دموکراتیک خلق و جمعیت دموکراتیک نوین (شعله جاوید) اعلام موجودیت کردند، بیشتر آنها بیرون آمده از درون همین دو تشکیلات کمونیستی در افغانستان بودند.

اختلافات در این جریان چنان بالا گرفت که در همان مرحله اول حدود شش جریان انسانی از دل این تشکیلات بیرون آمد. گروهی به رهبری برادران محمودی که بیشتر اعضای خانواده عبدالرحمان محمودی در آن جمع شده بودند و گروه های کوچکتر دیگری به رهبری اکرم یاری، مجید کلکانی، عثمان لندي و عبدالله مزاری، از عمدۀ ترین جریان های بودند که به «شعله ای» های افغانستان معروف شدند.

حاصل عملکرد چپ در افغانستان فارغ از چند وچون بسیاری مسائل و معضلاتی که بوجود آوردن ارتقای نقش زنان در جامعه، تشویق آموزش و پژوهش و برقراری یک نظام سلامت عمومی در شهرهای تحت کنترل و افزایش نرخ با سوادی بطوریکه نرخ با سوادی قبل از اشغال افغانستان ۱۸,۲ درصد بوده که در حال حاضر به ۴۳ درصد افزایش که عمدۀ ان محصول عملکرد دوران سلطه چپ ها بوده است.

نگاهی به عملکرد چپ افغانستان نشان داده که چپ افغانستان نیز مشابه چپ ایرانی ماحصل سنتیز طبقاتی داخلی و منبعث از ساختار اقتصادی کشور نبوده بلکه اندیشه وارداتی با ساختار وارداتی بوده زیرا چگونه می توان باورداشت در ساختار اقتصاد زراعی افغانستان دهه چهل و حتی امروزه اندیشه شریف سوسیالیستی بتواند راهبرد مردمی شود که هنوز در تاریخ پس از ازدواج با دختران خردسال ده ساله و بچه بازی کودکانه شنبیع متجاوزانه فتوای آمرانه دارد. با نگاه امروزین شاید اگر چپ افغانستان مستقل و عاقلانه رفتار می کرد باید از حکومت داود پشتیبانی اورا برای فرایند توسعه و دمکراسی یاری می رساندند تا نهال آزادی شکل بگیرد و پرسه ملت - دولت در تغییر ساختار اجتماعی جامعه شکل گرفته آنگاه دست یازیدن به حکومت برای چپ معنی دار تلقی میشد.^[۸]

اشغال افغانستان توسط شوروی :

در سال ۱۹۷۸ حزب کمونیست خلق افغانستان ^[۹] بر علیه داود کودتای خونین به راه انداخت و نورمحمد تره کی رئیس جمهور شد. مدتی بعد حزب کمونیست افغانستان در پاسخ به پرسش یکی از خبرنگاران پیرامون چگونگی نفوذ حزب در ارتضی رسمی بیان داشت «ما حزب توده ایران نبودیم که اسامی نظامیان هواپار خودرا در دفترچه یادداشت کنیم تا مقامات امنیتی رژیم بتوانند عناصر مارا شناسائی کنند لذا از دوران کودتای ژنرال داود حزب کمونیست از بازیگران اصلی بشمار می رفته است!؟!». در تاریخ ۶ جدی ادی ش ۱۳۵۸ (۲۴ دسامبر ۱۹۷۹) به فرمان لئونید برزنف رهبر شوروی، و بنابرخواست حاکمان کودتاجی حزب کمونیست افغانستان سپاه چهلم اتحاد جماهیر شوروی از طریق مرزهای شمالی وارد افغانستان شد که سرانجام در دوران میخائيل گورباچف آخرین رهبر این اتحادیه و براساس توافق ژنو (فروردين ۱۳۶۷ ش/آپريل ۱۹۸۸) عقبنشینی نیروهای شوروی در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۷ (۱۵ می ۱۹۸۸) آغاز و آخرین گروه در ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ (۱۵ فوريه ۱۹۸۹) از افغانستان خارج شدند. اين جنگ بيش از يك ميليون کشته و نزدیک به پنج ميليون مهاجر و آواره بر

طاهر بدخشی يکی از بنیان گذاران و عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق بود که به خاطر تضادهای قومی با نور محمد تره کی و حفظ الله امين درگیر شد و اختلافات میان آنها چنان بالا گرفت که سر انجام طاهر بدخشی از حزب دموکراتیک خلق خارج شد و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) را تاسیس کرد. اعضای این سازمان که به «ستم ملی» معروف شدند، اغلب از قوم تاجیک بودند، این سازمان با آنکه از اندیشه های مارکسیستی پیروی می کرد، ولی مشکل اصلی جامعه افغانستان را تضاد قومی و ملیتی می دانستند و اعضای این گروه به این باور بودند که پشتونها با «зор گوبی و قلدري» مایه بدختی سایر اقوام در افغانستان شده اند. بعد ها اختلافات در این سازمان بالا گرفت و این جریان هم دچار انشعاب شد و «سازمان زحمتکشان افغانستان» به رهبری طاهر بدخشی و «سازمان فدائی زحمت کشان افغانستان» به رهبری باعث بدخشی به وجود آمد.

فعالیت این گروه بیشتر در نواحی شمال افغانستان به خصوص در ولایات (استانها) قطعن و بدخشان متتمرکز بود. خود طاهر بدخشی هم که این جریان را رهبری می کرد، از شهر فیض آباد بود، بدخشی که در دوران داود خان به خاطر فعالیت ضد دولتی به زندان محکوم شده بود. با کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد، ولی چندی بعد به اتهام دست داشتن در «توطئه ضد خلقی» دستگیر و زندانی و چندی بعد هم تیرباران شد. بعد از کشته شدن رهبران این سازمان، سایر اعضای آن در داخل و خارج از افغانستان پراگنده شدند و برخی از آنها به فعالیت نظامی روی آوردند، که مهم ترین آن تشکیل «جبهه ملیشیای صمد پادشاه» در بدخشان بود که اعضای این گروه بعد از پیوستن به دولت خلقی این جبهه را علیه مجاهدین به وجود آوردند.

جمعیت دموکراتیک نوین «شعله جاوید» [۶]

بعد از حزب دمکراتیک خلق، بزرگترین جریان چپگرای دیگری که در افغانستان اعلام موجودیت کرد، «جمعیت دموکراتیک نوین» معروف به «شعله جاوید» بود. این گروه ما ئویستی پیرو اندیشه های مائوتسه تونگ، بنیانگذار حزب کمونیست چین بود که ایدئولوژی انقلاب چین را سر لوحه برنامه های خود قرار داده بود.

آنگونه که خود اعضای جمعیت دموکراتیک نوین ادعا کرده اند، این جریان فقط چند ماه بعد از تاسیس حزب دموکراتیک خلق توسط تعدادی از روشنفکران چپ در کابل به صورت مخفیانه تشکیل شد. این گروه ابتدا به صورت مخفیانه فعالیت می کرد، ولی در سال ۱۳۴۸ [۷] خورشیدی فعالیت خود را علنی کرد.

بعد از علنی شدن فعالیت جمعیت دموکراتیک نوین، این سازمان هفته نامه «شعله جاوید» را منتشر کرد و بعد از آن بود که نام این گروه به شعله جاوید معروف شد. هفته نامه شعله جاوید به صاحب امتیازی دکتر رحیم محمودی و با همکاری هادی محمودی فقط ۱۱ شماره منتشر شد و در آستانه انتخابات سیزدهمین درویش مجلس شورای ملی افغانستان این نشریه به علت حمله شدید به «مقام سلطنت» توقیف شد.

برخلاف حزب دموکراتیک خلق که منظم ترین تشکیلات حزبی را در افغانستان داشت، جریان شعله جاوید هم از نظر تشکیلاتی و هم از نظر ایدئولوژیک ضعیف و فاقد برنامه مشخصی برای جامعه افغانستان بود.

شوری داشت و همین موضوع باعث تحریک مقامات شوروی برای بدبست گرفتن حاکمیت افغانستان از طریق ایادی داخلی خود «حزب کمونیست افغانستان» شده بود. پس از روی کار آمدن جمهوری دموکراتیک افغانستان در ۱۳۵۷ شمسی، رابطه دولت افغانستان با اتحاد شوروی که در اواخر جمهوری گذشته به جهت اختلاف داود خان و برزنف تنزل یافته بود را در ۱۴ آذر ۱۳۵۷ (۵ دسامبر ۱۹۷۸) با امضای یک معاهده دوستی دو جانبی از سر گرفته شد.

در ۱۲ تیر ۱۳۵۸ (ژوئیه ۱۹۷۹) ریاست جمهوری ایالات متحده جیمی کارتر اولین دستورها را مبنی بر کمک به مبارزین «مجاهدین افغان» علیه حکومت تحت پشتیبانی شوروی را به امضا رساند. هدف ایالات متحده از این طرح که بر اساس تزیینیو برزینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا انجام می‌گرفت، کشاندن اتحاد شوروی به «تله افغانستان» بود. لیکن حضور نظامی روس‌ها در منطقه دارای سابقه‌ای طولانی در تاریخ است. در جریان روابط‌های سیاسی-نظامی امپراتوری‌های بریتانیا و روسیه در آسیای میانه که به اصطلاح «بازی بزرگ» مطرح است، در سال ۱۲۶۴ (۱۸۸۵) منجر به درگیری نظامی با نیروهای افغان در دوران امیر عبدالرحمان خان در منطقه پنجده در شمال افغانستان شد که در نهایت با پیروزی قوای تزاری و تصرف نواحی جنوبی رود آمودریا به پایان رسید.

صرف نظر از روابط‌های بازی بزرگ، به طور حتم از دلایل مداخلات نظامی روسیه در افغانستان و منطقه آسیای میانه پیروی از سیاست دستیابی به آبهای گرم صورت گرفته که همین برنامه نیز توسط اتحاد شوروی مورد پیگیری قرار گرفت لیکن بیشتر با سعی بر اعمال نفوذ و تأثیرگذاری و مداخله در سیاست داخلی افغانستان. همان‌طور که عنوان شد توجه به منطقه در دوران شوروی نیز دنبال شد که از نمونه‌های آن ارسال میلیون‌ها روبل کمک اقتصادی و نظامی بین سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۷ (۱۹۵۵-۱۹۷۸) در دوران حکومت ظاهر شاه و داود خان می‌باشد..

در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) وقوع انقلاب اسلامی در همسایه افغانستان، ایران منجر به برکناری محمد رضا پهلوی پادشاه مورود پشتیبانی آمریکا شد و در همان زمان «آدولف داک» سفیر ایالات متحده در افغانستان توسط ستیزه جویان «حزب ستم ملی» ربوده و در طی حمله‌ای که جهت آزادسازی وی توسط پلیس افغانستان و یاری مشاوران شوروی انجام گرفت به قتل رسید. قتل سفیر آمریکا تأثیر مهمی در تیرگی روابط افغانستان و ایالات متحده داشت. ایالات متحده در آن زمان ۲۰ کشتی نظامی در خلیج فارس و دریای عرب که شامل دو ناو هواپیمابر نیز می‌شد، مستقر کرد بود که یکی ناوها به طور ثابت در خلیج فارس به جهت تهدیدهای جنگی بین آمریکا و ایران مستقر شده بود. در ۶ فروردین ۱۳۵۸ (۲۶ مارس ۱۹۷۹) پیمان صلحی بین اسرائیل و مصر با پشتیبانی آمریکا منعقد شد، شوروی مشاهده نمود که موافقنامه مذکور امتیاز بزرگی برای آمریکا محسوب می‌شود و می‌دید که این معاهده صرفاً نه یک موافقنامه صلح میان متحد ساقشان مصر و اسرائیل موردن پشتیبانی آمریکا، بلکه یک پیمان نظامی است به طوری که یکی از روزنامه‌های شوروی بیان کرد که اکنون مصر و اسرائیل «زاندارم پنتاگون» شده‌اند. در مجموع آمریکا در آن زمان بیش از ۵۰ هزار موشك به عربستان سعودی فروخته و همچنین منبع پشتیبانی نظامی به اتحاد شوروی مجوز داد. در مجموع افغانستان در اکثریت امور اعم از نظامی، فنی، تجاری و غیره وابستگی کاملی به

جای گذاشت. گروههای مجاهدین که علیه دولت افغانستان و نیروهای شوروی فعالیت داشتند، مورد پشتیبانی‌های سیاسی و نظامی ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی، پاکستان، عربستان، کشورهای حاشیه خلیج فارس و ایران قرار داشتند و در مقابل دولت افغانستان مورد پشتیبانی شوروی و هند قرار گرفته بود. حمایت دهلي نواز کابل صرفاً سیاسی بود اما روس‌ها از دولت کمونیستی کابل حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی تمام و کمالی به عمل می‌آورند.

جنگ افغانستان نقطه عطف مهمی در دوران جنگ سرد محسوب می‌گردد و همچنین سهم بزرگی بر پایان جنگ سرد داشت. به واسطه روند طولانی جنگ، جنگ افغانستان به «جنگ ویتنام شوروی» تشبیه شده و از دیگر نامهای مشهور آن «تله خرس» می‌باشد. بدین معنی که غرب بربری امریکا برای به زانودرآوردن خرس «اتحاد جماهیر شوروی» عامدهانه کوشش نمودند شوروی هرچه بیشتر در باتلاق این جنگ فرورود.

روابط شوروی و افغانستان

پیشینه کمک‌های همه‌جانبه اتحاد جماهیر شوروی به سرعت از سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) با استقلال این کشور از انگلستان، در دوران سلطنت امان‌الله شاه آغاز شد و همچنین اولین کشوری در جهان بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. این پشتیبانی‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که هنوز از انقلاب روسیه چندی نگذشته بود و هنگامی که حکومت تازه تأسیس روسیه، خود درگیر جنگ داخلی با طرفداران رژیم سابق تزاری معروف به روس‌های سپید بود. در آن زمان این کشور اقدام به تهیه سلاح‌های سبک، مهمات و تأمین زرادخانه، کارخانه باروت سازی، تعدادی هوایپیما و «مطابق استاد منتشره از منابع شوروی » مبلغ یک میلیون روبل طلا جهت پشتیبانی از مقاومت افغان‌ها در طول جنگ سوم انگلیس و افغانستان مصرف نمود، در موردی دیگر به دنبال ممنوعیت ترانزیت کالاهای افغان از خاک هندوستان «پاکستان کنونی»، با ایجاد معاهده‌ای، کالاهای افغانستان بدون پرداخت عوارض از خاک شوروی عبور می‌کرد. اتحاد شوروی مجدداً در سال ۱۹۴۲ می‌بادرد به تقویت نیروهای افغان با تهیه سلاح‌های سبک، هوایپیما و تأسیس مرکز آموزشی در تاشکند «پایتحت جمهوری شوروی ازبکستان » نمود. همچنین نظامیان شوروی و افغانستان همکاری‌های دائمی خود را از سال ۱۹۵۶ آغاز کردند که دلیل اصلی آن می‌تواند تسلیح پاکستان توسط آمریکا و عدم قبول آن کشور به فروش سلاح به افغانستان باشد و در سال ۱۹۷۰ با امضای یک موافقنامه، اتحاد شوروی اقدام به ارسال مستشاران نظامی کرد.

مستندات بسیاری وجوددارد که رابطه ویژه شوروی با افغانستان بدایل مختلف مدت‌ها پیش از اشغال شوروی وجودداشتند بطوری که در دوران حکومت ظاهر شاه و داود خان میلیون‌ها روبل کمک اقتصادی و نظامی بین سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۷ (۱۹۵۵-۱۹۷۸) در اختیار این دو دولت افغانستان قرار گرفته بود و جناح روسوفیل در میان رهبران افغانی همچون جناح انگلولو فیل حضور قدرتمندی داشته است... در همین رابطه در دسامبر ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) معاهده‌ای پیش از شروع جنگ به امضا رسید که بر اساس آن دولت کمونیست افغانستان جهت پشتیبانی نظامی به اتحاد شوروی مجوز داد. در مجموع افغانستان در اکثریت امور اعم از نظامی، فنی، تجاری و غیره وابستگی کاملی به

یک ماه پس از آغاز تهاجم شوروی، مشاور امنیت ملی امریکا، زبینگنو برژینسکی شخصاً به پاکستان رفت و در ناحیه‌ای مجاور مرز افغانستان نزدیک گذرگاه خیر خطاب به مجاهدان محلی گفت:

«ما از اعتقاد عمیق شما به خدا را آگاهیم و اطمینان داریم نبردن از همراه با موقوفیت خواهد بود. آن سرزین متعلق به شماست و روزی به آن باز خواهید گشت زیرا مبارزه‌تان به پیروزی منجر می‌شود و بار دیگر خانه‌ها و مساجدتان را باز خواهید یافت، زیرا هدفتان صحیح و خدا در کنار شماست.»

مطابق با اظهارات برژینسکی، سیا کمک مالی به مبارزان افغان را در ژوئیه ۱۹۷۹ (تیر یا مرداد ۱۳۵۸)، شش ماه پیش از هجوم شوروی به تصویب رسانید پس با این وجود پیش از تهاجم متعهد به پشتیبانی شده بودند اما سلاح پس از ورود رسمی شوروی فرستاده شد..

جیمی کارترا، رئیس جمهور آمریکا معتقد بود که «تجاوز شوروی» نمی‌تواند رخدادی جداگانه در حوزه نفوذ جغرافیایی شوروی باشد چون در حقیقت یک تهدید پنهانی به نفوذ ایالات متحده در خلیج فارس است. آمریکا همچنین در مورد دسترسی شوروی به اقیانوس هند با اتخاذ ترتیبی با پاکستان نگران بود. ایالات متحده بیشترین گرایش را به پشتیبانی از نیروهای تحت رهبری احمد شاه معبد داشت و پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای از اوی در سیاست ریگان موسوم به «عملیات گردباد» در ارتش و نیروهای اطلاعاتی وجود داشت. پشتیبانی اصلی معبد توسط دو تن از تحلیلگران سیاست خارجی آمریکا، میشائل جانز و جیمز ای. فیلیپس پایه‌ریزی شد. پشتیبانی این دو سبب کسب بیشترین سهم اوی از سیاست ریگان در مورد جنگ شد. پس از لشکرکشی شوروی به افغانستان، دیکتاتور نظامی پاکستان، محمد ضیاء الحق شروع به پذیرش کمک‌های مالی از طرف قدرت‌های غربی به عنوان واسطه مستقیم در پشتیبانی از مجاهدان نمود..

به دنبال انتخاب رونالد ریگان به سمت ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۱، عمدتاً با تلاش گوست آوارکوتوس از مقامات سیا و چارلی ویلسون عضو کنگره اهل تنگراس، کمک به مجاهدان به واسطه رژیم ضیاء الحق افزایش بیشتری یافت. در همین دوران نزدیکی چین به پاکستان . گرایش برخی سران پاکستانی به چین صورت گرفت که ظاهرا از چشم تیزبین ماموران سیا پنهان مانده بود.

ایالات متحده، بریتانیا و عربستان سعودی تقبل بیشترین پشتیبانی‌های مالی را به عهده گرفته بودند. اگرچه امروزه مشخص گردیده انبوه این کمک‌ها در واقع نصیب کارخانجات سازنده اسلحه امریکا شده و در واقع پول مالیات دهدگان امریکائی و منابع ثروت کشورهای حاشیه خلیج فارس نصیب جنگ سالاران امریکائی و ثروت اندوزی رهبران طالبان و باند محلی همکار امریکائیان شده است . از طرف دیگر رژیم حاکم بر افغانستان کوشش‌های بسیاری در حوزه اجتماعی سیاسی بعمل آورد تا حداقل پایگاه روش‌نفرکری جامعه را بدست بیاورد . تحصیلات مجانی و گسترش شبکه آموزش و پرورش ، حضور زنان در جامعه، اقدامات سلامت جامعه هرچند پایدار و همگانی نبودند از این گونه اقدامات بودند که ماحصل آن در دوران اخیر مشاهده شده است .

در سال ۱۹۹۸ برژینسکی در مصاحبه‌ای نشریه فرانسوی «لو نوول آبزرور» عنوان نمود:

اقدامات شوروی پس از اشغال افغانستان

دولت افغانستان معاهده‌ای محترمانه در دسامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷) به امضا رسانده بود که به موجب آن می‌توانست از قوای شوروی تقاضای کمک نظامی داشته باشد. تقاضاهای مکرر افغان‌ها در بهار و تابستان ۱۳۵۸ (ژوئیه ۱۹۷۹) صورت پذیرفت. در خواسته‌های اصلی مبنی بر کمک به تأمین امنیت و یاری رسانی در مبارزه با شورشیان مجاهدان افغان بود که حاکمیت کودتائی کمونیست ها را نمی‌پذیرفتند . دولت افغانستان در ۲۵ فروردین ۱۳۵۸ (۱۴ آوریل ۱۹۷۹) تقاضای اعزام ۱۵ تا ۲۰ هلیکوپتر همراه با پرسنل مربوط به آن را نمود که دولت شوروی نسبت به درخواست افغان‌ها در ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ (۱۶ ژوئن) همان سال با اعزام دسته‌های تانک، خودروهای زرهی و نیرو جهت حفاظت از دولت و همچنین فرودگاه‌های نظامی بگرام و شیندند واکنش نشان داد، همچنین یک گردان هوایی سرهنگ آ. لاماکین به صورت پنهانی و در پوشش کارشناسان فنی در فرودگاه بگرام به زمین نشستند البته این نفرات مستقیماً تحت امر مافوق نظامی خود بودند و دخالتی در اوضاع سیاسی جاری نداشتند و در حقیقت نقش محافظان شخصی رئیس جمهور ترکی را بر عهده داشتند.

در آن زمان چندین سیاستمدار برجسته حزب کمونیست شوروی از جمله الکسی کاسیگین و آندره گرومیکو مخالف مداخله نظامی در افغانستان بودند. بعد از یک ماه مقامات افغان خواستار اعزام هنگ و یگان‌های بزرگتر را خواستار بودند. در تیر ماه دولت تقاضای اعزام دو واحد موتوریزه را نمود و در روزهای بعد اعزام سریع یک واحد هوابی را خواستار شدند. تکرار درخواست‌های بیشتر و تقاضاهای گوناگون تا دی ۵۸ (دسامبر ۱۹۷۹)، سه ماه پس از روی کار آمدن امین ادامه داشت. البته دولت شوروی عجله چندانی در اجابت خواسته افغان‌ها نشان نمی‌داد که چه بسا به دلیل عدم تمایل اولیه مقامات شوروی به مداخله نظامی بود.

شورشیان ضد کمونیست و مبارزین ضد اشغال کشور بیشتر از طرف ایالات متحده مورد پشتیبانی بودند. رابت گیتس» مدیر پیشین سیا و وزیر دفاع اسپق آمریکا در خاطراتش عنوان نمود که در پوشش سروپس اطلاعاتی آمریکا از شش ماه قبل از اقدامات نظامی شوروی در افغانستان، تهیه کمک‌های مالی به گروههای مجاهدان آغاز شده بود. رئیس جمهور جیمی کارترا با امضای یک سری دستورهای اجرایی در ۱۲ تیر ۱۳۵۸ (۳ ژوئیه ۱۹۷۹) به سیا اجازه انجام عملیات تبلیغاتی ضد رژیم کمونیستی افغانستان را داده بود. امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها تجربه موفق کمونیست کشی و خفه کردن جنبش انقلابی را در اندونزی معيار خود قرارداده و در هم زمانی اشغال افغانستان و برآمدن جنبش انقلابی در ایران و قدرت یابی اندیشه‌های رادیکال در منطقه امریکائی‌ها و تئوریسین‌های فاشیست ماب را باین نتیجه رسانید که از ابزار دین ارتجاعی برای محافظت منطقه از انقلاب و همچنین برقراری یک کمرنگ سبز دورادور اتحاد جماهیر شوروی استفاده کنند که اشغال افغانستان و کودتای ضیاء الحق و مماشات با برقراری جمهوری اسلامی اولین علائم رسمی آن بودند. در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) آمریکا شروع به آموزش مبارزین و هدایت تبلیغاتی از پاکستان نمود. سپس از آغاز سال ۱۳۵۷ (دی ۱۹۷۹) ماه، مأموران سروپس اطلاعاتی ایالات متحده شروع به مذاکره با رهبران مبارز جهت مشخص شدن نیازهایشان کردند.

رئیس جمهور سابق نور محمد ترکی بوده باشد و این تردید نیز وجود داشت که وی خود عامل سیا باشد. اگرچه عامل سیا بودن وی هنوز هم مورد تردید است زیرا امین به صورت رسمی مکرراً وفاداری خود را به اتحاد شوروی نشان داده بود. ژنرال شوروی واسیلی زاپلاتین، مشاور سیاسی، در آن زمان ادعا نموده بود که چهار وزیر رئیس جمهور نورمحمدترکی «که به احتمال قوی حفیظ الله امین نیز جز آنان بود» مقصر ایجاد بی ثباتی در کشور بودند.

به هر صورت در دهه ۵۰ شمسی (۱۹۷۰ میلادی)، اتحاد شوروی به راس بالاترین میزان تحکم در مقایسه با ایالات متحده دست یافته بود. چنانچه معاہده سالت ۱ جهت ایجاد همکاری‌های دو جانبه در مورد کاهش سلاحهای اتمی و فناوری‌های میان دو کشور به امضا رسیده بود. در دومین مرحله گفتگوهای بین رهبر شوروی برžنیف و ریاست جمهوری آمریکا کارتر برای بازنویس مجدد معاہده سابق با انعقاد معاہده سالت ۲ در خداد ۱۳۵۸ (می ۱۹۷۹)، سنای ایالات متحده این معاہده را به تصویب نرساند و عملأً به اجرا در نیامد که ظاهراً در اعتراض به حمله شوروی به افغانستان بود. این روال سرانجام نتیجه خود را نمایان ساخت و راه را برای نفوذ و در نهایت تهاجم نظامی به افغانستان جهت حفظ و تحکیم رژیم افغانستان و مداخله نظامی در آن کشور انجامید.

وروغ نیروهای نظامی شوروی به افغانستان

در تاریخ ۶ جدی (دی‌ماه) ۱۳۵۸، با ورود لشکر ۱۴۰ ام ارتش سرخ به افغانستان، جنگ شوروی در افغانستان رسماً آغاز شد. با وحیم شدن اوضاع امنیتی، در ۴ دی ۱۳۵۸ (دسامبر) تعداد زیادی از نیروهای هوابرد شوروی در کابل فرود آمدند. هم‌زمان امین به دفتر ریاست جمهوری در کاخ تاج بیگ نقل مکان کرد، زیرا گمان می‌نمود این مکان امنیت وی را از تهدیدات تأمین می‌نماید. بنا به اظهارات سرهنگ توخارینف و مریمسکی، امین از تحرکات ارتش اطلاع کامل داشت، همچنین درخواست اعزام ارتش شوروی را به شمال افغانستان در ۲۶ آذر ۱۳۵۸ (دسامبر) مطرح کرده بود. برادر وی و ژنرال دیمیتری چیانگف طی ملاقاتی با فرماندهی سپاه چهلم پیش از آغاز تهاجم، اقدام به تعیین مسیرها و مکان‌های استقرار دسته‌های ارتش نموده بودند.

در ۶ دی ۱۳۵۸ (دسامبر)، ۷۰۰ نفر از نفرات شوروی در یونیفرم افغانی، شامل نیروهای ویژه مراکز مهم دولتی، نظامی و ساختمان رادیو و تلویزیون در کابل به همراه هدف اصلیشان کاخ ریاست جمهوری «تاج بیگ» را تصرف کردند. در حمله به کاخ تاج بیگ و به صورتی که در برنامه حمله پیش‌بینی شده بود، رئیس جمهور حفیظ الله امین کشته شد. هم‌زمان نیز سایر اهداف منجمله وزارت کشور تحت تصرف درآمدند.

فرماندهی ارتش شوروی در ترمذ، واقع در مرز ازبکستان با افغانستان، از طریق رادیو کابل اعلام کرد که افغانستان از سیطره حکومت امین رها شده است. بنا بر اظهارات پولیت برو (کمیته اجرایی حزب کمونیست) اتحاد شوروی به تبع معاہده دوستی، همکاری و حسن هم‌جواری اقدام به گسلی نیرو به افغانستان نموده است و حفیظ الله امین توسط دادرسی که توسط شورای مرکزی انقلابی افغانستان صورت پذیرفت، اعدام شده است. روس‌ها از طریق «شورای انقلابی افغانستان» ببرک کارمل معاعون سابق نخست وزیر و رهبر جناح پرچم را که به دنبال تصاحب قدرت توسط جناح خلق، به سمت کم‌همیت سفارت چکسلواکی تنزل مقام یافته و سپس عزل شده بود را به عنوان رهبری دولت جدید انتخاب

«ما روس‌ها را مجبور به مداخله نکردیم، ولی تعمداً احتمال مداخله انان را افزایش دادیم... که در این مورد انجام عملیات مخفیانه عالی‌ترین راه کار بود. این کار تأثیر بسزایی بر نقشه‌های شوروی در تله افغانستان داشت... روزی که شوروی رسماً تهاجم به افغانستان را آغاز کرد من به رئیس جمهور کارتر نوشتم که: «هم اکنون زمان آن است که یک جنگ ویتنام را به شوروی تقدیم کنیم. البته برژینسکی تأکید دارد که تا هفته بعد از تهاجم به افغانستان هیچ نیرویی به پشتیبانی از شورشیان افغان فرستاده نشد».

دو سند غیر محروم‌نامه پیش از تهاجم شوروی توسط کارتر به امضا رسید که در آن‌ها از اختصاص پشتیبانی‌های مالی یا غیرنظامی به صورت مستقیم یا توسط کشور ثالث به شورشیان افغان تأکید شده بود که رسانه‌های سرمایه داری ووابسته تلاش نمایند از یک طرف وابستگی دولت چیگرا افغانستان که مستبد و مطبع و چاپلوس اتحاد شوروی بود را فشا و تأکید و از طرف دیگر تلاش شورشیان افغانستان در بازیس گیری اقتدار کشورشان را فارغ از اندیشه ارجاعی قهقهه‌ای آنان برجسته تر نمایند.

در همین رابطه کارتر در ۱۲ تیر ۱۳۵۸، مجوز اختصاص بودجه جهت پشتیبانی از مجاهدین مخالف دولت را که قسمتی از برنامه آزانس مرکزی اطلاعات (سیا) تحت عنوان «عملیات گردباد» می‌شد را صادر کرد. بعدها خانم کلینتون در یک سخنرانی رسمی که در حال حاضر در شبکه‌های اجتماعی دست بدست می‌شود رسماً اظهار داشت «ما برای مقابله با شوروی القاعده و طالبان را تاسیس کردیم و مورد حمایت قراردادیم». نکته حائز اهمیت این که اخیراً نیز آقای نتانیاهو نخست وزیر سابق اسرائیل اعلام نموده «امریکا در ظهر و حمایت از گروه‌های تندره مثل طالبان همان اشتباہی را مرتکب شد که اسرائیل در باره حماس نمود و تلویحاً اشاره داشت که اسرائیلی‌ها برای مقابله با سازمان آزادیبخش فلسطین «الفتح» در تشکیل حماس دست داشتند»!؟!

آقای نتانیاهو همچنین روز چهارشنبه، ۲۷ مرداد، در فیس‌بوک خود نوشت که جان کری، وزیر خارجه وقت آمریکا، در سال ۲۰۱۳ او را به بازدید مخفیانه از افغانستان دعوت کرد تا به او نشان دهد که «چگونه آمریکا موفق شده که یک نیروی محلی نظامی خلق کند».

بر اساس اطلاعات کاگ‌ب، رهبری شوروی احساس میکرد حفیظ الله امین خود در بی‌ثباتی اوضاع در افغانستان نقش دارد. به دنبال کودتای امین و به طبع آن قتل محمدترکی، مقر کاگ‌ب در کابل هشدار داده بود که امین به دنبال راه‌اندازی «سرکوب‌های خشن و در نتیجه آن پاکسازی جناح مخالف است. شوروی اقدام به تأسیس کمیسیونی ویژه درباره افغانستان باشرکت ریاست کاگ‌ب یوری آندروپف، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بوریس پونومارف و وزیر دفاع دیمیتری اوستینف نمود.

پس از اردیبهشت ۵۸ (آوریل ۱۹۷۸)، کاگ‌ب اطلاع داد که امین دست به تصفیه مخالفان از جمله طرفداران شوروی زده است. وفاداری وی به مسکو زیر سؤال رفته بود و در از سرگیری ارتباط دیپلماتیک با پاکستان و به احتمال جمهوری خلق چین مورد تردید واقع شده بود. به ویژه در ملاقات‌های محramانه اش با جی. بروس آمستوتس کاردار سفارت آمریکا در کابل، زمانی که هنوز هیچ توافقی بین امین و ایالات متحده حاصل نشده بود، باعث گسترش شک و تردید در کمیلین شد. اطلاعات کسب شده توسط مأموران کاگ‌ب در کابل آخرین دلایل را جهت حذف امین فراهم کرد. احتمال داده می‌شد که دو محافظ شخصی اش عوامل قتل

پشتیبانی می کرد اما در عمل حضور ارتش شوروی در کشور اثر معکوس به دنبال داشت و به عوض تأمین آرامش، باعث گسترش فعالیت، قدرتگیری و شمار مجاهدین شد. در ارتش افغانستان نیز جریان فرار از خدمت و گریز از درگیری ها وجود داشت به خصوص که در نبردها، نیروهای شوروی آنان را به شکل پیاده نظام مورد استفاده قرار داده و خود در خودروهای زرهی و توپخانه ها مستقر می شدند. وجود این دیدگاه که سربازان افغان را سطح پایین و بی فایده تلقی می کرد، موجب تضعیف روحیه آنان می شد زیرا بسیاری از نیروهای افغان نه به جهت طرفداری و گرایش به دولت و مردم آن، بلکه صرفاً برای حقوق های ماهیانه ارتش گرد آمده و انگیزه ملی برای دفاع از حاکمیت و دولت و کشور نداشتند در این مرحله ارتش شوروی جهت سرکوب شورش ها اقدام به اجرای سه استراتژی نمود.

۱- اربعاب و کشتار جمعی به هدف آشفته نمودن مناطق با استفاده از بمباران های هوایی که کارآمد تر از عملیات زمینی بود که منجر به نابودی دهکده ها، احتشام و محصولات زراعی می شد که هدف آن از بین بردن روتاستاهای نزدیک به مقراها چریک های مجاهد یا مشکوک به حضور یا یاری رسانی به آنان بود که مباردت به یورش به دسته های شوروی و کاروان های نظامی می نمودند. مردمان محلی نیز ناچار به انتخاب فرار از خانه و محل زندگی شان یا مرگ در زیر بمباران روزانه بودند که زندگی در آن مناطق را غیرممکن ساخته بود. با توجه به گریز اجباری مردم از محل سکونتشان، شوروی امید به محرومیت گروه های مقاومت از پشتیبانی و سلب امنیت پناهگاه هایشان داشت.

۲- اقدام به تخریب درونی گروه های مجاهد و مبارز از طریق نفوذ جاسوسان به درون گروه های مقاومت و کسب اطلاعات و پرداخت رشوه به قبایل و سران محلی جهت دست کشیدن از انجام تحرکات نظامی بود و در نهایت امر شوروی با توصل بر تهاجمات نظامی در داخل قلمروی چریک های مقاومت سعی بر ریشه کنی و تحدید حوزه نفوذ آنان داشت. تجسس های کلاسیک و انهدام به وسیله هلیکوپترهای میل ۲۴ اقدام به پوشش نیروهای زمینی و خودروهای زرهی می نمودند، انجام می پذیرفت.

۳- استفاده از نیروی خاد (خدمات امنیت دولتی- سرویس امنیتی افغانستان) برای جمع آوری اطلاعات، نفوذ در گروه های مجاهدین، پخش اخبار و اطلاعات کاذب، رشو به نیروهای مسلح قبایلی و سازماندهی یک نیروی نظامی وابسته به دولت بود. هر چند که ارزیابی عملکرد موفقیت خاد در نفوذ به گروه های مجاهدین دشوار است، لیکن این اتفاق نظر وجود دارد که نفوذ این دستگاه به بسیاری از پایگاه های گروه های مقاومت در افغانستان، پاکستان و ایران با موفقیت همراه بوده است. خاد تصور می نمود که موفقیت ویژه ای در روشن نگاه داشتن آتش اختلافات سیاسی میان گروه های مقاومت دارد اما نتایج بی فایده ای بعضاً بروز می نمود. خاد بارها اقدام به ایجاد موافقنامه های بی طرفی جهت جلوگیری از جهت گیری های سیاسی در قبایل مختلف نمود که البته مواردی از موفقیت در حفظ وفاداری برخی از آنان به چشم می خورد اما بسیاری از این موارد بی ثبات و زود گذر بودند. سرنوشت [خانندوی]، نیروی نظامی ژاندارم تحت کنترل خاد، نتیجه درهمی در

نمودند که در حقیقت دست نشانده مستقیم شوروی بود. وی نیز بر حضور نظامی شوروی تأکید داشت..

نیروی زمینی شوروی در تاریخ ۶ دی (۲۷ دسامبر)، تحت فرماندهی مارشال سرگی سوکولف از جانب شمال وارد افغانستان شد. در تاریخ ۶ دی (جدی) ۱۳۵۸ خورشیدی، لشکر ۴۰ زرهی ارتش سرخ به افغانستان حمله کرد.. مراحل ابتدایی اشغال کشور شامل اولین درگیری ها با گروه های متعدد مبارز بود.. دسته های نظامی شوروی شکل هوایی و زمینی وارد کشور شده و به سرعت کنترل مراکز مهم شهری اعم از پایگاه های نظامی و تأسیسات راهبردی را در اختیار گرفتند. با این حال حضور نیروهای شوروی تأثیری بر آرامش کشور نگذاشت. در داخل تشدید احساسات ملی گرایانه باعث تشدید نا آرامی ها می شد. ببرک کارمل ریاست جمهوری جدید افغانستان به علت افزایش نا آرامی و درگیری ها و به دلیل عدم اعتماد نسبت به ارتش افغانستان که نا کارآمدی خود را در مبارزه با اغتشاشات ثابت کرده بود، از سپاه چهلم تقاضا داشت که خود پا به میدان گذاشته و شورش ها را سرکوب نماید. به این ترتیب قوای شوروی خود را اساساً اقدام به مبارزه علیه فعالین شهری، نیروهای قبیله ای (که در اصطلاح محلی لشکر نامیده می شدند) و برخی مواقع نیز متمردین در ارتش افغانستان نمود. تا این زمان جنگ به شکل دیگری گستردگی شده بود. ارتش شوروی شهرها و محورهای اصلی مواصلاتی را تحت تصرف خود درآورده بود، در حالی که گروه های مجاهدین در قالب جنگ های چریکی به دسته جات کوچکتر تقسیم شده بودند. تقریباً ۸۰ درصد کشور از کنترل دولت خارج شده بود.. دسته های نظامی در مناطق استراتژیک در شمال و شمال شرق به خصوص در امتداد جاده منتهی به کابل مستقر شده بودند. در غرب، شوروی با قدرت سعی بر جلوگیری از نفوذ از ایران داشت و نیروهای ویژه آنان عملیات مخفیانه ای در خاک ایران در پایگاه های مشکوک به حضور مجاهدین انجام می دادند. مناطق نورستان در شمال شرق و مناطق هزاره جات در اتفاقات مرکزی افغانستان، تقریباً با توصل به درگیری وزد و خورد غیرقابل نفوذ بودند و می توان گفت که روال مستقلی در آنجا جریان داشت. بین سال های ۱۳۵۸ و ۱۹۸۰ و ۶۴ و ۱۹۸۵

عملیات متعددی توسط روسها و ارتش محلی در دره استراتژیک دره پنجشیر صورت پذیرفت لیکن تأثیری بر کنترل دولت در این منطقه نداشت.. همچنین عملیات سنگینی در ولایات همسایه پاکستان که شهرها و پاسگاه های مرزی دولتی تحت تسلط مجاهدین قرار داشت، رخ داد. حملات سنگین شوروی باعث شکستن محاصره ها می شد اما مجاهدین مرتباً جهت پاکسازی و باز پس گیری سرازیر می شدند.. در غرب و جنوب، درگیری های بیشتری وجود داشت به جز در شهرهای هرات و قندهار که همیشه تا اندازه ای با مقاومت تحت کنترل بودند.

واقعیت آن بود که شوروی از قبل خود را برای نقش فعل در مبارزه با شورشیان آماده نکرده بود و تصور نمی کرد که درگیر یک جنگ طولانی مدت شود و براین تصور بودند که نیروهایشان بیشتر به قدرت و استحکام ارتش افغانستان و تأمین امنیت شهرهای بزرگ و خطوط ارتباطی و ترابری کمک خواهند نمود. بهمین علت عموماً سعی بر پایین نگه داشتن حضورشان داشت به این جهت بیشتر ارتش افغانستان را

یک صد هزار نفر دسته مسلح را تا پایان جنگ آموزش داده و کنترل وسیعی بر مناطق تاجیکنشین شمال شرق افغانستان تحت هیئت سرپرست شمال داشت.

در ماه مارس ۱۹۸۵ (اسفند ۱۳۶۳ یا فروردین ۱۳۶۴)، دولت ایالات متحده هدف دست یابی به پیروزی مجاهدین را به تصویب رساند. بعد از سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) سیا و آی اس آی (سرمیس اطاعاتی پاکستان) مجاهدین را ترغیب به حمله به مکان‌های نظامی دولتی می‌کردند. تحت هدایت آموزشی مدیر سیا، ویلیام کاسی، سیا آغاز به برنامه‌های آموزشی تکنیکی در تهیه خودروهای انفجاری و ترور اشخاص و هجوم به داخل خاک سوری با عبور از مرز. آی اس آی و گروه عملیات ویژه ارتیشاپاکستان فعالانه درگیر درمنازعات و همچنین در همکاری با نیروهای ویژه ارتش آمریکا و سیا، سرمیس ویژه هواپی بیتانیا به پشتیبانی از مجاهدین اقدام نموده بود.

پاکستان نه فقط در رابطه با تجاوز سوری که بنا بر سیاست‌های منطقه‌ای خود و در چنگ گرفتن افغانستان در پشتیبانی از مجاهدین مستقیماً نقش عمده‌ای در عقب‌نشینی نهایی نیروهای سوری از افغانستان ایفا کرد و مستقیماً حتی وارد فاز درگیری هواپی با نیروهای دولتی افغان و سوری شد و افغانستان در عمل به میدان روپاروئی بزرگ غرب با سوری و محل ازمایش سلاح‌های مخرب شده بود که آثار مخرب زیست محیطی آن تا دهها سال دیگر به مردم افغانستان تحمیل شده است.

تجهیز مجاهدین در مقابل مناطق غیرپشتون مشکل بسیار متفاوتی را به وجود آورد. پیش از تهاجم سوری محدودی از مناطق غیرپشتون دارای سلاح گرم بودند. به زودی با آغاز جنگ آنان دارای بیشترین آمادگی نسبت به گروه‌های ارتشی یا زاندارمی که دارای ضعف بوده یا در کمین شان نشسته بودند، شدند. فروش بین‌المللی سلاح و پشتیبانی ارتش‌های خارجی گروه‌های محلی را متمایل به دستیابی به مناطق اخیر می‌نمود. مجاهدین از عملیات خرابکارانه نیز بهره می‌گرفتند. در بیشتر موارد عملیاتی از این قبیل اهدافی چون اخلال و انفجار در خطوط انتقال برق و لوله‌های حامل مواد، ایستگاه‌های رادیویی، ادارات دولتی، فرودگاه‌ها، هتلها، سینماها و مواردی از این دست را دنبال می‌نمود. در سال‌های ۱۳۶۳ الی ۱۹۸۵ (۱۳۶۳ الی ۸۷) به طور میانگین در هر سال بیش از ۶۰۰ عملیات خرابکارانه بروز می‌کرد. در مناطق هم‌مرز با پاکستان، در هر روز به طور متوسط ۸۰۰ راکت از جانب مجاهدین پرتاب می‌شد. در حد فاصل میان فروردین ۱۳۶۴ و اسفند ۱۳۶۵ (آوریل ۱۹۸۵ و ژانویه ۱۹۸۷)، بیش از ۲۳۵۰۰ خمپاره و مواردی از این قبیل به اهداف دولتی اثابت کرد. مجاهدین در محدوده و مجاورت روستاهای مبادرت به انجام عملیات راکتی و موشکی می‌کردند و در عمل در حوزه توپخانه‌های سوری قرار می‌گرفتند که این موضوع باعث در معرض خطر قرار گرفتن روستاییان می‌شد. مجاهدین همچنین اقدام به کاشت مین در سطح وسیع می‌نمودند و دائماً در حال سربازگیری از میان ساکنین محلی حتی کودکان بودند.

حملات مجاهدین بر روی اهداف نظامی و غیرنظامی از جمله تخریب پل‌ها، مسدود نمودن جاده‌های اصلی، حمله به کاروان‌های عبوری،

جنگ می‌داد. حقوق مکفی و اسلحه مناسب باعث جذب تعداد زیادی نیروی تازه‌نفس می‌شد، هرچند که امکان داشت که لزوماً این افراد طرفدار نظام کمونیستی نباشند. در طرف دیگر ماجرا مسئله‌ای که به چشم می‌خورد این بود که بسیاری از نیروهای جذب شده در حقیقت از اعضای گروه‌های مجاهد بودند که جهت تحصیل پول و سلاح و دسترسی به مهمات و در عین حال جمع‌آوری در مورد عملیات آتی به عضویت سرندی درآمده بودند.

قیام ملی بر علیه حضور شوروی

در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ در دهه ۶۰ خورشیدی (دهه ۱۹۸۰) جنبش مقاومت افغان با پشتیبانی ایالات متحده، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، بریتانیا، مصر، جمهوری خلق چین و سایر کشورها با تحریک احساسات بین‌المللی جهت مقاومت در برابر ارتش مجهز و پر هزینه شوروی عمل عالم گیرشده بود و سیل داولطلبان مسلمان از سراسر کشورهای اسلامی به افغانستان روانه شده بودند. آمریکا می‌دید که در حقیقت جنگ افغانستان به یک نبرد تمام عیار جنگ سرد بدل گشته و بدین ترتیب پیرو برنامه گردباد، و ایجاد کمرنگ سبز «جنبشهای ارتجاعی مذهبی» سیا اقدام به یاری رسانی به نیروهای درگیر به واسطه سرمیس اطلاعاتی پاکستان می‌نمود. این موضوع به یک جریان «عربی - افغانی» بنام «القاعدہ» تبدیل شده بود که پدیده‌ای مشابه فعالیت مبارزین افغان در کشورهای اسلامی-عربی، باعث ظهور مبارزانی شد که به خاطر پول یا مسائل اعتقادی برای جهاد با نیروهای کمونیست راهی افغانستان می‌شدند. برجسته‌ترین شخصیت در این میان جوانی سعودی به نام اسماعیل بن لادن بود که گروه عرب وی سرانجام با نام القاعدہ دارای شهرت بین‌المللی شد. جنگ باعث به وجود آمدن رهبران مطرحی شده بود که بعداً در عراق، سوریه، لبنان، لیبی و کشورهای افریقائی و آسیائی نهضت‌های ارتجاعی داعش و بوکوحرام را برای انداختنند. بررسی های تاریخی منطبق با جنگ های چریکی نشان می‌دهد جنبش مقاومت افغان در هرج و مر ج زاده، گسترد و بر آن اساس پیروز شد و بدین ترتیب شیوه مشخصی را نیز برای حکومت کردن نیافت.

گفته می‌شود که تمامی منازعات با پشتیبانی و دستمزدهای جنگ سالاران محلی صورت می‌پذیرفت. چنان‌که درگیری‌ها گستردگر می‌شد، پشتیبانی‌های خارجی و پیوستگی بیشتر سایر مناطق نیز افزایش می‌یافتد. پس همواره، رشد و فعالیت سازمان مجاهدین و گسترش فعالیتشان به ازدیاد پایگاه‌های انجامید. بر اساس تخمین‌های اولیه با گذشت پنج سال از آغاز جنگ بیش از چهارهزار پایگاه وابسته به مجاهدین شکل گرفته و مشغول به فعالیت بودند که بیشترشان به یکدیگر مرتبط و با هفت حزب عمده مستقر در پاکستان که در عمل منبع تأمین و نظارت و رهبری ایشان بود، در ارتباط بودند. فرماندهان عده حدود بیش از ۳۰۰ نفر و چندین پایگاه و حداقل یک ناحیه یا یک واحد را تحت کنترل داشتند. در راس سازمان بزرگان روحانی دارای نقش و جایگاه ویژه و فعالی بودند. عملیات‌های متعدد و گستردگی در حوزه فعالیت احمد شاه مسعود، مشهورترین فرمانده مجاهدین در دره پنجشیر در شمال کابل صورت می‌پذیرفت. احمدشاه حداقل حدود

و داخلی مهمترین عامل در عزم شوروی به خروج از افغانستان بود. گورباچف در تلاش جهت تغییر دوران رکود (که به سال‌های زمامداری برزنف اطلاق می‌گردد) و اصلاحات سیاسی-اقتصادی، با دو برنامه گلاستونست و پروستروپیکا، وارد عمل شد. وی همچنین در تلاش برای کاهش تنش‌های جنگ سرد با امضای معاهده کاهش سلاح‌های هسته‌ای میان برد در سال ۱۹۸۷ با آمریکا و دستور عقب‌نشینی سربازان شوروی از افغانستان که حضورشان باعث افزایش محکومیت‌های بین‌المللی شده بود، واکنش نشان داد. رویارویی و تنش با چین که منتهی به افزایش حضور نظامی در مرز با آن کشور شده بود یکی از بزرگترین اشتباها برقنف بود. پکن شرط عادی‌سازی روابط را به بعد از تخلیه افغانستان (و برخی مسائل دیگر) موكول کرد. تخلیه وسیع نیروها از سرزمین‌های مختلف نشان از این بود که تصمیم به ترک افغانستان ناشی از یک تغییر عمده در سیاست خارجی شوروی بود. انجام مذاکرات غیررسمی برای عقب‌نشینی شوروی از افغانستان از سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱-۱۳۶۰) شروع شد. در تاریخ ۱۵ آوریل سال ۱۹۸۸ (۲۶/۱/۱۳۶۷)، دولت‌های افغانستان و پاکستان با ایالات متحده و اتحاد شوروی موافقت نامه‌ای در ژنو سوییس برای خروج را مورد موافقت قرار دادند. سازمان ملل نیز انجام عملیات ویژه‌ای در همکاری و نظارت بر عقب‌نشینی نیروهای شوروی را تصویب کرد. از آن سو نجیب الله به تحکیم موقعیت سیاسی اش در تطبیق با خروج شوروی پرداخت. در ۲۹ تیر ۱۳۶۶ (۲۰ روزه ۱۹۸۷)، خروج اولین گروه‌های از کشور اعلام شد. برنامه‌ریزی عقب‌نشینی نیروها شوروی توسط ژنرال بوریس گروموف فرمانده سپاه چهلم طراحی شد.

از جمله موارد توافقات ژنو عدم مداخله آمریکا و شوروی در امور داخلی افغانستان و پاکستان و تعیین برنامه زمانی خروج بود. موافقت نامه مذکور تا تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ (۱۵ فوریه ۱۹۸۹) که آخرین گروه از افغانستان خارج شد، حفظ گردید. رژیم نجیب الله با وجودی که در به دست آوردن پشتیبانی داخلی و به رسمیت شناختن بین‌المللی شکست خوده بود تا سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) مقاومت کرد اما به تدریج با تضعیف ارتش به ویژه دلیل فرار سربازان و افسران وارد مرحله جدید می‌شد که پیش از آن در دوران حضور شوروی سابقه نداشت و کابل با یک بن‌بست در ناکار آمدی سیاست و نظامی به رهبری نجیب الله می‌رسید، همچنین در طی این سه سال پس از عقب‌نشینی، چند دستگی و اختلاف در داخل دولت و پیوستگی با مخالفان خود مزید بر علت و رو به افزایش شده بود. واقعیت عقب ماندگی ساختاری جامعه افغانستان و مشکلاتی که امروزه «انتیکی» نامیده می‌شوند و همچنین طرح ملت - دولت سازی وارداتی شوروی، فقدان رابطه فرهنگی رژیم با مردم در قالب مردم سالاری باعث سقوط نجیب شدند اگرچه برخی اقوال برآن است که مشکل اصلی در شکست نجیب الله، خودداری حکومت جدید روسیه از نرساندن محصولات نفتی در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) به دلایل سیاسی منجمله عدم تمایل دولت بلتسین به پشتیبانی از کمونیست‌های سابق الحمایه، مؤثرترین مانع در سقوط دولت وقت کابل بود. از سوی دیگر اعلام وفاداری ژنرال عبد الرشید دوستم و نیروی ازبک تحت فرمانش در اسفند ۱۳۷۰ (مارس ۱۹۹۲) به نفع مجاهدین، سقوط نجیب الله را شدت بخشید و ضربه نهایی را وارد ساخت و سرانجام در فروردین ۱۳۷۱، نجیب الله و دولت کمونیست شکست خورده و حاکمیت به گروه‌های مجاهدین واگذار شد. عملکرد

قطع سیستم‌های انتقال الکتریکی و محصولات صنعتی و حمله به مقرهای پلیس و ارتش افغانستان و شوروی و پایگاه‌های هوایی تمرکز یافته بود. آنان همچنین دست به ترور صاحب منصبان دولتی و اعضای حزب دموکراتیک و تصرف پستهای مرزی و دورافتاده می‌زندند. گروه‌های مجاهد برای ترور، به طور متوسط سه الی پنج نفر را در اختیار داشتند. این افراد پس از ابلاغ مأموریت‌شان جهت ترور صاحب منصبان دولتی، به بازی در نقششان در زندگی روزمره مشغول و به بررسی جزئیات انجام کار پرداخته و در نهایت بهترین روش را برای انجام عملیات انتخاب می‌کردند. جهت انجام عملیات از روش‌هایی از جمله تیراندازی به داخل اتوبیل، شلیک از داخل اتوبیل، تله انفجاری در مکان‌های دولتی یا منازل، استفاده از سموم یا کارگذاری ابزارهای منفجره و محترقه در اتوبیل، استفاده می‌شد. در سال ۱۳۶۴ (می ۱۹۸۵)، هفت حزب اصلی مبارز در پاکستان، به سبب ایجاد هماهنگی در انجام عملیات نظامی ضد شوروی و دولت افغانستان، اقدام به اتحادی در قالب هفت حزب مجاهدین نمودند. تا آخر سال ۱۹۸۵ (دی ۱۳۶۴)، گروه‌های فعال در داخل و اطراف کابل مبادرت به پرتاب راکت و هدایت عملیات ضد مواضع مورد نظر می‌نمودند.

در نوامبر ۱۹۸۶، نجیب الله، رئیس سابق پلیس مخفی افغانستان «خاد»، به سمت ریاست جمهوری انتخاب و دولت جدید تشکیل شد. وی شخصاً به این جمع بندی رسیده بود که اعلام سیاست آشتی ملی را اعلام تا بلکه معطلات افغانستان کاهش یابد اما بدلیل حضور چندساله نجیب در ریاست پلیس مخفی بدنام افغانستان «خاد» و علیرغم میل باطنی نجیب به حل معضل افغانستان که کم کم در میان مردم نیز هوادارانی پیدا کرده بود، با توجه به کارشناسی های پاکستان و سران دست نشانده و جنگ سالارانی که منفعت خودرا در جنگ و کشت تریاک می‌دانستند، هیچ کدام موجب محبوبیت و مقبولیت رژیم تحت پشتیبانی مسکو نشد و شورشیان را متقدعاً به انجام مذاکره با دولت حاکم نکرد.

در اواسط سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷)، اتحاد شوروی اعلام کرد که قصد آغاز خروج از افغانستان را دارد. صبغت الله مجددی از جانب گروه‌های مجاهد در جهت کوشش برای دفاع از حقانیت‌شان و مشروعیت‌شان در مقابل رژیم دست نشانده مسکو، به عنوان ریاست دولت موقت اسلامی افغانستان منصوب شد. مجددی به عنوان رئیس دولت موقت افغانستان طی ملاقاتی با معاون رئیس جمهور آمریکا، جرج هربرت واکر بوش (بوش پدر)، به پیروزی مهمی برای جنبش مقاومت افغان نایل شد. به عقیده آنان شکست و کنار رفتن رژیم کابل، راه حل نهایی ایجاد صلح بود. این اعتقاد همراه با شدت یافتن بدگمانی مجاهدین نسبت به سازمان ملل، عملاً تضمینی بر خوداری ایشان از پذیرفتن هر گونه سازش سیاسی شد. بدون شک مجاهدین که تلفیقی از متحجرترین افشار عقب مانده و همچنین مبارزین میهنه بودند از پشتیبانی های نظامی خارجی وسیع آمریکا، عربستان، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی بهره‌مند می‌شد.

ورود میخائيل گورباچف آخرین رهبر اتحاد شوروی به صحنه در اسفند ۱۳۶۳ (مارس ۱۹۸۵) و «تفکر جدید» وی در سیاست خارجی

حکمتیار، کرزای، غنی پشتون و ژنرال دوستم ازبک و عبدالله تاجیک در هرم فرماندهی نالایق بودند. کم کم این نارضایتی عنوان انگیزه اصلی سازماندهی مجدد طالبان از طرف سازمان امنیت پاکستان شده بود. از طرف دیگر پاکستان کشوری که زمانی بخشی از نیروهای غرب و جهان سنی برای مقابله با شوروی بود و نقش توزیع کننده امکانات و لجستیک آن و البته منافع سرشار اقتصادی از قبل آن را داشت، در این مرحله خود را در برابر تحولات جدید و منافع از دست رفته تنها می‌بیند و از طرفی با هرج و مرجی که پس از سقوط کابل رخ می‌دهد احتمال بازگشت افغانستان به همان مسیر سنتی خود که با پاکستان سر ناسازگاری داشت نظری موضوع خط دیورند و پیوند سنتی افغانستان با هند وجوددارد لذا پاکستان از این مرحله است که وارد کارزار می‌شود و با جذب نیروهایی از بدنهٔ مجاهدین سابق و البته پشتون‌های نواحی قبایلی پاکستان که با اقوام پشتون افغانستان یک قوم و قبیله‌اند طالبان را برای ایجاد موازن و حتی برتری بر هند شکل می‌دهد. این نیروها بر دو پایه شکل می‌گیرند، نخست ایدئولوژی اسلامی و دیگر قبایل شرقی پشتون. این طرح با حمایت گسترده عربستان و امارات که قصدشان ایزوله کردن ایران در نواحی شرقی و ایجاد کانون خطر برای آن است همراه می‌شود. لذا از سال ۲۰۰۶ مجدداً تحرکات طالبان این بار در اشکال مختلف نظامی - دیپلماسی نمود پیداکرد. شکل بندی قدرت در منطقه خاورمیانه، جنگ یمن، سرکوب داعش و قدرت گیری نظامی ایران از دیدگاه جناح عربی - امریکائی نیز در ظهور مجدد طالبان تاثیرگزار بود. جالب اینکه در این دوران از یکطرف شاهد تشكیل بلوک نظاره عربستان - امارات در یمن و لیبی و سوریه و از طرف دیگر بلوک نوپژوه ترکیه - قطر در ابطه با طالبان و افغانستان شدیم. برخود کشورهای حاشیه خلیج فارس به رهبری عربستان با قطر و اخراج قطر از دایره آنان عملاً قطر را به ترکیه و اخوان‌المسلمین نزدیک ساخت

نقش استراتژی امنیت ملی امریکا در افغانستان :

افغانستان به عنوان قلب آسیا زمینه تحکیم نفوذ امریکا در مرکز استراتژیک آسیا (نقطه تلاقی منابع استراتژیک روسیه، چین و ایران به عنوان کشورهایی که هژمونی آمریکا را به چالش کشیده اند) را فراهم خواهد کرد. کنترل تحرکات سیاسی کشورهای منطقه که برخی از آنها هسته ای اند و در عین حال به دلیل پتانسیل هایی که این منطقه برای پناه دادن و رشد گروه های تروریستی دارد و همچنین مساعد بودن این کشور برای کشت و قاچاق مواد مخدر و نیز وجود ذخایر عظیم انرژی نفت و گاز و آب (آسیای میانه، خزر و خلیج فارس)، فرصت راهبردی مساعدی برای بهره برداری عظیم از پروژه های نظامی (گسترش تسليحات)، سیاسی (طرح خاورمیانه بزرگ و تثبیت تفوق و هژمونی آمریکا) و اقتصادی (کنترل و بهره گیری از منابع عظیم انرژی منطقه) جهت تدوین کنندگان استراتژی نوین امنیت ملی ایالات متحده برای قرن ۲۱ خواهد بود. مهم ترین اهداف آمریکا در تغییر استراتژی در افغانستان عبارتند از: جدا کردن طالبان از القاعده، شریک سازی طالبان در قدرت، توجه احتمالی به بازسازی افغانستان و تقویت دولت بعد از طالبان - زمینه سازی برای دستیابی به پایگاه های نظامی دائمی برای ارتش آمریکا و ناتو. تحریک ارتش بعدی افغانستان برای تحرکات بر علیه ایران در مزهای شرقی و در نتیجه گسیل داشتن بخشی از

نا متقاضی و چند دستگی تاریخی افغان ها و فساد رهبران مجاهدین که کشور را همچون حرم‌سرایی شخصی یافته بودند موجب شقه شدن مجاهدین و اوج نارضایتی مردم شد که در این میان گروه طالبان با زیرکی و درک ناکارامدی نظام مجاهدین با کمک دوباره پاکستان بیک پاره سربرآورد و همچون طاعون سراسر افغانستان را در هم درید بطوريکه پس از خروج شوروی از افغانستان که عملاً نوعی شکست بشمار می‌رفت طالبان در سال ۱۳۷۵ افغانستان را فتح و عبدالعلی مزاری رهبر قوم هزاره را که شیعه بود از هلی کوپتر به بیرون پرتاپ و ژنرال نجیب را نیز مثله و بدار اویختند. عملکرد ضدبشری مستند به برداشت سنت گرایانه اسلام اماراتی جهان را بر علیه طالبان برانگیخت چرا که عملکرد ۵ ساله طالبان بیش از همه دوران اشغال کشتار و نارضایتی آفریده بود زیرا نیروهای اشغالگرروسی و همچنین دولت حاکم حداقل در زندگی روزمره و چگونگی زندگی مردم دخالت نمی‌کردند و آزادیهای اجتماعی ظاهری نیز وجود داشت اضافه بر این وجود دهها گروه و گروهک تروریستی به زمامت القاعده افغانستان را به دانشگاه تروریست پروری جهانی تبدیل که حاصل آن حمله به ساختمان تجارت جهانی در امریکا « که ناگفته های پنهان این ماجرا بسیار است » که جهان را متوجه ساخت. با همین علت و اجرای سیاست های نوین جنگ سالاران کاخ سفید، امریکا در سال ۱۳۸۰ به افغانستان حمله کرد و طالبان هزیمت نمودند اما طالبان با کمک سازمان امنیت پاکستان مجدداً در سال ۲۰۰۶ با سازماندهی مجدد در صحنه افغانستان ظاهر شدند. مستندات تاریخی نسان دهنده ان است که مبلغان و طراحان محلی پشت پرده طرحی که در اوایل سال ۲۰۰۰ توسط بیل کلینتون برای برقراری رابطه با طالبان طراحی شده بود بودند از « حامد کرزی، محمد اشرف غنی و زلمی خلیلزاد ». بر اساس آن طرح قرار بود کرزی به عنوان نخستین سفیر « امارت اسلامی » طالبان در واشنگتن تعیین شود. اگرچه حمله القاعده به نیویورک و واشنگتن باعث شد ان طرح در ان موقع اجرا نشود اما سیر حوادث بعدی نشان داد مثلث کرزی، غنی و خلیلزاد موفق شد نقش مهمی در تعیین سرنوشت افغانستان به دست آورد. در وقایع اخیر نیز خلیلزاد مبتکر معاهده امریکا-طالبان در دوحه بود. غنی نقش خنثی کننده نیروی مقاومت افغانستان را بر عهده گرفت و کرزی اکنون به عنوان ریس سفید محلی سابقه دار پشتون در صدد است با ارئه رهنمودهای مشعشانه و همراه کردن جند گروه و سازمان بی ریشه بی هویت فاسدان در کابل، راه را برای سلطه طالبان هموار کند. بنابراین شک نداشته باشید امریکا از طریق همین لابی که در امریکا هم پایگاه دارد امارت اسلامی طالبان را به رسمیت بشناسد و طرح کلینتون را پس از دو دهه، تحقق بخشد. بهمین علت افغان های سیاسی معتقدند مثلث خلیل زاد- کرزای و غنی که هرسه پشتون هستند و برانگر افغانستان بوده اند. همین مثلث بیق ایران در بحبوحه اقلاب ۱۳۵۷ « بنی صدر- بیزدی و قطب زاده » مقایسه کنید. استقرار نظام جدید حکومتی بنیادگرفته بر حاکمیت مجدد پشتون ها و فساد سازمان یافته برهبری « کرزای - خلیل زاد - غنی و سایرین »، چند پارگی جامعه را بشدت افزایش و تبلور کاریکاتوری دمکراسی در اوج شبکه های اجتماعی و صحنه رقص و آواز بی پشتوانه مردمی بود.

مردمی که از جنایات طالبان منجر بودند این بار شاهد اوج ناامنی بودند. خواسته برق مردم امنیت، آزادی و نان بود. در این دوران افغانستان شاهد ظهور افرادی همچون صبغت الله مجددی، گلبدین

مشخص کند و تسریع در اشغال پایتخت هم به همین منظور صورت گرفت بنابراین از انجا که دولت افغانستان نه تنها در طول مذاکرات حضور نداشت که حتی در جریان تفاقات صورت گرفته هم قرار نگرفت و بعید است اصل اسناد و تفاقات دو طرف به دولت مرکزی در کابل انتقال یافته باشد. غافلگیری دولت و ارتش افغانستان از عقب نشینی شتابان و عجولانه آمریکایی ها چه دلیلی به غیر از این می توانست داشته باشد.

البته باید توجه نمود قصد اصلی امریکا از شکست ظاهري ، استقرار یک حکومت خودکامه مذهبی در افغانستان که تمرکز را سامان دهد به قصد خیمه زدن در ضلع جنوبی چین و روسیه ، مهار جنبش منطقه ای کشورهای مسلمان از طرق القاعده و طالبان. بررسی اوضاع و احوال فعلی نشان می دهد که دلایل خروج زودتر از موعد امریکا عبارت بوده است از :

۱- ناکارآمدی سیاست صادرات دمکراسی و ملت سازی در کشوری چند قومی

۲- انداختن مضلات افغانستان به دوش کشورهای همچو نظری روسیه- چین و ایران

۳- فعالان جدید در بازی جدید طالبان نظری نقش سازمان امنیت پاکستان « ISI » ، نقش ترکیه از طریق قطر و ظهور اخوان المسلمين افغانی

۴- درگیر ساختن بخشی از نیروی نظامی ایران در مرزهای شرقی و حتی در صورت لزوم تحریک طالبان به حمله محدود برنامه ریزی شده به ایران که در چنین صورتی با توجه به رابطه طالبان با ترکیه ، افغانستان ، عربستان و قطر عملاً جبهه اسلامی گستردۀ ای بر علیه ایران تشکیل خواهد شد

دلیل عدم مقاومت مردم و ارتش در مقابل طالبان

۱- نهادینه شدن فسادر حاکمیت و جامعه-۲- فقدان انگیزه ملی چون طالبان نیروی خارجی مت加وز نبود

۳- انفعال بسیاری قومیت ها با طالبان چون کرزای و غنی قومیت ها را به بازی گرفته بودند.

۴- نابرابری و فقر دامن گیر و انجام نشدن وعده های آزادی و برابری اجتماعی و تصاحب یک طرفه قدرت و امکانات کشور تئطس گروهی خاص و غرب زده

۵- اطلاع دولت و نظامیان از مذاکرات نهائی امریکا و طالبان بدون حضور نمایندگان دولت افغانستان برای انتقال قدرت به طالبان ، هرگونه انگیزه مقاومت را از نظامیان و مردم سلب کرده بود.

نگاهی به نمایه زیر تفاوت های معنی دار چند شاخص توسعه ای افغانستان با کشورهای همچو ایران را نمایش می دهد.

نیروهای نظامی ایران بشرق و کاهش فشار نظامی ایران در جنوب بخصوص عراق و یمن ، تهدید مرزهای جنوبی جین و شوروی و حتی غلک پاکستان از طریق ادعای طالبان بر مرزهای قبل از قرارداد دیورند

تهدیدات و تأثیرات منفی تحولات افغانستان بر امنیت ملی ایران

نگرانی ایران از حضور نیروهای غربی به خصوص آمریکا در جوار مرز خود شامل آسیب پذیری ایران به دنبال حضور نیروهای آمریکایی و طالبان در افغانستان افزایش یافته بودزیرا ایران از یک سو در قسمت غرب و شمال غرب با محور اسرائیل، ترکیه و آذربایجان روبه رو و در قسمت مرزهای شمالی رژیم حقوقی دریای خزر حل نشده و در شرق کشور به خصوص بعد از تجربه ی نسبتاً موفق ایالات متحده در افغانستان میتوان گفت نفوذ واشنگتن در شرق کشور هم توسعه ی چشمگیری یافته است. در جنوب و در خلیج فارس هم آمریکا حضور مستقیم نظامی دارد و در غرب نیز در عراق مستقر میباشد. تهران به نوعی خود را در محاصره ی نظامی کامل ایالات متحده می بیند و میداند علی رغم پیشرفت های محسوس در صنایع نظامی نمی تواند پاسخگوی تهدیدات نظامی یک قدرت مسلط دنیا باشد. گفته می شود آمریکا و غرب برنامه ی بلند مدتی برای منطقه طراحی کرده اند و در حال حاضر هیچ گروه قدرت مند منطقه ای و فرا منطقه ای وجود ندارد که در قالب یک اتحاد نیرومند در برابر آمریکا و غرب بایستد. این برنامه در قالب طرح جدید آمریکا موسوم به خاورمیانه ی بزرگ تبلور یافته بود.

حمله ای آمریکا به افغانستان زمینه های عملی حضور ناتو در چارچوب گسترش ناتو به شرق را فراهم نمود. همچنین در مناسبات تهران با آسیای مرکزی، روسیه و قفقاز اختلال ایجاد خواهد کرد. باید تصریح نمود که ایالات متحده پژوهه مهار نیزه ای از طریق اندیشه ای کامل این کشور را دنبال می کرده لذا بعید نیست که در پیش ماجراهای فعلی واگذاری نقش امریکا در مرزهای شرقی به طالبان باشد.

اهداف امریکا در خروج ناگهانی :

برای بررسی دقیق تر تحولات جند هفته اخیر باید به زمانی که زلمای خلیلزاد افغانی تبار پشتون و یارغارکزای و غنی که به عنوان نماینده دولت آمریکا و هیات اعزامی از سوی دونالد ترامپ در سه سال قبل مذاکرات با طالبان را در دوچه قطر آغاز کردن بازگردید. نکته ای ویژه این رویداد آن بود که در مذاکرات، دولت افغانستان را برای شرکت در پروسه صلح در دوچه قابل ندانست و بازی نداد یا شاید هم بدليل همدستی مثلث خلیل زاد - کرزای - غنی حضور دولت افغانستان در مذاکرات لزومی نداشت؟! ماهیت این مذاکرات به معامله ای شبیه بود که فروشنده از ابتدا در روند چانه زنی ها حضور نداشته و سرانجام هم معامله میان واسطه و خریدار امضاء شده است. حتی بعد از آن هم با روی کار آمدن بایden اوضاع فرق نکرد، فقط رئیس جدید کاخ سفید افغان ها را غافلگیر کرد.

از جمله مواردی که در طول مذاکرات دوچه بر آن تاکید می شد، تقسیم قدرت در افغانستان و ارائه سهمی از آن به طالبان بود، اما گویا در پیش پرده آن مذاکرات طالبان همه قدرت را یکجا طلب کرده بوده و مدعی بوده حتی در صورت تقسیم سهم باید خود طالبان نحوه تقسیم بندی را

شرح	هنندوستان	پاکستان	ایران	افغانستان	تاجیکستان	ازبکستان
جمعیت میلیون نفر	۱,۴۰۰	۲۲۵	۸۲	۳۹	۹,۵	۳۳,۵
% دارندگان حساب بانکی	۸۰	۲۱	۷۸	۱۵	۵۱	۵۲
% دسترسی به اینترنت	۶۵	۶۵	۸۳	۱۴	۲۲	۵۳
% دسترسی به موبایل	۶۰	۷۵	۷۰	۶۷	۷۲	۷۲
% تعداد کاربران شبکه های اجتماعی	۳۷	۲۱	۵۰	۱۳	۱۱	۱۳,۶
نرخ باسوسادی کشور	۷۴	۵۹	۸۵	۴۳	۹۷	۹۷

آمارها از زبان جهانی و صندوق بین المللی پول استخراج شده اند

آینده افغانستان چه خواهد شد :

مردم افغانستان بخصوص مهاجران و پناهندگان افغانی و رفتار انسانی مبتنی بر حمایت است که در آینده نه چندان دور مبارزین ایران و افغان ناچارند در یک سنگر برای محوا رتجاع دینی قرار گیرند چرا که جغرافیای سیاسی کنونی منطقه بهم گره خورده و حل معظلات کنونی بدون هماهنگی و پشتیبانی منطقه ای مبارزان غیر ممکن است .

درس گیری از خروج ناگهانی امریکا

جنبیش های اجتماعی - سیاسی و بیوژه رهبران کشورها باید بدانند به مصدق ضرب المثل معروف « هر کسی از ظن خودشد یارمن »، دل بستن به حمایت های جهانی و دوری گزینی از مردم سرانجامی چون محمد رضا شاه ، صدام ، لیبی ، رهبران مارکسیست افغانستان و این آخری اشرف غنی را به مردم خواهد داشت چرا که دولت های غربی و شرقی بخصوص امریکا و انگلستان رهبران وابسته و دست نشانده راه همچون کاغذ توالتی پنداشند که پس از استفاده باید معدوم شوند . شاید در همین رابطه فعلی کنایه معنی دار رهبران چین به حکومت تایوان مبنی بر مذاکره و تسلیم بی پایه نباشد چرا که انان نیز دل درگرو حمایت امریکا دارند غافل از اینکه آسیاب به نوبت روزگار آنان نیز بسر خواهد آمد مگر از توانائی ملت و استفاده و بخود متکی باشند . در واقع سیاست حکومت ها ، دولت ها و جنبش های انقلابی باید درون زا و با استفاده از تضادهای جهان سرمایه داری به منظور استفاده و بنفع مردم باشد و لاغر

از دیدگاه ما مردم مبارز افغانستان اگرچه با پیروزی مجدد طالبان شوکه و به خلیله فرورفته اند اما موج مبارزاتی چنددهه اخیر و به ویژه تجربیات جوانان در مهاجرت بایران و کشورهای دیگر و انتقال این تجربیات بداخل کشور و رشد آرام رسانه ها در دوره اخیر که باعث آشنائی عموم مردم از تحولات جهان شده بود ، منبعد حاکمیت طالبان را به چالش خواهد کشید .

خواسته مردم افغانستان صرفا در برقراری امنیت « که به جای خود از اولویت خاص برخوردار است » نمی باشد بلکه آزادی ، نان و مسکن متصمن حداقل رفاه اجتماعی همراه با اشتغال و نقش زنان در جامعه مرد سالار جنگ ستیز خلاصه شده که طالبان نیروی تاریخی حلال این مشکلات نبوده و نخواهد بود لذا به سرکوب قوم ها خواهد پرداخت . فراموش نکنیم که در حمله اخیر طالبان بیشترین مقاومت در ایالات پشتون نشین نظیر قندهارو جلال آباد برخلاف سایر ایالاتی که تصور می شد بر علیه طالبان بپاخیزند ، صورت گرفت که این خود نشان می دهد پشتون ها نیز بسادگی طالبان را نخواهند پذیرفت اما با توجه به توافقات منطقه ای پیرامون بازگشت مجدد طالبان راه مردم افغانستان از پیش سخت تر و جبهه مقاومت نیز در حال حاضر ضعیف تر شده است . وظیفه مبرم انقلابیون و مبارزان ایرانی یاری رساندن به طریق به

من فغان ازبک و ناله تاجیک کجا ببرم؟

من زداد پشتلو پتان کدام نی نوازم؟

من هزاره بی تاب و توان را به که سپارم؟

من داد بیداد زمانه افغان کجا برم؟

من داغ مادران هزاران شهید راه آزادی کجا نویسم؟

من اجساد عزیزان مقاومت را کجا بخاک سپارم؟

من خاکستر غلیائی انقلاب دفن شده را کجا بریزم؟

من فریاد نباوگان و دوشیزگان به غارت رفته را با کدامین آهنگ نغمه کنم؟

اینک خون عزیزان من ، سرخی پرچمی است که به اهتزاز درآمده

اینک خون عروسان غارتی ، رنگ دستمال گردن ما

کم مانده است سحر ، بیدار شوید

کم مانده است ظفر ، بانگ برآرید

باشد تا صبح چگونه دمد؟!

نابودباد ارتقای منطقه و رژیم ملایان ایران و افغانستان

زنده باد همبستگی منطقه ای مبارزان ایران و افغانستان

جنپش انقلابی مردم ایران

۱۴۰۰ مرداد ماه ۲۸

ملاحظات ما:

۱ - امپریالیزم انگلیس در سال ۱۸۳۹ میلادی به افغانستان لشکر کشی نمود و آن را به اشغال خود در آورد.

۲ - قانون اساسی رژیم ظاهر شاه در سال ۱۹۶۴ میلادی به تصویب رسید. این قانون نیز مانند بقیه قوانین رژیم های ارتقایی، در خدمت طبقه ستمگر بوده و دامی بود برای فریب مردم. رژیم های ارتقایی تلاش میورزند تا جایی که امکان دارد جنبش های توده ای را از طریق مسالمت آمیز به زنجیر بکشند و اگر این امکان وجود نداشت با قهر سرکوب می کنند. قانون اساسی سال ۱۹۶۴ میلادی (۱۳۴۳) رژیم ستم شاهی نیز در این راستا طراحی گردیده بود. چنان چه چندین مرتبه جنبش های انقلابی و توده ای را قهرآ سرکوب نمود که تعدادی زخمی و کشته به جا گذاشت و تعدادی روانه زندان گردیدند.

۳ - زمانی که داود خان علیه ظاهر شاه در افغانستان کودتا نمود، اصلًا حزب کمونیستی در افغانستان وجود نداشت، بلکه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر پایه رشد و گسترش سرمایه کمپرادور بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" فعالیت می نمود. داودخان شخصاً متمایل به جناح باند رویزیونیست پرچم (شاخه حزب دمو کراتیک خلق افغانستان) بود، کودتای داودخان توسط سوسیال امپریالیزم "شوروی" و هم کاری نزدیک "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" طراحی گردید و جامه عمل پوشید.

بعد از این که کودتا داودخان به پیروزی رسید، باند رویزیونیست "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تمام چوکی های دولتی از کابینه و ولایت گرفته تا ولسوالی ها را به خود اختصاص دادند.

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تحت رهبری نور محمد تره کی یک حزب وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" بود که مبلغ و مروج ایده های رویزیونیستی بود، نه کمونیستی.

در سند آمده است که: «در سال ۱۹۷۳ داود بر علیه ظاهر شاه که در مسافرت بود کودتای آرام کرد و قدرت را بدست گرفت گفته می شود حزب کمونیست افغانستان از طریق شبکه نظامی خود او را در این کودتا یاری نمود». تاکید از ماست

هر گاه به جریده خلق ارگان نشراتی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" مراجعته نماید بخوبی مشاهده می‌کنید که این حزب، یک حزب اصلاح طلب اجتماعی است و اصلاً هیچ وجه مشترکی با کمونیزم ندارد. مهر کمونیست بر این حزب از طرف احزاب ارتقای جهادی و بادران غربی شان زده شد.

ما یقین کامل داریم که هدف نویسنده از هم کاری "حزب کمونیست" با داود در زمان کودتای ۱۳۵۲ خورشیدی همانا هم کاری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بوده است.

۴ - نویسنده سند فوق به خوبی نطفه‌های اولیه جنبش کمونیستی افغانستان را بیان نموده است، اما در ختم نتیجه‌گیری غلطی را ارائه نموده است.

همان طوری که نویسنده بیان نموده عبدالرحمن لودین اولین شخصیت کمونیستی می‌باشد که در یکی از کنگره‌های کمینترن شرکت نموده است، به همین علت او را عبدالرحمن بشویک می‌نامند. متأسفانه که در این زمینه هیچ سند و مدرکی وجود ندارد. آن‌چه که مستند است، آنست که اولین حلقة که به مطالعات آثار کمونیستی در افغانستان پرداخت حلقة مربوط به عبدالرحمن محمودی فقید است. آن‌های جلساتی نیز داشتند. از محمودی فقید یک رساله بنام "مناظره با وجود" باقی مانده است که در آن تا حدی ایده‌های کمونیستی را تشریح نموده است.

"ظهور علنی اندیشه‌های مارکسیستی در افغانستان، در دهه چهل خورشیدی" توسط "سازمان جوانان مترقی" مطرح گردیده است، نه توسط نورمحمد تره کی، ببرک کارمل و میر غلام محمد غبار. همان طوری که بیان نمودیم که تره کی و ببرک کارمل از جمله مبلغین رویزیونیزم در افغانستان بودند نه کمونیزم.

۵ - در سند آمده است که: «حزب دموکراتیک خلق، کپی برابر اصل حزب توده ایران» نیرومند ترین گروه چپگرا در افغانستان بشمار می‌رفت.»

دقیقاً که "حزب دموکراتیک خلق کپی برابر اصل حزب توده ایران" بعد از مرگ استالین بود. اما "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نه تنها نیرومندترین گروه چپگرا در افغانستان به شمار نمی‌رفت، بلکه این حزب هیچ پیوندی با چپ نداشت و از لحاظ کمی بعد از جریان دموکراتیک نوین در ردیف دوم و سوم قرار داشت. در سال ۱۳۴۴ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی) بدزرهایی که در دوره هفتادم شورا افشارنده شده بود، در وجود سازمان جوانان مترقی جوانه زد و به رشد خود ادامه داد، جنبش دموکراتیک نوین(شعله جاوید) تحت رهبری این سازمان به متابه پیش رو ترین و در عین حال گسترش‌دهترین جنبش ضد ارتقای، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در افغانستان به مبارزات خود ادامه داد.

۶ - شعله جاوید زیر نام "جریان دموکراتیک نوین" فعالیت می‌کرد، نه "جمعیت دموکراتیک نوین".

۷ - فعالیت جریان دموکراتیک نوین در سال ۱۳۴۷ خورشیدی علنی گردید.

۸ - سند در مورد جنبش چپ افغانستان این گونه نتیجه‌گیری نموده است:

"نگاهی به عملکرد چپ افغانستان نشان داده که چپ افغانستان نیز مشابه چپ ایرانی ماحصل ستیز طبقاتی داخلی و منبعث از ساختار اقتصادی کشور نبوده بلکه اندیشه وارداتی با ساختار وارداتی بوده زیرا چگونه می‌توان باورداشت در ساختار اقتصاد زراعی افغانستان دهه چهل و حتی امروزه اندیشه شریف سوسیالیستی بتواند راهبرد مردمی شود که هنوزدر تاروپود وجودشان ازدواج با دختران خردسال ده ساله و یچه بازی کودکانه شنیع متجاوزانه فتوای آمرانه دارد. با نگاه امروزین شاید اگر چی افغانستان مستقل و عاقلانه رفتار می‌کرد باید از حکومت داود یشتیبانی اورا برای فرایند توسعه و دمکراسی یاری می‌رساندند تا نهال آزادی شکل بگیرد و پروسه ملت - دولت در تغییر ساختار اجتماعی جامعه شکل گرفته آنگاه دست یازیدن به حکومت برای چپ معنی دار تلقی می‌شود." تأکیدات از ماست

بحث فوق نیاز به بحث مفصل دارد. چون در این جا مجال بحث مفصل نیست، لذا تلاش می‌کنیم تا در این مورد کمی بحث را بشگافیم.

از زمانی که جامعه به طبقات تقسیم گردید، تاریخ جوامع طبقاتی همانا مبارزاتی طبقاتی است. هر گاه از سال‌های ۱۹۰۵ میلادی به این طرف نظری به مبارزات طبقاتی در ایران بیفکنیم بخوبی دیده می‌شود که مبارزات توده‌های زحمت‌کش در وجود جنبش مشروطه خواهان ایران جوانه زد و رشد سریع نمود، بدزرهای همین مبارزات طبقاتی بود که منجر به ایجاد حزب توده ایران گردید. در حقیقت حزب توده ایران از متن و بطن مبارزات طبقاتی در ایران سر بیرون نمود. و به همین ترتیب بدزرهای افشارنده شده مبارزات مشروطه خواهان در افغانستان در دوره هفتم شورا در در وجود "سازمان جوانان مترقی" جوانه زد و در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ خورشیدی به بزرگ‌ترین جنبش سیاسی در افغانستان تبدیل گردید. در همین سال‌ها ما شاهد شگوفایی جنبش دهقانان و کارگران در افغانستان بودیم. اکثریت این جنبش‌ها توسط "سازمان جوانان مترقی" رهبری می‌گردید.

متاسفانه که بعد از در گذشت استالین و تسلط رویزیونیزم در حزب بشویک شوروی و دولت شوراهای حزب توده ایران به رویزیونیزم غلظید و به انشعاب‌های متعددی رو برو گردید. اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) نیز از درون همین مبارزات در ایران سر بلند

نمود و به زودی به یک نیروی قابل محاسبه در ایران تبدیل شد. اما اشتباهات و در بعضی موقع انحرافات سربداران منجر به شکست قیام آمل در ایران گردید. زمانی که سربداران از لحاظ کیفی و کمی ارتقاء نمود و حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لینینیست - مائوئیست) را بنیان گذاری کرد، بطور شایسته‌ای مبارزاتش را به پیش راند، از آنجائی که این حزب به رویزیونیزم پسا مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم غلطید، بزرگ ترین ضربه بر بیکر جنبش انقلابی ایران وارد نمود.

در افغانستان مبارزاتی جنبش انقلابی کشور حتی زمانی که رفیق اکرم یاری "سازمان جوانان متفرقی" را رهبری می‌کرد، مسیر پر فراز و فرودی را پشت سر گذاشت. این سازمان اشتباهات عدیدهای را مرتکب گردید. در درون سازمان جوانان متفرقی سنتریزم سمندر از یک سو و از سوی دیگر پاسیفیزم در مقابل خط درست و اصولی رفیق اکرم یاری قرار داشت. متسافانه که بعد از کناره گیری رفیق اکرم یاری از مبارزات سیاسی، نه تنها پاسیفیزم در درون "سازمان جوانان متفرقی" مسلط گردید، بلکه گرایش اکونومیستی داکتر فیض نیز خود را علناً نشان داد که در سال ۱۳۵۱ خورشیدی منجر به انشعاب در سازمان گردید و در سال ۱۳۵۲ خورشیدی علناً به اکونومیزم بورژایی غلطید. در سال ۱۳۵۴ خورشیدی سازمان منحل گردید. بعد از انحلال سازمان جوان متفرقی تمامی بدن جریان دموکراتیک نوین اعم از انتقادیون و دفاعیون به پاسیفیزم غلطیدند. بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی جنب و جوش تمامی بدن این نیروها را فرا گرفت و با ایجاد سازمان های متعدد وارد کارزار مبارزه با کودتای چیان گردیدند. متسافانه که بعضی از این سازمان ها مانند "سازمان رهایی افغانستان" با پذیرش خط تسلیم طلبانه طبقاتی به رویزیونیزم سه جهانی غلطید و آن را در مشعل رهایی تیوریزه نمود. و ساماً بعد از جان باختن مجید علناً شعار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را تیوریزه نمود، این سازمان نه تنها تن به تسلیم طلبی طبقاتی داد، بلکه تسلیم طلبی ملی را نیز پیشه نمود.

داود خان به هم کاری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تحت رهبری مشاورین "شوروی" کودتا نمود، "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بطور همه جانبه با داودخان همکاری نمودند. حتی تعداد از انتقادیون جریان دموکراتیک نوین نیز با رژیم داودخان هم کاری کردند. در این هم کاری وسیع و گسترده نه «نهال آزادی شکل» گرفت و نه هم «فرایند توسعه دموکراسی» در افغانستان شکل گرفت و نه هم می‌توانست شکل گیرد، زیرا رژیم جمهوری داودخان و در مجموع "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر پایه رشد و گسترش سرمایه کمپارادرور بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" فعالیت می‌نمود و کاملاً یک رژیم وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" بود.

بزرگ ترین اشتباه به اصطلاح چپ افغانستان در همین هم کاری نهفته بود، زیرا رژیم داودخان حتی در سطح رژیم امان الله خان نبود، بل که یک رژیم کاملاً وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" بود. از سال ۱۳۵۲ خورشیدی الی نیمه سال ۱۳۵۵ خورشیدی داودخان کاملاً به ساز سوسیال امپریالیزم "شوروی" رقصید. تجار وابسته به غرب را کاملاً محدود نمود تا این که بورژوازی وابسته به غرب اعتصاب نمود و به مدت شش ماه کالاهای خود از گمرکات بیرون نکردند، این حرکت بورژوازی وابسته به غرب داودخان را کاملاً زیر فشار قرار داد. داودخان برای بیرون رفت از این معضل مسافرت های به کشورهای وابسته به امپریالیزم امیریکا (عربستان سعودی، ایران و پاکستان) نمود و قراردادهای با این کشورها بست. این حرکت داود خشم سوسیال امپریالیزم "شوروی" را بر انگیخت و بالاخره منجر به کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی گردید.

حرکت «مستقلانه و عاقلانه» چپ افغانستان باید بر این مبنای صورت می‌گرفت که اشتباهات، کمبودات و انحرافات سازمان جوانان متفرقی را نشانی می‌نمود و از آن گسترش می‌کرد و جنبه های مثبت آن را تکامل می‌داد و با برنامه و اساس نامه مشخص وارد کارزار مبارزاتی می‌گردید. "چپ" افغانستان جای این که با برنامه اصولی خود حرکت نماید، متسافانه که تعدادی از سازمان های "چپ" افغانستان هیچ گاه به فکر این خط نگردیدند، بل که بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی پا جای پای احزاب جهادی نهاده و با شعار انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی وارد کارزار مبارزه علیه اشغال گران سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم دست نشانده شان گردیدند. و همین دید و خط غلط بود که آنها را به دام تسلیم طلبی طبقاتی و ملی انداخت.

هر گاه "چپ" افغانستان دقیقاً می‌توانست جنبه های مثبت سازمان جوانان متفرقی و جریان دموکراتیک نوین را تکامل دهنده و از جنبه های منفی آن گسترش نمایند، با جرات می‌توان گفت که تاریخ افغانستان بگونه دیگری رقم می‌خورد. به همین ترتیب "چپ" ایران.

هم کاری حزب توده ایران با خمینی و رژیم آخنده ایران نشانه ای روشن از خط و مشی تسلیم طلبانه و اصلاح طلبانه رویزیونیستی این حزب بود. حتی بقیه نیروهای چپ ایران (چریک های فدایی خلق اعم از اقلیت و اکثریت، اتحادیه کمونیست های ایران...) به استثنای سازمان پیکار ایران در جنگ ارتجاعی عراق و ایران جانب رژیم آخنده را گرفتند و حتی با بازو بنده های سرخ وارد میدان جنگ علیه عراق گردیدند. اما ثمره اش جز نابودی جنبش انقلابی ایران چیز دیگری را در پی نداشت.

۹ - اولاً در سند معمولاً اشتباهاً "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بنام "حزب کمونیست خلق افغانستان" بیان گردیده است.

دوماً این که در سال ۱۹۷۸ میلادی کودتای خونین از طرف سوسیال امپریالیزم شوروی به هم کاری افسران "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" راه اندازی شد.

نوشته ذیل از آدرس "جنبش انقلابی مردم ایران" به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۴۰۰ ب اینل آدرس ما مواصلت ورزیده است و خواهان نشر آن در وسایت ما گردیده اند. بعد از مطالعه این سند، تصمیم هیات تحریر "شعله جاوید" بر این شد که بدون کدام دخل و تصرف هم در وسایت و هم در ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان (شعله جاوید) انتشار دهد.

افشاگری و محاکمه رهبران اکثریت؟!

در سازمان پرافتخار چریکهای فدائی خلق بوده با تفاوت چندنفر فرصت طلب دیگر در کودتای انتخابات اولین رهبری توانتند سازمان را به مسلح ببرند و به این کفایت ننموده در صدد مقابله با سایر گروه های مبارز نیز بوده است. لذا با چنین ساقه ننگینی برای مبارزان داخل کشور تشکیل حزب باضلاع چپ فدائیان که حاصل همنشینی بی عمل خارج نشینان بوده جز فیب افکار عمومی و پشت کردن به آرمان شهادی خلق هیچ مفهومی ندارد مگر آنکه این حزب در صدد پاکسازی همدستان عاملان کشتار دهه صفت برآید.

ما روزانه ساعت ها شاهد گفتارهای رادیوئی و مصاحبه های برخی عناصر خارج نشین هستیم که متأسفانه حاصل سی تا چهل سال مهاجرت آنان حتی یک کتاب ایدئولوژیک نیست و حتی برخی از این افراد که در بحبوه انقلاب و با استفاده از شهرت فدائیان به رهبری دست یازیدند حتی قادر نیستند دو کد مشخص از مارکس، انگلساً یا لنین در گفتار خود را نمایند که پوچی جایگاه آنان رادر همان سال های بعد انقلاب را نیز نشان میدهد. مبارزان زندانی و غیرزندانی داخل کشور به تاسی از فقر سیاسی - ایدئولوژیکی که باعث رخنه بورژواها و تفکرات بورژواشی به درون سازمانهای چپ شده بود با بازسازی فکری خود و انتشار مدون اثار بنیان گذاران مارکسیسم - لنینیسم و پرده حجاب برداشتن از چهره تقدیس گونه و مذهبی آنان خوشبختانه قادر شده اند یک پایگاه روشنگری - کارگری قابل توجهی را در درون کشور ایجاد نمایند که نمونه بارز آن طرح شعارهای محوری مبارزانی در خیش های اخیر و ظاهرات های موسی است.

البته و بدون شک ما به تلاش و کوشش های آن دسته از رفقا و عناصری که هنوز به آرمان های مبارزاتی خلق و فدادر و در تبیین آن در خارج مشغول هستند ارج نهاده و حساب آنان را از فرصت طلبانی که خواب و خیال های روزهای اولیه سال ۱۳۵۷ را در سر دارند، جداداریم.

ظهور جوانان با تفکرات ریشه ای چپ مدرن بورژواشی در دانشگاه ها و همچنین برآمدن رهبران کارگری در اعتصابات و خیش های هرچند نامتناصران کارگری نیز نوید آن را دارد که قوارنیست مارکسیم با تغییر لباس روشنگران و کارگرمانی در جنبش کارگری نصف یابد. امروز جنبش انقلابی درون کشور با بررسی همه جانبه از عملکرد ۵۰ ساله اخیر و بورژواشی های فرصت طلبانه اکثریت و حزب توده توانته بیک دیدگاه انتقادی اصلاحی دست یابد که ضمن آنکه خمینی، خامنه ای، القاعده و داعش و طالبان را ضد امریکائی می داند شک ندارد همه انها در دایره ارتقاء بین الملل و مظہرو ایس گرایی و بهیج عنوان حتی در دایره دوستان مشروط و مردد هم قرار ندارند. امری که هم اکنون نیز بازماندگان زندانی حزب توده و اکثریت هنوز صحبت از عسل تاخ دارند و متوجه نشده اند که اساساً عسلی در کارنوبوده و اینان به تصویر ماه عسل در فکر عسل بوده اند غافل از آنکه عروسی در کایین موجود نبوده و عرفیته ای در انتظار بوده است.

نوشته های مشتمل کنند بقایای حزب توده و اکثریت راجع باینکه ایکاش پوچین کمونیست بود و چشم براستان روسیه دوختن حکایت وابستگی فکری و سیاسی این عقب مانده های ذهنی است که سکونت ۴۰ ساله در غربت نتوانسته طولیه اویاس اندیشه آنان را لاپرواپی کند.

شاید طرح موضوع افشاء و محاکمه نارهبران دهه صفت با اولویت فعلی جنبش برای سیاری از رفقا قابل هضم نباشد اما ما در درون کشور شاهدان هستیم که بسیاری چپ را در فروپاشی کشور مقصراً می دانند و تفاوت سازشکاران و خائنان را از مبارزینی که چه در داخل و چه با مهاجرت به خارج رنج دوران را همچون بارغم برخود داشته اند، نمی دانند. لذا بر ماست که برای نخستین مرحله حنبش انقلابی علاوه بر دهها وظیفه مبرم، افشا و محاکمه عادلانه علی این نارهبران را در دستور کار قرار دهیم تا مردم بدانند چپ نوین از هیچ قصوری گذشت نخواهد کرد. بدیهی است همان گونه که شعار (فراموش نمی کنیم و نمی بخشیم اما برخورد عادلانه و منض凡ه خواهیم کرد) شامل این افراد نیز می شود.

زنده باد جنبش انقلابی مردم ایران

برقرار باد جمهوری دمکراتیک مردم ایران به طریق ممکن

در حالی که این روزها با دستگیری حمید نوری دادیار سابق قوه قضائیه و از عاملان قتل های مبارزان دزدینه های رژیم ناقوس محاکمه و افشاگری آمران و عاملان قتل های دهه صفت مجدداً بصدار آمده است برای خود آمایشی و راستی از مایه جنبش چپ موضوع افشا و محاکمه رهبران گروه های سیاسی که در دهه مذکور و در دوره استقرار و تثبیت رژیم ضد بشیشی جمهوری اسلامی به انجاء مختلف در مقابل جنبش خلقی و مبارزان مدرم ایستاده و بنا به اسناد موجود در قتل عام مبارزان مشارکت مستقیم و یا غیر مستقیم داشته اند مطرح شده است.

واقعیت آن است که بخشی از نیروهای راست و چپ بر اساس تحلیل ایدئولوژیک و مواضع سیاسی در فاصله سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۳ در کنار رژیم و در مقابل جنبش انقلابی عرض اندام نموده اند. علیرغم آنکه رژیم خمینی و جمهوری راستین اسلامی از اغاز هم قصد بیرون راند همه نیروهای سیاسی ملی و مارکسیستی را در دستور کار خود قرارداده بود که نمونه بارز آن صورت جلسه شورای امنیت منتشر شده در روزنامه پیکار و کار اقایی در اسفند ۱۳۵۹ بود که گروه های سیاسی را بر اساس مواضع برای نابودی و کشتار طبقه بندی نموده بودند. اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی به پادوها و مشاطه گران خود رحم نکرده و انها را نیز در سالهای بعدی مورد حمله و کشتار قرارداده، نمی تواند بار مسئولیت خیانت آن دوره رهبران این گروه ها را سیک و افشاگری و محاکمه آنان را غیرممکن سازد. در این میان نقش رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق «اکثریت» و ارباب فکری آنان رهبران حزب توده بلاشک غیرقابل انکار و فراموش ناشدنی هستند. رهبران اکثریت که مدت‌هاست خارج نشین و در راتاق های پالتاکی ابراز وجود و اخیراً نیز حزب اتحاد چپ را راه اندازی کردد تصور دارند در پوشش سایر گروه ها می توانند سابقه ننگین آن سالها را محظی کنند. اینان بر این تصور بوده و هستند که با تکیه بر سوابق مبارزاتی سازمان چریک های فدائی خلق و نام آوری شهداًی همچون بیژن جزئی و حمید اشرف می توانند خرم خمن انقلاب را درو کنند. ما بخشی از بازماندگان گروه های رژیم دردهه صفت جان سالم بدربرده و بعدازدایی بازنگری در مواضع خود و سایرین را در دستور کار خود قرارداده بودیم در مشارکت جدی در تظاهرات های سال ۱۳۷۸، جنبش ۱۳۸۸، خیش ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ کوشش خودرا انجام دهیم اما آنجه دهی باین خیش ها و طرح شعارهای عملی وظیفه خودرا خاندانه رهبران اکثریت در این سال ها همچون سایه مار تعقیب نموده عملکرد خاندانه رهبران اکثریت و حزب توده (فارغ از اعدام عده قابل توجهی از رهبران حزب توده بوده است). آنان در حالی بسوی چوبه ای اعدام می رفتند که شعارشان سوسياليس نبود بلکه کماکان بر صندوق جادوئی ضد امپریالیستی رژیم چشم دوخته بودند (نکاه کنید به مواضع راه توده و خاطرات آقای عمومی که هنوز در دایره اسطرلاب ضد امپریالیستی رژیم گرفتارست).

بدون شک در برده کنونی که نماهنگ مبارزه مردم ایران وارد فازنوبنی شده بدون شک جنبش انقلابی برای آنکه به دور باطل سال ۱۳۵۷ گرفتار نشود و به دیرآمدگان را اجازه فرصت یابی ندهد راهکاری مگر افشا و محاکمه آن رهبران و طرد آنان را از صفوی جنبش انقلابی ندارد.

ما با جسارت انقلابی در همان سال های شصت پذیرفتیم که در برده ای اگرچه کوتاه در از زیارتی رژیم خمینی دچار تردید و شک گردیده و با طرح موضوعاتی همچون خود بورژوازی انقلابی و مذهب انقلابی به توهم توده ها دامن زده بودیم که علیرغم آن همه توان این خام اندیشه را داده ایم در مقابل مردم ایران از این بابت شرم ساریم.

مبارزان مارکسیست و معتقدان به شاهراه سوسياليس بر اساس محتوا و مستندات مقاله (مخاطب کیست؟ سازمان اکثریت که را می خواهد بترساند؟ نوشته شیدا نبیوی مورخ ۴ شهریور ماه ۱۳۹۱ و همچنین نوشته گزارش گونه آسیب شناسی تشکیلات مخفی سازمان فدائیان خلق ایران و ده ها نوشته و اعتراض گونه برخی عناصر چپ نمای فراری) بر این باور هستند که چگونه رهبری اکثریت کوشش و لایه می کرده تا برادران پاسدار و مراجع قضائی آنان را بر فرقای اقلیت یکی ننمایند. زهی بی شرمی که حتی در روزهای اخیر خوداکثریت هم زیر شمار امنیتی بوده امثال فخر نگهدار که امروزه به عینه ثابت شده نفوذی بورژوازی و پادوی غیررسمی جمهوری اسلامی همچوی انتشار دهد

فراخوان یک کمپاین بین المللی تازه

علیه کمپاین نسل کشی «پراهاار (۳)»

در ۲۴ نوامبر سال جاری و در حمایت از جنگ خلق [در هند]



نموده ایم تا مشتی از وحدت و همبستگی بین المللی باشیم. با قاطعیت به رژیم فاشیست و نسل کش مودی و عملیات نسل کشی جدید پراهاار-۳ نشان دهیم که با مشت های بالا حمایت بی قید و شرط خود را از توده های مردمی هند، از جنگ باشکوه خلق و حزبی که آن را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از انقلاب جهانی پرولتری رهبری می کند، اعلام میداریم.

نسل کشی پراهاار ۳ را متوقف کنید!

مرگ بر رژیم فاشیستی و نسل کش مودی!

زنده باد حزب کمونیست هند (مائوئیست)!

زنده باد جنگ خلق در هند!

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

کمیته پشتیبانی از جنگ خلق هند - در ایتالیا

csgpindia@gmail.com

کمیته پشتیبانی از جنگ خلق هند - در گالیسیه
(ایالت هسپانیه)

cgalegoagpindia@gmail.com

کمیته های پشتیبانی از جنگ خلق هند در گالیسیه [ایالت هسپانیه] و ایتالیا به پرولتاریا بین المللی، سازمان های انقلابی و دموکراتیک فراخوان می دهند که در ۲۴ نوامبر ۲۰۲۱ فعالانه در کارزار حمایت از جنگ خلق و حزب کمونیست هند (مائوئیست)، علیه عملیات نسل کشی جدید پراهاار-۳ اشتراک نمایند.

در هند روند آزادی طبقات تحت ستم و روند انقلاب دموکراسی نوین از طریق جنگ خلق به رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست) در حال پیشروی است، جایی که توده های مردمی از طریق به اصطلاح «جاناتانا سرکار» حکومت مردمی، (کمیته های انقلابی مردمی) در هزاران روستا و در مناطق آزاد شده و در بسیاری از ایالت های هند، عمدها در مناطق مرکزی و شمال شرقی، با حمایت مليشه های بومی عوام پسند مردمی و ارتش آزادی بخش خلق و ارتش چریکی قدرت آنرا اعمال می کنند، که برای پرولتاریا و ستم دیدگان جهان بسیار امیدوار کننده است.

۲۴ نوامبر ۲۰۲۱ دهمین سالگرد ترور ناجوانمردانه رفیق کیشنجری است. در این ده سال اخیر، حزب و جنگ خلق ضربه های بزرگی خورده، اما توانسته است تمامی عملیات های نسل کشی را که دولت هند به راه انداخته، شکست دهد. وحشت عملیات نسل کشی «شکار سبز» معروف است، اما جنبش انقلابی با تاکتیک های سیاسی، سازمانی و نظامی مناسب با آن مقابله نمود. علاوه بر مقاومت ارتش چریکی آزادی بخش خلق، نقش مردم و صلات و اراده روشن فکران، هنرمندان، روزنامه نگاران، دانشجویان، کارگران و دهقانان دموکراتیک از سراسر جهان، توقف عملیات نسل کشی «شکار سبز» را ممکن ساخت.

در این لحظات تهاجم دولت فاشیستی مودی که با عملیات نسل کشی جدید پراهاار-۳ به قصد درهم شکستن کامل جنگ خلق و حزب کمونیست هند (مائوئیست) و همچنین سیاست های فاشیستی سرکوبگرانه دهقانان، آدیواسی ها، دالیت ها، روشن فکران، کارگران، اقلیت های مذهبی و علیه مردم کشمیر، آسام یا مانی بور، همراه است، بیش از هر زمان دیگری ضروری است که همه فعالانه همبستگی بین المللی خود را ابراز نمایند تا به دولت فاشیست و نسل کش مودی نشان دهیم که حزب کمونیست هند (مائوئیست) و جنگ خلق که رهبری توده های هند را بر عهده دارد، تنها نیستند.

در تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۲۱، ما فراخوانی را برای انجام اقداماتی در سفارتخانه ها، کنسولگری ها و سایر نهادها و مصالح و منافع هند در جهان، بسته به شرایط ملی و محلی هر کشور، راه اندازی

خروج نیروهای نظامی اشغال‌گران از افغانستان به معنی پایان اشغال کشور نیست

زمانی که بلوک وارسا فروپاشید و سیستم سوسیال امپریالیستی "شوروی" از میان رفت، امپریالیزم امریکا مدعی پی ریزی نظم نوبن صد ساله امپریالیستی در جهان گردید.

امپریالیزم امریکا بر مبنای همین رویاهای امپریالیستی جنگ تجاوز‌کارانه و اشغال‌گرانه خویش را با متحدینش از عراق شروع نمود، و جنگ تجاوز‌کارانه و اشغال‌گرانه شان را به افغانستان کشاند. ادامه این جنگ‌های تجاوز‌گرانه و اشغال‌گرانه بصورت مستقیم و غیر مستقیم دامن سوریه، یمن و لیبی را نیز گرفت. به همین ترتیب پیش روی‌های نیروهای اشغال‌گر ناتو به طرف صفحه ۲۶ مرزهای غربی ...



در افغانستان چه گذشت؟!

از طرف "جنبش انقلابی مردم ایران"

صفحه ۳۱

افشانی و محکمه رهبران اکثریت؟!

از طرف "جنبش انقلابی مردم ایران"

صفحه ۴۶

پیام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

به

حزب کمونیست انقلابی کانادا

بمناسبت برگزاری موفقیت آمیز پنجمین کنگره حزب کمونیست انقلابی کانادا

صفحه ۳۰

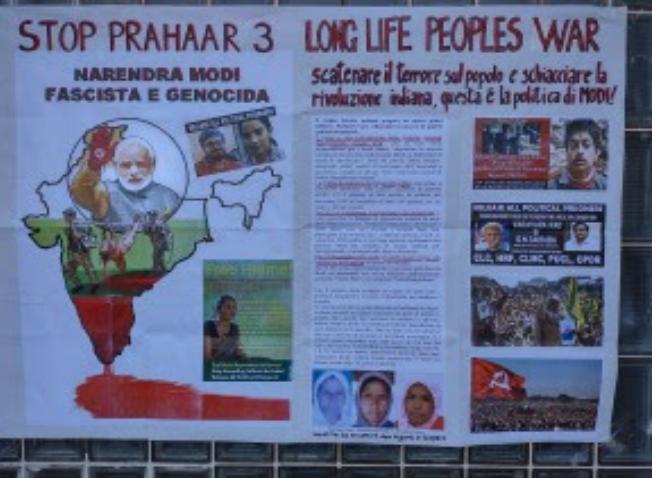
فراخوان یک کمپاین بین المللی تازه

علیه کمپاین نسل کشی "پراهاار (۳)"

در ۲۴ نوامبر سال جاری و در حمایت از جنگ خلق [در هند]

کمیته‌های پشتیبانی از جنگ خلق هند در گالیسیه [ایالت هسپانیه] و ایتالیا به پرولتاریا بین المللی، سازمان‌های انقلابی و دموکراتیک فراخوان می‌دهند که در ۲۴ نوامبر ۲۰۲۱ کارزار حمایت از جنگ خلق و حزب کمونیست هند (مائوئیست)، علیه عملیات نسل کشی جدید پراهاار-۳ اشتراک نمایند.

صفحه ۴۷



وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:



www.cmpa.io

آدرس‌های ارتباطی با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:



Sholajawid2@hotmail.com



facebook.com/cmpa.io



twitter.com/cmpa_io



instagram.com/cmpa.io

قیمت بیرون از کشور: ۱ دالر

قیمت داخل کشور: ۲۰ افغانی